

پرفسور عباس مہرین

تاریخ ادبیات

عصر اوستائی



آثار دیگری از نویسنده

❖ نغیة ایزدی یا « بگوت گیتا » ترجمه از متن سانسکریت

❖ قهرمانان ایران باستان

❖ خاتم النبیین (زندگی پیامبر اسلام)

❖ ایران نامه یا تاریخ ساسانیان

❖ تاریخ ادبیات ایران در هخامنشی

❖ تاریخ ادبیات ایران در عصر ساسانیان

❖ کیشهای ایران در عصر ساسانیان

❖ تاریخ ادبیات ایران در عصر اوستائی

❖ آموزش اسلام (چاپ هند نایاب)

❖ فرهنگ لغات قرآن

❖ تصوف چه بود و چه باید نشود

بها : ده تومان



چاپ اول

اسکین پبلشز

تاریخ ادبیات

عصر اوستائی

اثر: عباس مہرین

این کتاب در هزار نسخه بسمایه مؤلف و بنگاه مطبوعاتی

در بهمن ۱۳۵۰ در چاپخانه حیدری بچاپ رسید

ویباچه

عصر اوستائی ، باستانی ترین عصر زبان و ادبیات ایران است که تخمیناً در هزار یا یک هزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح آغاز گشت و آنچه از این عصر بدست ما رسیده است منحصر به نوشته اوستاست . در آغاز این عصر تیره های آریائی هند و ایران نزدیک بهم زندگی میکردند و گرچه در لهجه مختلف سخن میگفتند ولی به سخن یکدیگر آشنا بودند و قهرمانان مشترك داشتند رسوم و عبادت هم یکسان بود. ایزدان شان زمین و آسمان و مظاهر طبیعت و برخی ستارگان بودند. اینها را «دیوا» مینامیدند بهترین و باستانترین نمونه شعر این عصر را در سرودهای گاتا و فصیح ترین نثر را در عبارت و ندیداد می یابیم .

موجودیت اوستا : - به دو وسیله بما رسیده است یکی از موبدان که برخی دعا های اوستائی که لازم بود در حین پرستش تلاوت بکنند و سینه به سینه منتقل میشد . و در نمازگاه محفوظ میماند . اینکه گفته اند نسخه ای از اوستا بر چندین هزار پوست گاو نوشته شده و در کتابخانه شاهی هخامنشی وجود داشت و چون اسکندر پای تخت را بگرفت و کاخ های شاهی را آتش زد سوخت و از میان رفت فرضاً اگر این روایت درست باشد لازم نکرده که فقدان آن نسخه فقدان دیگر نسخه ها گردد .

آموزش زرتشت : - بسیار مختصر آن در دعای اهنوراست که به اندك تفصیل در هفده سرود گاتا تکرار شده و باز به تفصیلی فروتر و توضیح و تفسیر و افزایش و کاهش بنام اوستا بما رسیده است .

از گویندگان اوستا : - نام برخی در دعاها و سرودهای اوستا اشاره شده ولی

شرح زندگی و زمان آنها معلوم نیست . دقیقاً گوینده یکی نبود بلکه چندین دانشمند و در زمانهای مختلف پدید شده‌اند و مجموع گفته آنها اکنون بنام اوستا به صورت يك كتاب درآمده .

تحول در کیش آریای ایران : - اولاً از زمان ظهور زرتشت تحول بزرگی در دین آریایی پدید گشت و آنها به دؤ گروه مخالف یکدیگر شدند آنانکه قدامت پسند بودند دیویسنی یا پرستنده دیوها نامیده شدند و آنانکه به افکار و اصلاح زرتشت گرویدند خود را مزدایسنی نامیدند اختلاف بسیار سخت بود حتی برخی الفاظ به مزدایسنی و دیویسنی مخصوص شدند لفظی که دیویسنی میگفت مزدیسنی قبول نداشت و مقابل آن لفظ دیگر استعمال میکرد و چون مزدایسنی پیروز شد و به اکثریت ایرانیها مزدایسنی گشتند اثری از عقیده رسم پرستش دیویسنی باقی نماند تحول دوم در اواخر عصر اشکانیان شد و در اوایل عصر ساسانی به تکمیل رسید در این عصر زبان اوستائی بسیار قدیم شده بود و موبدان محتاج بودند که به پهلوی ترجمه و تفسیر بکنند و به پهلوی بخوانند تحول سوم غلبه اسلام و آوارگی زرتشتیهاست گروهی که به هند رفت و به مرور ایام فارسی را فراموش کرد و نماز را پاره‌ای از اصل اوستا و پاره‌ای در ترجمه گجراتی میخواند و عده‌ای که در ایران ماندند زبان محلی مخلوط کرده‌اند یعنی دعای اوستائی میخوانند و بعد دعائی به فارسی درمی‌افزایند .

ترجمه و تفسیر اوستا : - به تحقیق نمیتوان گفت از چه زمانی محتاج به ترجمه شد ولی از روی قیاس پس از بر افتادن شهنشاهی هخامنشی و غلبه اسکندر و شاهی سلوکوسی باید شده باشد و ممکن است در این عصر افکار یونانیها نیز راه یافته‌اند و بعد در عصر اشکانیان عقاید زروانی سپس در عصر ساسانی عقیده مانئی نفوذ زیاد در طبقه روحانی زرتشتی پیدا کرد در آخر غلبه عرب و نفوذ اسلام و در ترجمه و تحقیق دانشمندان مغرب زمین خدا میداند فرع یعنی ترجمه از اصل چه اندازه دور شده دانشمندان مغرب که به زبان اوستا علاقه پیدا کردند برخی مسیحی و بعضی یهودی بودند از روی علم زبان شناسی و دستور زبان و تطبیق با افکار ادیان دیگر ترجمه کردند

و از سی یا چهل همه ترجمه کاملاً یکسان نیستند هر کس به سلیقه و بنا بر تمایل و اطلاعات مخصوص راهی رایج نموده حتی دانشمندان زرتشتی در بمبئی در ترجمه اختلاف دارند و علت قدامت زبان است .

دین و بیدینی : - سه بهره از سده بیستم میلادی در گذشته و دنیای امروز هیچ ارتباطی به پنجاه سال پیش ندارد ، بر طبایع مادیت غالب است و بسیاری به عقاید دینی عقیده ندارند و می اندیشند که بدون پیروی از دین و عمل به احکام آن میتوان يك جامعه آراسته و پیراسته تشکیل داد و نمونه آنرا در مغرب زمین نشان میدهند که اکنون به سرعت در ممالك مشرق نفوذ پیدا کرده و آنانکه هنوز به دین عقیده دارند میگویند که قانون دولتی و عرفی ممکن است ظاهر را خوشنما سازد ولی ریشه فساد را نمیتواند بر کند بنا بر این پهلوه پهلوی قانون دولت از پند و اندرز و عبادات دین باید استفاده کرد و به اصلاح باطن پرداخت تا ظاهر و باطن هر دو آراسته و پاک گردند بشرطیکه به خرافات و موهومات اعتنائی نداشته باشد و زیر قالب مس به اصل زرین پی برد . انجام کشمکش معلوم نیست یا دیانت به شکل کنونی نابود میشود یا مردم از بیدینی خسته شده باز به دین رجوع میکنند . وابسته به کوشش روحانیون است اگر سرچشمه آبش پاک و زلال باشد آنچه در میان گرفتار لجن شده شسته و پاک میشود ولی وای به اینک که آب از سرچشمه گل آلود در آید .

عباس مهرین شوشتری

۱۳۵۰

(دین دبیره)

سرود اوستائی به آسانترین نمونه شعر و نثر زبان ایرانی است و اگر فرهنگ لغات آن نوشته شود کمک بزرگی برای افزایش لغات فارسی کنونی خواهد شد ، دین دبیره یا الفبای اوستائی که یکی از بهترین الفبای زبانهای آریائی و سامی است تا اندازه ای به الفبای دیوناگری که سنسکرت به آن نوشته میشود هم مانند است . الفبای نامبرده ۳۴ حروف بی صدا و سیزده حروف گویا دارد به این ترتیب :

سکر	نویسه و نام	حرف لاتین	ایستاد
𐬀	ا	a	ا
𐬁	آ کشیده	ā	آ
𐬂	ای کوتاه	i	د
𐬃	ای کشیده	ī	پ
𐬄	او کوتاه	u	و
𐬅	او کشیده	ū	م
𐬆	رای	ai	ز
𐬇	ی در میان و آخر کلمات نوشته میشود	e	ح
𐬈	آ کشیده	ē	ف
𐬉	ا کوتاه	o	ط
𐬊	آ کشیده	ō	چ
𐬋	آن در پیشی حرف و ص	ā	ج
𐬌	ن	n	خ
𐬍	او	au	ع
Consonants حرف بی صدا			
𐬎	ک	k	ق
𐬏	خ	kh	ح
𐬐	ج	g	ج
𐬑	گ	g	ج

ॐ	ॐ	ॐ-ॐ	घ
२-३	ॐ	ॐ	च
ॐ	ॐ	ॐ	म न
२	ॐ	ॐ	त
ॐ	ॐ	ॐ	-
ॐ	ॐ	ॐ-ॐ	थ
ॐ	ॐ	ॐ	द
ॐ	ॐ	ॐ ॐ	ध
ॐ	ॐ	ॐ	प
ॐ	ॐ	ॐ	फ
ॐ	ॐ	ॐ	ब
ॐ	ॐ	ॐ	म
ॐ	ॐ	ॐ	य
ॐ	ॐ	ॐ - ॐ	र
ॐ	ॐ	ॐ	-
ॐ	ॐ	ॐ	व
ॐ	ॐ	ॐ	स
ॐ	ॐ	ॐ	ष ण
ॐ	ॐ	ॐ	-
ॐ	ॐ	ॐ	-
ॐ	ॐ	ॐ	-
ॐ	ॐ	ॐ	ह ऋ
ॐ	ॐ	ॐ	ॐ
ॐ	ॐ	ॐ	-
ॐ	ॐ	ॐ	-

(دستور زبان اوستا)

نسبت به دیگر بهره های اوستا زبان سرود های گاتا به زبان سرودهای ودا نزدیکتر است و به تغییر یکی یا دو حرف کلمه ودائی را میتوان به گاتائی و گاتائی را به ودائی خواند حروف گویا (علت) در گاتا بیش از ودا می باشند . مثلاً :-

وِدا و سنسکرت	گویای کشیده به کوتاه	دیگر بهره اوستا و (گاتا)
Athâ	Atha	چنان
Puthrá	Putra	پور
Ratûm	Ratum	دهبر روانی

oi در اوستا به e در سنسکرت

A o , o , ,

Aojo	ojas	بلند تر - توانا تر
Raodanti	Rohanti	آنان می بالند
Tayaosh	Tayos	از دزد
Fraokhto	Proktas	فرا گوید

Eu در اوستا به ô (کشیده) در سنسکرت

Khrateush	Kratôs	از خرد
Vanheus	Vasos	از به (خوب)

در اوستا Kh و H و F به سنسکرت S و Kh و Ph

Khoe	Khas	که - (کهریز)
Kharem	Kharam	خورا - به خر
Hakha	Sakha	ودست
Haptathem	Saptatam	هفتم
Kafem	Kaphan	کف

به اوستا th و kh به سنسکرت k و t و P

Khratush	Kratus	خرد
Taokhma	Tokma	تخم
Khshathrem	Kshatram	شاهی - نیرومندی
Haithyo	Satyas	راست
Khvafnem	Svapnam	خفتن ، خواب

در برخی الفاظ برعکس نیز میشود مثلاً :

Skarayant	skhalana	برگردانیدن ، افشاندن
Pantanem	panthanam	رام

در اوستا g و d و b به سنسکرت ch , ah , gh

Daregem	Dirgham	دراز
Ada	Adha	به آنان
Advanem	Adhvanem	راه
Aibi	Abhi	به

در اوستا g و d و b به سنسکرت B , D , G

Gam	Gam	گاو
Griva	Griva	کلو - کری - بان
Angushtaeibya	Angushthabhyam	انگشت (بزرگ)
Durat	Durat	دور
Barezishte	Barhisthe	بر بلند ترین

در اوستا gh و dh و w به سنسکرت b و d و g

ughrem	ugram	توانا
Baghem	Bhagam	بهره
vidhvoe	Vidvân	دانا

در اوستا gh و dh و w به سنسکرت w و dh و g

maeghem	megham	میغ
adha	adha	پس در این زمان
Garewem	Garbham	جنین
Awrem	abhrem	ابر

به اوستا g و به سنسکرت نیز j

Javantem	Jivantam	زنده
----------	----------	------

به اوستا j به سنسکرت H

Jantarem	Hantaram	زنده
jainti	Hanati	میرند - میکشد
Arejaiti	Arhati	
Drujem	Druham	دروغ - فریب

به اوستا v به سنسکرت نیز v

Vartarem	Vastram	چراگاه
----------	---------	--------

به اوستا r به سنسکرت r یا L

Rathem	Ratham	رت - ارابه - اراده
Narem	Naram	نر - مرد
Hukeretho	Sukltha	خوش کرد - خوش ساخت
Kharapaiti	Kalpate	ترتیب میدهد

به اوستا sh به سنسکرت st

Ameshem	Amrtam	نرند.
Peshanoe	Prtanas	پشن - رزم
mashehe	martyasba	از میرنده - از مرد
Basharem	Phartaram	سوار
Ashavanem	Rtvanam	نیک - اشو

به اوستا Z به سنسکرت J

Zaoshem	Josam	جوش - اشتیاق - خواهش
Zato	Jatas	رزم - زدو خورد

به اوستا z و به سنسکرت H.

Zasta	Hasta	دست
Zaroish	Hares	زرین

حرف « I » در زبان اوستا دیده نمیشود ، بنا بر این R اوستائی در برخی الفاظ K. در فارسی کنونی به « ل » مبدل میشود چون پارتوا - بلهوا و بعد پهلو و پهلوی
 صرف اسم و صفت Declension of Nouns - adjectives
 در زبان اوستا و سنسکرت به حالت های زیر صرف میشود .

لفظ مرد

Nominative	مردی	حالت فاعلی
Accusative	مردی را	مفعول به
Instrumental	بامردی	مفعول معه
Dative	برای مردی	مفعول منته
Ablative	از مردی	مفعول عنه
Genitive	مال مردی	اضافت
Vocative	ای مرد !	ندا
Locative	در مردی	مفعول فیه

و نیز هر دو زبان مفرد و تثنيه و جمع دارند و هم چنین هر دو مؤنث و مذکر و خنثی دارند .
مثلا :

صرف لفظ یسنا آخر آن الف است

N	حالت فاعلی	yasn. o	yajñ - as - yajñah
A	مفعول به	yasn. em	yejñ am
I	مفعول معه	yasna	yajña
D	مفعول منه	yasnai	yajñaya
Ab	مفعول عنه	yasnât	yajñât
G	اضافت	yasnahe	yajñasya
L	مفعول فيه	yasne	yajñe
V	ندا	yasn â, ahurâ	yajñâ

تثنيه

N. A. V -	yasnâ	yajñâ
I. D. ab.	yasnaeibya	yajñabhyam
G.	yasnayae	yajñayas
L.	yasnayô	-

جمع

N. V.	yasna	yajñas
A	yasna	yajñan
I	yasnais	yajñais
D. Abl.	yasnaeibyo	yajñebhyas
G.	yasnanam	yajñānam
L.	yasnaesu	yajñesu

صفت یا فروزه

در اوستا به دو نوع پسوند صفت تفضیلی و عالی تشکیل میشود نوع نخستین که در زبان سنسکرت نیز هم چنان است :

	توانا .	amavant
تفضیلی		amavastara
عالی		amavastema

نوع دوم : به اضافه پسوند یه (yah) داشته (Ishta)

mazista مهست mazyah مهتر maz اوستا
Vasishttha فراوان ترین Vasiyas فراوان تر Vasu سنسکرات

اتصال دوحرف مصوت : - مانند زبان سنسکرت است به این ترتیب : -

(۱) دوحرف مصوت هم آواز بهم پیوسته میشوند چون ا + ا a+a

(۲) دوحرف مصوت با صدای مختلف چون ا + ای a+i

(۳) دوحرف مصوت با صدای مختلف ولی نزدیک بهم چون آ + ا a+e

مثال : -

Parazenti از Paraz = Para+az پر از

Nire از Nire = Ni+ire نیره

Hukhtaish از Hukhtash = Hu+ukh هوخ تایش

Raneshwarari از Raneshwara = Rana+ishvara درسنسکرت رامیشورم

عدد - اصلی - Cardinals

اوستا	فارسی	سنسکرت
aeva	یک	Eka
Dva	دو	Dvi
Thri	-	tri
Chathwar	چهار	Chatur
Pancha	پنج	Pancha
Khshvash	شش	shash
hapta	هفت	Sapta
Oshta	هشت	Ashta
nava	نه	nava
Dasa	ده	dasa
Visaiti	بیست	Vimsati
Thrisat	سی	trimsat
Chathwarsat	چهل	Chatvarimsat

Pauchasat	پنجاه	Panchasat
Khshvashti	شصت	Shashti
Haptaiti	هفتاد	Saptati
Ashtaiti	هشتاد	Ashiti
navaiti	نود	navati
Sata	سد	Sata
Hazanra	هزار	Sahastra
Baévar	ده هزار	ayuta

عدد ترتیبی فارسی - Ordinals

Fratema	نخستین	Prathama
Paoirya	پارین	Parvya
Bitya	دوم	dvitiya
Thritya	سیوم	Trtiya
Tuirtya	چهارم	chatur tha (turya)
Pukhda	پنجم	panchatha
Khshtha	ششم	Shashtha
Haptatha	هفتم	Saptatha
Ashtema	هشتم	Ashtama
Nâuma	نهم	Navama
Dasema	دهم	dashama
Satotema	صدم	Satatama
Hazanrotema	هزارم	Sahasratama
اول شخص مفرد اوستا	ضمیر شخصی	ضمایر سنسکرت
N. Azem	من	Aham
A. Mâm - mâ	مرا	Mâm - mâ
D. Mavoya - mê	به من	Mayvam - mê
Abl. mat	بامن	mat
G. mana. mê	از من	mama. me

دوم شخص

N. tûm. tû	Tvam
A. thwam. thwâ	tvam. tvâ
I thwâ	tva
D. taibya. te	tubhyam
Abl. thwat	tvat
G. tava - te	tava - te
A. Him درگانی	سوم شخص
D. G. he یا shé	

ضمیر شخص - جمع -

N. vaem	vayam
A. Ahma - nô	asman - nas
O. ahmaibya - nô	osmèbhyam - nas
Abl. Ahmat	asmat
G. Ahmakem - no	Asmakam. nas

تثنيه

G. yavakem

جمع

N. yûjem	yuyam
A. Vô	Vas
D. yûshmooyo	yushmabhyam .vao
Khsh mavayo	yushmat
Abl. yûshmat	
G. yushmûkem 'vo	yushmakam vas.

ضمیر موصول Relative pronouns مذکر خنثی

N. yo	Yas
A. yim	Yam
I Ya	yena
D Yahmei	Yasmai

Abl. Yahmat Yasmat

G. yehe. yenhe Yasya

L. Yahmi Yasmin

تثنیه

N. Ya Yayos

G. Yayae

جمع

N. yoi ye

A. Ya yan

i. Yaish Yaish

Abl. Yaeibyo yebhyas

G. Yaesham Yesham

L. Yaeshû Yeshu

خنثی

N. A. V. Yat yat

N. A. V. ya ya

مؤنث . مفرد

N. ya ya

A. yam yam

Abl. yenhat, ada

G. yehae yesyas

جمع

N. A. yae yas

D. sbl. yabyo yabhyas

G. yae sham yasam

d. yohu. yahv yasu

Interrogative pronoun ضمیر استفهامی

مذکر . خنثی . مفرد

که - چه - کدام

Av. N. ko sk kas

A. A. kem kam

N. A. V. kat	خنثی	kar
N. ka	مؤنث	ka
Demonstrative ضمیر اشاره		
N. hn		Ce این ، آن
N. ho		sas
A. tem		tam
i. ta		tema
G. tahe		tasya
N. A. V. ta-tas	تثنیہ	ta, tau
N. te	جمع	te
A. ta		tan
l. tais		tais
Abl. taeibys		tebhys
N. A. V. tat	خنثی	tat
N. A. V. ta	مؤنث	ta
N. ha		sa
A. tam		tam
N. A. tae	جمع	tas
این = Aeta صرف ان مذکر		
N. aeso		esas
A. aetem		etam
I. aeta		etena
D. act - áhmài		et - ásmái

Abl. act. akmat

G. actahe

L. aetahmi

تثنيه

G. actayae

N. A. acte

جمع

G. actaesham

L. actaeshva

خثثي

N. A. Vactat

N. A. V. acta

مؤنث

N. aesa

A. actam

I actaya

G. act anhae actayae

حرف کلمه aem بمعنی این

N. aem

مفرد - مذکر

A. imem

i ana

B ahmai

Abl. ahmat

G. ahe, ainhe

L. ahmi

تثنيه

N. A. V. Ima

G. ayae

anayae

et asmat

etasaya

etasmin

etayos

ete

etesam

etesu

etat

eta

esa

etam

etayas

etasyas

ayam

imam

anena

asmai

asmat

asya

asmin

ima

anayos

جمع

N. ime	lme
A. lma	imam
I aeibish anaish	ebhis
D. abl. aeibyo	ebhyas
G. aesham	esam
L aesu aeshna	eshu

خنثی

مفرد N.A.V. imat	idam
جمع N.A.V. Ima	ima

مؤنث - مفرد

N. im	iy
A imam	imam
I aya. ay	aya
D. ainhai	asyai
Abl. ainhat	asyas
G. ainhae	asyas
L ainhe	asyam

تثنيه

I.D Abl. abya	abhyam
N. A Imae	Imaeh
I abish	abhis

جمع

D. Abl. Abyo	abhyas
G. Aenham	Asam
L Ahu Ahva	Asu

حرف کلمه Ava بمعنی آن به سنسکرت Asau

Hau

N. Hau	asau
A. aom	
i Ava	
G. Avainhae	

جمع

N.A. ave

i avaish

G. av. aesham

خنثی

N A.V. avas, aom مفرد

N.A.V. ana جمع

مؤنث

N.Han

A. avam

Abl. Avainhat

G. avainhat - avanhae

جمع

N.A. avae

D.Abl avebhô

افعال

در نبودن دستور زبان اوستائی ناچار هستیم که به کمک دستور زبان سنسکرت به زبان اوستایی بپریم. صرف افعال زبان اوستائی به صرف افعال سنسکرت هم مانند است تمثیلاً فعل برداشتن از ریشه بر به سنسکرت **Bhar** در زبان سنسکرت بجای مصدر ریشه فعل گرفته میشود و هم چنین افعال زبان اوستادا صرف میکنند

فارسی کنونی

- وجه اخباری -

1 Barami

برم - می برم

2 Barahi

بری

3 Baraiti

برو

1 -

تثنيه

2 -

3 Bareto

مرتد (دونن)

جمع

Baramahi

2 Baratha

3 Barenti

بریم

برید

برند

وجه امری

Bara

Baratu

بر

برو

وجه شرطی

1 Barani

2 Barahi

3 Baraiti

Barat

تثنيه

3 Barato

جمع

1 Barama

2 Baratha

3 Baran

وجه تمنائي مفرد

1 -

2 Baroish

3 Baroit

جمع

1 Baraema

2 Baraeta

3 - Barayen

Participle - وجه وصفی -

Barant

ah - فعل - شدن به سنکسرت As

1 ahmi

هستم

2 ahi	هستی
2 asti	هستید

تثنيه

3 Sto	هستند (آن دو)
-------	---------------

جمع

1 Mahi	هستیم
2 Sta	هستید
3 Henti	هستند

وجه امری - مفرد

Imperative

- 2 Zdi

جمع

3 Astu	
3 hentu	باشد

Subjunctive وجه شرطی

2 Anho
3 Anhaiti
Anhat

وجه وصفی

hant	شده
Dah	فعل دادن

وجه اخباری

مفرد

جمع

1 Dadami	دهم	dademahi	دهیم
2 Dadahi	دهی	Dadaih	دهند
3 dadaiti	دهد		
2 Dazdi	د	Dasto	دهند
3 Dadatu	دهد		

Subjunctive	وجه شرطی
1 Dathani	Dathma
3 dadat	
Dathent	
	فعل ریشه کر kar کردن
1 Kerenaomī	کنم
2 kerenushi	کنی
3 kere-naoiti	کند kerevanati
	کنند
	امر (Kerenaidi)
Druj-druzaiti	دیگر ریشه افعال: او فریب دهد
ریشه	فعل
Par	روان کن رو
Dar	داشتن دار
Hakhsh	وادار کردن تحریک نمودن
Tach - fratachin	تاختن
Hachinte	پیروی کنند
Sadyaemi	من پدید میشوم - به نظر میرسم
Jaidayemi	انیمایم - آرزو میکنم - تمنا میکنم
Zbayemi	میخوانم ، بگویم
Bandayaeni	می بندم
Urvaesinti	برگردانند
Vakhsh . ukhshin	بالیدند
Dis . Daisaem	نشان دادم
Pa . Paiti	نگهداری کرد ، پائید
stu -	ستودن
Hach - Hishakhti	پیروی کرد
Chish - chinasti	پیمان نمود - اعلام کرد
Irich . Irinakhti	گذاشت - از دست داد

Sru - surunaoiti	شنید
Vs - ashnaoiti	یافت - رسید
Tan -	گسترده شدن - تنیدن
Tzar	پریدن - جهش
Fri - Frinami	دوست دارم - مهر ورزم
Garw. gerewnaiti	گرفت
var. verente	چید - برگزید
Gar Gerente	ادا کرد - خواند
Tas - tatasha	او ساخت
Da - Datha	او آفرید
Dvish. Didvaisha	من لغزت کردم
Di دیدن Didaya	او دیده است
Tu - توانا Tutava	او توانا بود
Ah هست Aonha	او بود - او هست
Yat کوشیدن yoithma	
van کامیابی پیش رات vaonare	
nas - nesyeiti	او ناپدید میشود - فنا گردد
Ruch raochayeiti	روشن کند
jan jainti	میزند - میکشد
da dadaiti	میدهد
rich ivinakhti	میگذارد - از دست میدهد
ap afenti	گیر آمد - گرفتار شد - یابنده شد
garw gerewnaiti	گرفت
Bar baraiti	برداشت - تحمل کرد
khshi khshayaiti	شاهی کرد
Bu Bavaiti	باشد
ish ishaiti	خواست - خواهشمند شد
Vish vishaiti	شد

Thra Thrayeinte	حمایت کرد - یاوری نمود
Tap Tapayeiti	گرم کرد - تبید
Pat apatayen	پرید
Rish Raeshayat	ریش کرد - زخمی نمود
ruch raochayeiti	روشن کرد
vaen	بین - دیدن
Yaz	پرستیدن
jas	آمدن
Jiv	زیستن
Chish	نشان دادن - آموختن
char	رفتن - چریدن - جنبیدن
khvar	خوردن
vash	سنجیدن
yud	نبرد نمودن
zan	زائیدن
Varz	ورزیدن
bud	دانستن - نشان دادن
vid	دانستن
Taurv	چیره شدن - پیش بردن
var	پوشاندن

حروف جر

اوستائی	فارسی
Aipi	بر - پس - برای
Aiwi	به - بر
Adhairi	در - اندر - زیر
Ana	سر - روی - سراسر
Anu-	پس - بنا بر - سراسر

Antare	اندر - میان
Apa	دور - جدا
Arem	بدون
Avi	به - بر
A-	نه - از تا - تا که
upa	سوی - پر - در
upairi	روی - به بالا
Taro. Taras - cha	آنسو - ازمیان
Paiti	به - بر - برای - با
Pairi	گرداگرد - از گرداگرد
paro	پیش - از
pars	پیشی - دیگر
pas-cha	پس - پشت - عقب
Paschaeta	پس - به دنبال
Pasne	عقب - پشت - ازسوی دیگر
mat	با
hacha	بنابراین از
Hathra	از روی با
	پیشوند پسوند
	پیشوند صفتی
Aiti	گذشته - بر - آنسو
Aipi, aibi	به - بر
Anu,	پس - با
Antare	میان - اندر
Apa	دور - بیرون
Ava,	بر - زیر
Dush - shiti	پیشانی
Deush sravoh	بدنام - بدآوازه
Humana	خوشمنش
Dush buz	عکس بد

Avi Aoi	به - بر
upa	به - بآن - بسوی
us uz	بر - بیرون - برآمدن
Ni	زیر - در - درین
Nis Niz	بیرون - دور
Para	دور - بیرون
pairi	گرداگرد - اطراف
fra	پیشی - فراز
paiti	بسوی - پشت
Vi	جدا - بیرون
Ham - Han	هم

پسوند

چون - a : (۱)	
Vaza	نیرو
Niaczgha	میخ - ابر
Gaosha	گوش
Chakhra	چرخ
Ama	نیرو - توانائی
Asara	بی پروا - بی اعتنا
Amesha	نمیرنده
Draogh	دروغ - پرفریب
چون - An : (۲)	
ukhshan. ukhsan	به انگلیسی ox گاوانر
Tashan	سازنده - پیکر دهنده
urvan	روان
masan	بزرگی - مهی
چون - Ana : (3) Anai	
Vahana	جامه (پوشاندن)
Hanjamana	انجمن

Bajina	بازبان اردو برتن	طرف
Maethana	مسکن - میهن	
Raochana	روزن - روشنائی	
Zayana	زمستانی	
(4) aini		
Duzaini		
(5) ant , ent , int		
(6) Ar : چون		
Vad. ar	افراز رزم	
zafar	فک ، آرواره ، اطراف دهن	
Baevar	ده هزار	
Nar	نرد - مرد	
(5) ah : -		
Avah	کمک	
aenah	گناه	
Temah	تاریکی	
Raschah	روشنائی	
Dvaesah	کراهت ، نفرت ، دشمنی	
Vasah	رضایت ، خواهش	
8 â -		
9 Ana	شاهی کردن	isana چون
Manhâna	اندیشیدن	
Yazâna	پرستیدن	
Peperetana	نبرد نمودن	
10 / -		
Azi	ازدها	
Kavi	لقب سلسله از شاهان کیانی ، دانشمند	
Karshi	میدان گرد ، فلکه	
Dahi	آفرینش ، آفریده شده	

Maeni	سزا ، خشم
Zairi	زرد ، زرین
Ashi	چشم
Darshi	باجسارت
11 - in	
Kainin	صفران ، کنیز ، دوشیزه
Tachin (Afshtachino)	جاری ، روان شده
12 Ina	چون
Dakshina	جنوب ، جانب راست ، دست راست
Zairina	زرین
131 -is	
Barezis	حصیر ، پوشش
Hadis	جا ، جای سکونت
Vithis	قضاوت ، داوری
Snaithis	اسلحه ، افزار
141 isi	
Tevisi	توانائی ، تاب
Nairsi	مادر
(15) i	
Makhsi	مکس
Vaidi	جوی ، رود
Daevi	دیو مانند ، دیوی
Drivi	درویش ، عینوا
(16) u	
asu	شاخ ، شاخ کوچک
isu	تیر
Pasu	ژنده ، بار کوچک
Tanu	تن
madhu	انگبین ، عسل

Pouru	پر
Vanhu, vohu	به
Drizu	درویش، یتوا
(17) Us	
Aredus	حمله، تاخت
Garebus	شیر
Tanus	شخصی، تنی
(8) û	
Tanu	تن
(9) Ka	
Adhka	لباس، جامه
Mahrka	مرگ
Huska	خشک
(20) - ta	
Duta	پیامبر
Angusta	انگشت
Zasta	دست
Asha	راستی - درستی
Anahita	نامید
(21) Tar - dar	
Datar	دهنده - وادار
Zaotar	زدت - موبدانکه وظیفه مؤمن عین پرستش دارد
Matar	مادر
(22) ti	
Anumaiti	اندیشه - هم‌پذیری - موافقت
Chisti	دانش
Stuiti	ستایش
supti	دوش - شانه
Paiti	پت - خداوند - آقا
(23) tu	
yatu	جادو

Haetu	پل
Khratu	خرر
Pitu	غذا
vantu	همسر
gyatu	زیست
(24) tra, thra, dra	
Ushtra	اشتر - شتر
Vastra	جامه - بستر
Puthra	پور
yaekhedhra	کمر بند - یوغ
Vakhedhra	واژه
Vazdra	بردارنده - برنده
Fraourveshetra	قربالنده - حاصلخیز
Broithra	بریدن - برنده
Mazdra	دانشمند
25 . tva rhwa , dwa	
stasthwa	ستودن - ستایش
Dastva	دستور - هنرمند - هنر
Vathwa	گله - رمه - توده
26 tha , dha , da	
Ratha	رت - گردونه - ارابه
Hameretha	دشمن
vichtha	تصمیم - تصفیه - یکدل شدن - برگزیدن
Aretha	چیز
Gaetha	جانداران - موجودات - گیتی
Chitha	سزا
Ukhda	سخن - واژه
Thrafedha	سپاسگذار شده - خوشنود شده
Yukhda	شوخی - بهم فشردن - یوغ شدن

27 , 28 Pi - Eu

Chipi سزا

Aithi ترس - وحشت

Asti دستور - وزیر

Hakhti ران

Hipu ساکن - مقیم

29 - Na , una

Frasna پرشش

Yasna ایزشن - نیایش

Khwafna خواب - خفتن

Parena پر - بال

Haena سپاه

maghna به هندی سنگاه

Kamna لخت کم

30 -- nah

Raekhnah دارائی - ملکیت

Hvarenah خورنه - فر

Draonah درون - نیاز

arenah پری

Rafoah یاری - آسودگی - راحت

Varshni نر - مردی

Sraoni سرین

Fsaoni فربهی

(32) Nu

Banu بان - بام - روشنائی - اشعه

Gerenu خارش

Tafnu تب - تف

Daenu ماده مادگاو

(33) Ma

Haoma

aeshma

uruthma

Garema

Bâma

Takhma

(34) Inan

Asman

Rasman

Nanian

Vaeshman

Taokhman

Baresman

(35) Mi

Varemi

Dami

Zami

Bûmi

(36) ma - mana

(36) ya

Ishya

givya

pnairya

Haithya

Maishya

Hahya

Aithya

هو، هوم

خشم

روئید کی - بالید کی

گرم - کرما

بام - دد خشن کی

متم - نیرومند - تیز

سنگ - آسمان

ستون - رتبه

تمام

نشیمن

تخم

برسم (چوب‌هاییکه حین نماز بدست میگیرند)

موج - دم

آفریدگار

ولادت - زاد

بوم - زمین

خواستار شده - منظور شده - پذیرفته شده

زنده - تازه

میراننده - گیرنده - کشنده

راست

میائی - میان

غله

پرتو

(38) yah	
(39) yu	
mainyu	نفس
merethyu	مرک
Dahyu	ده - کشور
(40) - Ra	
Vazra	گرز
Chakhra	چرخ
Hura	نوش - جرعه - چیز نوشیدنی
Ughra	نیرومند - اگر
Chithra	روشن - پدید - آشکار
Sukhra	سرخ
Gufra	ژرف - عمیق
(41) ri	
Buiri	فراوانی
Tighri	لقب یا نام شخصی
(41) Ru	
Asru	به هندی آنسو - اشک
Vandru	خواهشمند شدن - خواستن
(43) Va - dhwa -	
Saurva	لقب یا نام شخصی
Aspa	اسب
Anhva	روان - جان
Gadhwa	ماده سگ
Haurva	همه - هر
khraozdva	(خر اوژ دوا) سفت سخت
Eredwa	بلند
Aurva	تند - سریع

(44) Van· thwan

Advan	راه
kerethwan	کننده
karshvan	کشور
Ishvan	توانا - نیرومند
Yoithwan	فعال - چابک

(45) vant

aurvant	دونده سریع - تند
Surunvant	مسموع - آنچه شنیده شود - بلندآواز
Bezvant	سودمند - مفیدتر
Vivanhvant	نام قهرمانی
Sterethwant	هموار کردن

(46) Vah

(47) var· vara

karshvar	کشور
zafar (zafvar)	فک
Baevar	دهزار
Srvara	شاخدار

پسوندهای فرعی

(1) A

Haozatha	همراه نیک - رفیق خوب - هم صحبت خوب
Ayanha	آهن
Narava	نژاد نرو
Temanha	تیره

(3) Aena , aeni , aini

Ayanhaena	آهنین - ساخته از آهن - آهنی
Erazataena	ساخته از سیم - سیمین
Zaranaena	زرین
Bawraini	ساخته از پوست سگ آبی

- (3) aona
Thraetaona
Arajaona
Marsaona
- فریدون
نام شخصی
میراننده - کشنده
- (4) an
mathran
Puthran
Visan
- پیغامبر - خواننده سخن ایزدی
دارنده پسر
دارنده خانه
دارنده خانه
- (5) Ana - Ana , Ani
jamaspana
Gaorayana
Vehrkana
Ahurani
Haechat aspana
Athwyana
- پورجاماسپ
پورگآوری
گرگان
دخت اهورا
هیچت اسپنژاد
اتویا یا آبتین نژاد
- (6) Anch
Paurvanch
Franch
Niyanch
Vishvanch
- پیش رفتن - پیش بردن
سوی پیش - پیش سو - پیش
سوی زیر
همه سو
- (7) -i-
Havani
uzdaezi
Hvanhevi
Ahuri
mazdayasni
Verethraghni
Zarathushtri
- نام شخصی
توده - کمه
سعادت
اهورائی
ارمزدیسنی
پیروز
زرتشتی

Raji	اهل راگا - رازی
(8) in	
Perenin	دارنده پر
myezdin	دارنده نیاز - نیازدار
Drujin	دارنده اهریمن - اهریمنی
(9) ina .ini	
ushahina	نام شخصی بامداد
Vachahina	مشمول برواژه
maeshini	متعلق بهمیش - میشی
Rapithwina	نام شخصی
(10) i	
nairi	(تأنیث نر) زن
(11) u	
Hazdashu	رضایت - خوشنودی
(12) ha , aka , ika	
Araska	ارسک - هرج و مرج
Pasuka	چارپا - حیوان
Drafshaka	درفش - پرچم
dahaka	تام - زبانہ
mashyaka	مرد - مردك
marzdika	مهر - بخشایش
Ainika	چهرہ - رخ
nairika	مؤنث نر - زن - زنك
Pairika	پری
kasvika	جزئی - چیز کی
kutaka	کودکی - خرد - کوچك
Ahmaka	ازما
khushmaka	ازشما

- | | | |
|------------------|------------------------|-------------------------|
| (13) ta | thrīta | سیومی - نام شخصی |
| | Ashavasta | نیکی - راستی |
| | Patereta | دارنده بال - بالدار |
| (14) tara - tema | Visastema | بیستم |
| | Satotema | صدم |
| | hazarotema | خوارزم |
| (15) tat | uparatât | برتری |
| | Hourvatât | همه‌ای - کامل - رستگاری |
| (16) ti | Thawareti | کمان |
| | kh ^{sh} vasti | شصت (۶۰) |
| | Haptaiti | هفتاد |
| (17) tha - dha | Haptatha | هفتم |
| | Pukhdha | پنجم |
| (18) Thya | Aiwithya | دور - به مسافتی |
| | Paschaithya | پس‌نی - پشت |
| (19) Thwa | Ratuthwa | خداوندی - رهبری روانی |
| | Vanhuthwa | کار نیک |
| (20) Thwana | Nairithwana | کن‌خدائی - سوه‌گیری |
| (21) Na | khayana | کهریز - که - از چاه |

Zrayana	ازدریا - دریائی
Vahmana	سزاوار ستایش
Airyana	آریائی
(22) ma	
spitama	خانواده زرتشت نام - اسپتاما
Apema	واپسین
Fratema	نخستین
Nauma	نهم
Dahyuma	متعلق به کشوری - اردہ یا کشور
Zatuma	از تیرہ
(33) Man - mana - mna	
Airyaman	علاقہ یا خانواده آریائی
Yatumana	آنچه از جادوست - جدائی
Zarani - mna	خشمگین کرد
(24) mant	
kbratumant	خردمند - دارندہ خرد
Gaomant	سپردار - گوشت دار
madhumant	بسیار شیرین - انگبین
Aerethamant	راست - براستی - بنابر حقیقت
Afrasimant	بدون پیشرفت - پیشرفت نکردن
(25) ya - aya	
Aethrya	شاگرد
Nabaithya	او کہ نقصی ندارد - ناهید
Vastrya	شبان - کشاورز
Ahuirya	اهورائی - خدائی
Aghrya	برترین - بلندترین
Haomya	هومی - ازهوم
khshathrya	شاهانہ

Yasnya	گرامی - ستوده شده
Haenya	از سپاه
Gaethya	(عکس مینوئی) از تنی - از گیتی - زمینی
Rathwya	منصفانه - شمرده - حسایی
Pouruya	نخستین - آغاز
Gaoya . Gavya	گاوی - از گاوی
visya	از تیره - از وس
(26) ra.	
Adhara	اندر - پست - پائین تر - زیر
Apara	پس - بعد از آن
Hazanra	هزار
Ahura	اهورا - خداوند
(27) Va vaya	
Aghrava	از سر - آنچه بستعلق دارد
Bunava	بنی - آنچه به دم تعلق دارد
(28) van . vairi	
Ashavan	اڤو - نیک
Ashavairi	اشوئی - نیک
Athra van	ادزوند - لقب روحانی
Hapto karshvan	هفت کشور
(29) vana	
Afrivana	آفرینی - آفرین
Thanvana	تنومند - کمان
Hvathravana	فرمند - باشکوه - بافر
(30) Vant	
Amavant	نیرومند - زورمند
Puthravant	پورمند - دارنده پور
Haomavant	هوموند - هومند

Frazaintivant	فرزندمند - دارندهٔ فرزند
Nairivant	همسرمند - دارندهٔ همسر (زن)
Raevant	رخشنده
Aojanhvant	اوچمند - پراج - بلند - توانا
Temanhvant	تیره تاریک
Paemavant	شیروند - دارندهٔ شیر
Arshnavant	اسپمند - اسپدار - دارندهٔ اسپ

الفاظ مرکب

Vispaiti	بزرگ‌نیزه
Daregho Bazu	درازبازو - توانا
Vispo Vāniya	همه‌روشن - همه‌بام
Hvaspa	خوش اسپ - دارندهٔ اسپ‌خوش
Rathaesta	
Rathaestar	قهرمان گردونه‌سوار - رشتا - اوکه بر گردونه سوار شده رزمیکند
Aurush aspa	دارندهٔ اسب سفید
Aivy ama	بسیار نبردمند
Uityaojana	چنین سخن کرده
Paity aokhta	پاسخ کرد
Mazdaokhta	گفتهٔ مزدا - سخن مزدا
Asu aspa	اسب تندرو - سریع‌السير
Chithra Vah	یاری آشکار
khshuiwi ishu	دارندهٔ تیر - تیرانداز
Dushkereta	بد کرده شده
Dush chithra	بد نژاد
Duzukhtu	بد سخن - سخن بد
Duz daena	بد سخن - سخن بد
Duz - daena	بد بین - بدوجدان

Vanhaz dah	بخشش بهترین
Hazanragasha	هزار گوش - بیار شنوا
Hvdata	خدا - خود به خود حکمران - خود دادور
Naire manah	مردمنش - نریمان
Daena Vazah	نام شخصی
Daeno - disa	استاد آئین
Mushth masah	به بزرگی مشت
vovru gaoyaoiti	دارنده چراگاه وسیع
Bazush aojah	دارنده بازوان توانا
Gaoyaoiti	چراگاه گاو
Raevat aspa	دارنده اسبهای خوب
Varedat Gaetha	آفریننده گیتی
ayare bara	مسافت یكروز
Dacumjan	دیوزن - کشنده دیو
Hubkereta	خوش کرد - خوش عمل
Arshukhda	خوش گفته
Pancha yokhshtish	پنج شاخ
Paity apem	برروی جوی - مخالف روانی جوی

نام خویشان

فارسی	اوستا	فارسی	اوستا
پدرزن	هواسرا	پدر	پتر
کدبانو. بزرگ خانه	وش پایتی	مادر	ماتر
تخمه - موا	تاو کمه - تاوخمه	پور	پوترا
		(پور به لهجه دیویسنی) هنو	
اعضای تن	-	دختر	دغدر
کالبد	کهرپا	برادر	براتر
تن	تنو	خواهر	هواغر
پوست	پسته	پدر بزرگ	نیاکا

نیاکی	مادر بزرگه	مزگا	مغز
تواریو	برادرزاده	هسته-استخوان استن	هسته-استخوان
تواریاوترا	پوربرادرزاده	وهونی	خون
تواریادعدر	دختربرادرزاده	پی داغ	پیه
نپات	نوه (پسر)	سرا	سر
ناپتی	نوه دختر	وريسا - کسا	گیس - موی سر
براتواریا	عمو	ریشا	ریش
زاماتر	داماد	ای نکا	پیشانی
کشی، چشمن-ورائزا	چشم - دیده - سو	به هندی ناک	
بهروت	ابرو		
ناوگا - ناوگا	بینی		
دتن	دند - دندان		
آوگا - آوگا	دهن		
هزوا	زبان		
گوشا	گوش		
پرشتی	پشت		
کشا	کش		
ورا	بر		
فستنا	پستان	به زبان سنسکرت ککشی	
پهلو- استخوان پهلو پرسن	پهلو		
مایه یا	میان		
کوشی	شکمو		
ناف	نبی		
شیرنی	سرین	به سنسکرت تونی	
هختی	ران		
یاونه - اپستا	عضونهای		
بازو	یا هو		
زستا	دست		
انگشتا	انگشت	جنوب	
مشتی	مشت		
دشینا	سوی راست		

شمال	سوی چپ	هادبا
	زن	ژن - جن
	استخوان پا	زنکا
	پا	پدا - پذا
	پاشنه	پشتا
	دل	زیر دیا
	شش	سوشی
	کردن - گلو	گریوا
	زانو	زانو ؟

نام حیوانات

سگ	سپان
گرگ	وهرکا
خرس	ارکشا
بمفهوم جنگلی زبان سنسکرت را کشا-نام اسب رستم وحشی-متمرد-جنگلی رکش - رخش	
معدده	اورا
شکال - شغال	شکالا
موش	موشیا
خرگوش	سسشن
اسب - اسب	اسپا
گاو	گاو
بز	بزا - ازا
شتر	اشترا
خوک	هوخر - هوکرا
خر	خرا - کرا
گراز	وراذا
سی	سه ئینه
واژ این کلمه سی مرغ ترکیب شده	
مؤنث سه ئینی - چون سه ئنی دخت یا	
سین دخت مادر رودابه	
کاونر	اکشی

به انگلیسی ماد HOG

نامهای قهرمانان ایزدان و رهبان روانی و مظاهر طبیعت

فارسی	اوستا
مهر	مترا - میرا (ایزد)
جم شید	وی ون وت
	یما خشیمته
اورمزد - هرمزد - هرمز	اهورا مزدا
هوم	هاوما
آبتین	آیم نپات
جادو	باتو
باد	وات
سپیده صبح	اوشان - اشغ
آذر - آتش	آتر
خوربه سنسگرت - سوریا	هورا
خوان	هوون
ستاره	ستاره - استار
	نمنت - نیمو
	دای وه
	یاز - یسنا
نیایش - ایزشن - پرستش	باز - اریزشه - ریج
باز (چون سروش باز) پرستش	بگا - بگ
بگ - خداوند	فروشی
حقیقت جانداران - حقیقت روان	ه
نام موبدانیکه حین پرستش وظایف معینی را دارند	هنکر
زاوترا (زوت) زونا - فرادبریتی	افری
افرین - دعا	استو - استاوتر - استاومه - ستایش - ستایش کننده ستوده شده

فرشتی	پرستش
کا - گاه - کاتا - نغمه - سرود - چامه	
مترا	واژه پرتاثیر - واژه دینی - افسون
اترون	آذروند - موبد
آس من	آسمان آس یا سنگ مدور شکل یا دایره مانند
پائروتا	به سنسکرت - پربت - کوه
گائری	گریوه - کوه
می نکا	کوه
ونا	بن - محرا - میدان
هواواتا	خدا
ماونگا	ماه
روچ	روز
خشپا	شب
ورشا	درخت
رن ها	فشرده - گوهر - اصل
هره وتی	رود (افسانه ای)
هریا	رود
هپتوارنگا	هفت اورنگ - ستارگان نبات النعش
تشتریا	ستاره مخصوص که در اوستا ستوده شده
آندرا	نام ایزد به زبان سنسکرت - اندرا
اژی	اژدها
وازستا	کشپ - برق
ارورا	گیاه ها - سبزه

افزار رزم

زردها	Zaradha	رزه
کو ای ری	Kuiri	کردن بند - آنچه کردن را می پوشاند
پایتی دانا	Paiti - dâna	آنچه چهره را می پوشاند

سره وارا Sara - Vâra خود
 کمرا Kamara کمر - کمر بند
 رانا پانا Râna - pâna ران بالا - آنچه ران را محفوظ دارد
 زرنیو خاودا Zaranyo Khaodha خود برنجی - سود زرین
 آیو خاودا Ayo khaodha خود آهنی
 سپرا - سپر
 ودرا - وزرا Vadhra Vazra گرز
 چاکشا - چاکشی
 تایغا تیغ بمهوم نیز
 فرادکشنا Fradakshna فلاخن - سنگ پرتاب
 شنا وده Shnavare زه کمان
 تن ون - تن روه Tanvan - Tanvare تن ون تن ور کمان
 ایشو Ishu تیر - تمزی - آهن توك داركه سر نیزه گذارند
 بفارسی کنونی شیخ فردوسی میفرماید:
 خم آورد پشت و سنان ستيخ
 بزد تند و برکند هفتاد ميخ
 وآهن سرتير را ايو اعزاز ayo aghra وزرینو زفرا Zaranyo zafra
 مفهوم آهن یا برنجی زیان میگفتند که در فارسی کنونی پیکان گفته میشود .
 خرکسو پرنا kharkaso Parena پرکرکسی
 ارشتی Arshti درگا ارشتی Daregha arшти دراز نیزه
 کری تا Kaveta کارد

الفاظ متعلق به کشت و کشاورزان و چهار پایان

فشویت Fshuyat کشت
 آی وی ورز Aiur vareز کشتکاری - برزگری
 کارج kâraj بردادن درشت
 یاوکرشتی Yao Karshti تخم پاشی
 وای دی Vaidhi جوی
 یورود urudh رود - جوی بزرگ
 ارورا urvara سبزه - روئیدنی

چاینتی چات	چاء	chaiti chât
اوکنه	استخر - کنده آبکه که در آن آب جمع شده باشد	Avakana
هیخ تی	زسین سیر آب آب داده شده	Hikhti
کرشتی	زمین شیار شده	Karshti
پراکننتی	پراکننده - زمینیکه خاک آنرا نرم و هموار نموده اند	Para kanti
زن کرشی یم راو دم	زمین حاصل خیز	Zam karshyam Raodham
سودوش	طبعی که بر آن مخله را بیاد دهند از ریشه سوو بمعنی صاف کردن	Sudhus
پسترا	از ریشه پیس بمعنی نرم کردن - آرد نمودن یعنی آسیاب	Pistara
گندا	آرد	Gunda
گاو وستریا ورزا	زمینی که در آن گاو به کار برند	Gao vashtra vareza
گری دا	نقب - سوراخ	Geredha
توشش	تیشه - بیل	Tushis
پرتوش	راه جوی	Peretush
پرتو	پل	Peretu
فشوتا	پنیر	Fshuta
بشی	خیار	Bashi
مدو	می - نوشابه	Madhu
مرزو	مرز	Merezu
یختش	شاخ کوچک	yakhtis
یه و هه	غله	yavahe
و کرووری	جوئیکه راست نباشد	Vokar vari
ونه	ون یا بن بمعنی جیگل	Vana
و فرا برف	ورکه برگ ته چا - روان	
و واستری نام	کشاوژی	Vavâstri nâm
واره	بارش	Vâra
وره	باره - وژ	Vara
وی تس تی	اندازه یک وجب	vitasti
وش آب هه	آب مسموم - چیزیکه آبرا مسموم میکند	Vish âpa he
وت وا	گله یا رمه	Vathva

شو تس مه	shutas me	زمین شیارنده - آماده برای تخم پاشی
هشك - خشك		
ازرا	azra	زمین کشت
هن چد	Hin chad	پاشید - از لیظ هینج بمعنی پاشیدن
تخمه - تخم - نسل		
وش یایتی - کدخدا		
ایت را	Ayathra	بازگشت گله از چراگاه
راوته - رود		
انومیا	Ayathra	رمه
ستاورا	staora	چرند
ویا	Vaya	مرع
گاوارشن	gao - arshan	گاوانر
گاودایه - چوپان		
گاودنا	gav - ahana	گاودان - جای گاو - گاوداری
واستر گاو یاستی	vaster gav yaoiti	چراگاه گاو
گاوازی	gas azi	گاوشیرده
گاو وزی - گاو بارکش « ورزاد = گاو کشت »		
گاوتا	gaetha	فسیله گاو
کایتوجن	gaetho - jin	گاوزن - قمچی که با آن گاورا می رانند.
نمانم گاو یانم - خانه گاو		گاوستان - گاوستانی
پشوش هستا - آغل		مکان چارپایان زندبا
پشوش وسترا - چراگاه		
وستوم بیرتم	vastrem Beretem	
ستاورا - چرنده		
گاووم	Gavan	آنچه متعلق به گاو است

سگ نزد ایرانیان باستان که کشاورز بودند عزیز بود در توصیف او گفته اند که سگ زمانی چون سربازان با دشمن افای خود رزم میکند و گاهی میخواهد ناز کند و مانند کودکان به بازی مشغول گردد و در قناعت مانند شخص پارساست و در چاپلوسی چون بنده زرخیرد نگهبان گوسفندان است و برای هر خدمت او نامی داده شده .

سپه یو پشوس هاروه Spayo Pashush Haurvo سکه نگهبان زند بار
 سپه یو وش هاروه Spayô vish haurvo سکه نگهبان ده
 سپه یو وهو نزو Spayo vohu nazo سکه که دشمن را دندان میگیرد و
 حمله می کند

سپه یو درختو هونرو Spa yo Durakhto hunaro سکه که بازی و هنر میکند
 سپه تارونو Spe Tauruno سکه شکاری و غیره

پسرا pisra آهنگری یا زرگری (پسرا از ریشه پس pis مزین کردن)
 زرن یه سای په Zaranyo Saepa زرگر (سپه از ریشه Sip سفتن)
 ارزته سای په Erezato- Saepa مسگر

رن یه مینا Ran yo mina کردن بند
 تشته زرنینا Tashta Zaran aena تشت زرین

اشترا زرنینو پسا Ashtra Zaranyô paesa خنجر زرین مزین
 فرا هیچ Fra hich کوره آهنگری

خمبا هچا زماینی پچی کت Khumba hacha Zemaini pachikat
 خنیه پخته شده از گل

اسکایریا - زغال - وشکار وشکال نیز گفته میشود

واپ - بافتن

وسترا ابدئینا Vastra ubdaena پارچه پافته شده یا لباس چرمی

ازینا وسترا Izaena vastra پارچه بافته از موی بز

رتا Ratha گردونه رزم

اشا Ashâ گردونه عادی

وشا یا اشا چترو یجتا - گردونه چهار اسب یوغ شده

وستراو وچه کشا وبامن یاد Vastrao Vacha Kashaobaman. yao

جامه با آستین فراخ

پشو وستره Pasu Vastrae جامه ای که از پوست حیوان درست شده

وی زوتا Vizuta بازرگانی

شوستم Shustem شسته - گداخته (از ریشه خشدا یعنی روان - زده)

زناشوئی

دریاشت پانزدهم (بند ۴) خطاب به ایزد آناهیتا (ایزد فراوانی) وایزد باد میفرماید:
(بزنان دختران) بما شوهر جوان خوش اندام عطا کنید که مارا پرورش نمایند
واز آنها مادر فرزندان بشویم حین عقد موبد به داماد و عروس خطاب کرده میگوید:
بیاموزید و بدانید که بوسیله دین و پدر و مادر شما هردو به پاکی مهر به یکدیگر می‌ورزید
و تنها دین شما را به خورسندی رهنماست دوریسنای ۵۴ بنام *Aisryema ishyo*
می‌فرماید:

A airyema ishyo rafedhrai jantu
Nerebyas-cha nairibyascha Zarathushtrahe
vanheush rafedhrai mananho
ya daena bairim hanat mizdem
ashahya yasa ashim
Yamishyam ahuramsata mazda

ایریامای بسیار گرامی (ایزد تنددرستی و دوست) در این (جشن) کتخدائی بسوی
جوانان و دوشیزگان زرتشتی که وهو من را خوشنود کند بیاید او که وجدانش پاداش گران
بها می‌یابد از اشا تمنا میکنم برای خوش بختی (او) که آرزوی (همه) هست اهور مزدا
(از برای ما) خواسته و میدهد
قطعه باد به انواع معانی ترجمه و تفسیر شده که یکی از آنها در اینجا خوانندگان
مطالعه میکنند .

در یسنای ۵۳ قطعه ۶ نیز اشاره به جوانان و دوشیزگان شده که ماحصل آن چنین
می‌شود:

ای پسران و ای دوشیزگان در این جهان (تن) اینها حقیقت دارند .
که دام‌های دلکش ناراستی که شما در آن (ظاهراً) سود می‌بینید
شمارا به چیزهایی مایل میکنند که دور از شخص شما میباشد
و این روشنائی ضعیف است برای آنانکه رنج بر میدارند
و روشنائی اندرونی را می‌پوشانند از آنانکه راستی را کوچک می‌شمردند
و شما از زیست روانی منحرف میشوید

مقصود هوسهای جنسی و خواهشهای شهوانی که غیر مشروع باشند موقتی و در انجام درد ورنج پدید میکند و پیوستگی پاک و طبعی شادی و آسودگی است زیبایی زن در عصر اوستایی تناسب اندام و کمر تنگ و چشم روشن و بزرگ و رنگ سفید بویژه رنگ بازوساق پا و انگشت نازک قلمی و سینه پر گوشت و پستان خوش شکل و زمان کامرانی سن پانزده سالگی بود و هم چنین زیبایی مرد که در یشت تازدهم قطعه پنج میفرماید :

پرتوورا پرتو سرادنی سینه فراخ و سرین پرگوشت

Perethu vara pere thu Sraoni

انه فرن دو رواترا برزی پدا پای بلند چشم روشن

anakhrindhu doi thra

Berezat Huraodha

برزت هوراوده بلند (قامت) خوش چهره

amavat - spite doithra

امه وت اسپته دواترا نیرومند باچشم روشن

Kasu Pâshna dareghu Bâzu

کوتاه پاشنه دراز بازو

الفاظ متعارف به زن و زناشویی

اگرو **Agru** زن بی شوهر

ستاته رتو **Stato Ratu** دختری که در مراقبت رهبری (یا والدین) باشد

استانه رتو **Astato Ratu** دختر خودسر که قیومی ندارد

پرداتا **Paradhata** نامزد شده

اپرداتا **Oparadhata** نامزد نشده

نایرت ونا **Nairith vana** رسوم کتخدائی

وده - ود **vaoh - vad** تاهل

اپاود **upa vadh** عروسی کردن

از ود **uz vadh** از عروسی مانع شدن

خشودرا **khshudhra** تخم - نطفه

چرایتی **charaiti** دوشیزه - یک شوهر نکرده

چترا **chithra** نژاد - نسل

جده **jae** زن بدکار

جایش **jaish** بدکاری

نرا **Nara** مرد

نایری زن

پره نایو Parenayu برنا - جوان

بریترا Barethra زن باردار - آبستن شده

مکا magha جوان مجرد

وته vante زن پاکدامنی

ورته varto خوش چهره - خوش اندام

ودوا vidhva بیوه

ویاخی هوا viyakhtihava زن بزرگ کرده - آرایش کرده

شای ته shaito شادی کتخدائی

سهیه sae یتیم

استری stri زن

سریراو srirao خوش دیدار (سرم - یا سلم)

هوتش ته Hutashto خوش ساخت

هورادو Hu Raodho خوش اندام - خوش قیافه

هوویرم Hu viram خوش تن

تاریخ و جغرافیه یا زمین شناسی

تخم تاریخ در سروردهای گاتاویشت کاشته شد و بگذشت روزها به صورت نیمه داستان و نیمه تاریخ درآمد و بعد کم کم مختصر مفصل گشت و در آخر داستانهای قهرمانان شد و بنام تاریخ باستان پذیرفته گشتند و بزبان فردوسی در شاهنامه بیان شدند و همت ایرانیان را که بسبب شکست از عرب بسیار پست شده بود بلند کردند. در سروردهای گاتاویشت تنها نام قهرمان با بسیار مختصر از کارنامه اش اشاره شده امتیازی که در کتیبه های داریوش و سروردهای گاتاویشت می یابیم در این است که آنچه داریوش گفته توصیف خود اوست و به خود اوتمام میشود ولی آنچه در اوستاست حدیث از دیگران است که مایه افتخار ایرانیان شمرده شدند از شاهان باستانی در گاتا تنها به وشتاسب اشاره شده و از دانشمندان جاماسب و فراوشترا میباشند و واندک مفصل تر از قهرمانان در فروردین پشته و اشی پشته و یشت های دیگر و وندیداد می یابیم برخی از قهرمانان که در اوستا ذکر شده اند در شاهنامه ذکر نشده اند و هم چنین است جغرافیه ای عصر که در اوستا بیان شده و آن نام چندین کوه های واقعی و خیالی هستند که اکنون به استثنای

هرابرزایتی (البرز) نمیدانیم کجا بودند یا هستند سلسله کوهستانی هرابرزایتی در خاور (مشرق) میرسد به قله دماوند و در مغرب در شمال قفقاز کوه البرز از جمله کوه‌هاییکه در اوستا و یشت نوزدهم ذکر شده اند کوه‌های زیر میباشند :

کوه منوشا و اشی دهاو و اشی و رنا و اورزورا و بومیا و راوی و میتاومزی سی داووازرشا و وایتی گیس (یادغیسی) راپاری سینا و همن کنا کاکه یو و اسیه هوزما و سیامکا (سیامک) و غیره و در آخر میفرماید که دوهزار و دو یست و چهل و چهار کوه در کشورهای آریا وجود دارند .

اقلیم یا قاره در اوستا کشور نامیده شده چنانکه در یسنای ۳۲ میفرماید :
واما ای دیوان شما زاده اهریمن هستید و کسیکه بشما نیاز پیش میکند از پروان دروغ
وزاده نخوت است و حیلۀ شما از زمان پیشین در بومی هپستایتی (هفت کشور) شهرت یافته از
هفت بوم یا کشور که از هم جدا و میان آنها آب فاصله شده دو کشور در اپاختر (شمال) و دو
کشور در دشنا (جنوب) و یکی در خوربر (مغرب) یکی در خاور (خورآور - مشرق)
است و یکی نیز در میان واقع شده به قرار زیر :

کشورهای اپاختر Vru Barshti و روبرشتی Vru Zarshti
کشور دشن Vida dhafshu و داوفشو Frada dhafshu فروا و فشو
کشور خاور Sovahi سوهی
کشور حوزبر Arvzahi ارنهی
میانی Hvaniratha هونی رتا یا کشور آریا

بنا بر نوشته وندیداد دریای ایران از باختر (شمال) روبه دشن (جنوب) پیش
آمدند لفظ اپاختر از اپا = انسو و اختر ستارگان ترکیب شده . مشرق را اشس (ازشع
بمعنی روشنایی صبح) و ترا نیز میگفتند . جهان تن و گاهی زمین را گیتی یا گای تا و روی
زمین کره وایو (باد) و روی آن فضا یا اثیر را تواشا thwasha میباشد که اکنون سپهر
میگوئیم و روی همه بر آسمان انکرا را وچا یا روشنایی بیکرانه هست .

ضمناً باید دانست که عصر اوستا از ورود آریائیهها به ایران که نمیتوان به تحقیق گفت
چند هزار سال پیش از ما بوده تا اواخر عصر ساسانیان امتداد دارد در این زمان بسیار طولانی
کویندهای زیاد بودند که از نام وزندگی آنان آگاه نیستیم برخی مطالب که گفته شده اند
بسیار باستانی و بعضی از زمان ما زیاد دور نیستند .

پزشکی

بوسیله درد طبیعت جانداران را آگاه میکند که در یکی از اعضای وی نقصی پدید شده و نیروی حیات در آن عضو ضعیف گشته و دارنده درجه بشر باشد وجه جاندار دیگر، فوراً در صدد دور کردن آن نقص برمی آید و در آن کوشش طبیعت او را یاری میکند بنا بر این هر جاندار در حین درد برای خود پزشکی میشود و ضمناً اشخاصی بوده هستند که در دردها را مطالعه میکنند و وسایل دور کردن فراهم مینمایند و اینگونه مطالعه و کوشش از زمان بسیار باستان در بشر بوده و روز به روز افزونتر و کاملتر میشود ولی هنوز راز درد را چنانکه باید کسی پی نبرده و آنچه میکنند رفع موقتی است که ممکن است از عضو دیگر سردرآورد . بنا بر نوشته اوستا از پزشکان باستانی یکی ترای تونا یا فریدون است دروندیداد او را بهی خواه یشر گفته اهورامزدا او را از خواص همه تخمها و گیاهها **vis-chithram** آگاه کرده از جمله خواص درخت گاو کرنا یا گاو گرت بود را و بسیاری از بیماریها را معالجه نمود. ایزد شهریور به او کاردی داد که به آن عمل جراحی میکرد.

در رشن یشت بند ۹ میفرماید :

آنجائیکه توای پاک رشنو (ایزد داد) بر درختیکه نشیمن عقاب است جا داری درختی که میان دریای و روکشا سر بر آورده و درخت درمانهای نیکو (پرتائیر) گفته شده :

سئینا در فروردین یشت و در بند ۲۵ ستوده شده :

مافروشی سئینای **saena** پاک پورا هم سنت را نمازمی بریم او که در گیتی با صد تن از شاگردان پدید شد .

سئینا به انواع معانی گرفته شده از جمله بمفهوم خورشید ، دانشمند ، پارسا و پرنده بسیار توانا .

بیماریها به سه نوع معالجه میشوند :

- (۱) به وسیله افسون که نوعی هیپنوتیزم بود چنین پزشک را **mathro Baeshaza** پزشک افسون خوان مینامیدند که موبد یا شخصی پارسای معروف میشد و به بیمار افسون میداد یا بر آب افسون خوانده به او میداد که بنوشد و دعا میخواند و اهریمن را سوگند میداد که بیمار را رها نکند و گاهی تعویذ و طلسم میداد که در گردن می آویختند یا بر بازو می بستند .
- (۲) پزشک گیاه دهنده **urvaro baershaza** که خواص گیاهها را به آزمایش

دانسته و بیماری را تشخیص داده مطابق آن گیاهی یا چند گیاه‌ها را باهم آمیخته میداد البته زمان باستان مدرک دانستن خواص گیاه ضعیف بود و مانند این ایام دارو را تجزیه کرده و به جزئیات آن پی برده و به خصوصیات بیماری و نقص تن را نیز آگاه نمیشدند .

(۳) پزشك جراح kareto Baeshaza درمان را بوسیله عمل جراحی میکرد.

Baeshaza یا پزشك بمفهوم درمان کردن Bacshazyai بر آوردن تندرستی

است .

نام بیماریهای گوناگون در اوستا ذکر شده اند برخی از آنها را اکنون میدانیم بعضی را نمیدانیم از جمله :

تفوتب

دوزو تب محترقه

سرسستی - سرنا - بیماریهای سر

پسو پس

پامن paman جذام

گرینو gareno گر

زرش Zaresh خارش - دنبال

وورشی Vavereshi ضعف قوه باء

زواشنویه Zoishnuye قسمتی از تب

زوشنی Zoshni لاغری - ناتوانی

سکنده Skenda جریان خون - زخم - شکست

اخوستی Aghosti لرز

دروکا Daruka سنگ مثانه

کوروگا Kurugha سرخک - خملک

وزمنواستی Vazemno asti تب دق - سل

اندا Anda نابینا (به بندی اندھا)

کرنا karena گر

دروا darva لنگ

مورا Mura احمق

آرا Ara لنگ - لال

روغا Rogha لنگ - لنگیدن

اپه‌کو Apakava کوژپشت
اپاویا Apavaya دیوانه - الکن - زبان گرفته
کسوی Kasvi پست - کوتاه‌قد
وینتودنتن Vineto - Danton درازدندان
استایریا Astairya آبله

کشورهای آریای ایران

ایران‌شهر یا سرزمین آریای ایران درپاختر یا شمال محدود است به رود سیحون و دریای مازندران و کوهستان قفقاز درخوردبر (مغرب) به رود دجله‌درد شن (جنوب) به خلیج فارس و دریای عرب درخاور (خور آور - مشرق) به کوه سلیمان و پامیر و این سرزمین پهناور دوبهره میگردد: بهره خوردبر و بهره خاور .

دربهره خاور اکنون جمهوری ازبکستان و ترکمنستان و شمال افغانستان و سیستان و بلوچستان میباشد و دربهره خوردبر یا مغرب ، ایران کنونی و کردستان است .

در این سرزمین وسیع که فلات ایران نامیده میشود راهروی هست برای نژاد سامی و مغل (پاتوردانی) و آریائی که بتازند و بگیرند و بمانند و مستهلك بشوند و هر يك بنوبت از فرهنگ خود آثاری بگذارد . دراین نامه از زبان و آثار آریائی ذکر میشود .

تخمیناً هزار و پانصد یا دو هزار سال پیش از مسیح تیره های آریا نژاد از بنگاهشان تدریجاً درآمد ربه فلات ایران تاختند در آنوقت آنها آواره گرد و خانه بدوش بودند تیره ایکه پیش رفته بود از فشار تیره ایکه پس درمی آمد بیشتر میرفت تا اینکه درحدود هزار سال پیش از مسیح اندکی زودتر یا دیرتر بیشتر از زمین فلات ایران را آریائی ها تصرف کردند ، بومیها را به بندگی خود در آوردند و کشور های زیر تشکیل شدند :

وندیداد - پراگرد اول

۱ - ایریانا و ایکو - بنگاه آریا - کنار رود دایت یا - سالی ده ماه سرد است

۲ - سغد

۳ - هرو

۴ - یخدی - بلخ

۵ - ینسا

۶ - هرایو (هرات)

۷ - وای کرتا - کابل

- ۸ - اروا
 ۹ - خنشا (Khananra) با و هرکانا - گرگان
 ۱۰ - هره هویتی (بزبان سنسکرت سرس وتی)
 ۱۱ - های تومنت (هیرمند - هیلمند)
 ۱۲ - راگها . (ری . راز)
 ۱۳ - کخرا
 ۱۴ - ورنّا (در اینجا فریدون متولد شد)
 ۱۵ - هفت رود (پنجاب)
 ۱۶ - زمینی است که رود رنگها روان است و آنجا مردم چادر نشین زندگی میکنند .

به این ترتیب کشورهای آریائی محدود بودند در شمال به رود سیحون و در جنوب مشرق به رود سند و ترکستان چین و در مغرب به آذربادگان اتفاقاً به روایت بودائی کشورهای هند نیز ۱۶ ولایت بودند و امتداد آنها از شمال به جنوب بود .
 در زمان کوروش و داریوش وسعت مقبوضات آریائی به عراق کنونی و آسیای کوچک و مقدونیه و مصر و قفقاز رسید و امپراطوری ایران هخامنشی شامل کشورهای زیر بود :

- ۵ - اربا با عرب
 ۶ - مدرا یا مصر
 ۷ - ترای دریا یا آنسوی دریا مقصود جزیره های آنسوی دریا در دریای سفید .
 ۸ - سپروا بهره غربی انا طول - نام دیگر آن لیدیا (مرکز آن سارد بوده) .

- ۹ - یاوئا یونان
 ۱۰ - مادا شمال ایران آذرباتکان
 ۱۱ - ارمینا ارمنستان
 ۱۲ - کته پتوکا در آسیای کوچک
 ۱۳ - پارتوا پهلو - تبرستان
 ۱۴ - زرنکا سیستان
 ۱۵ - هرا یو هرات

۱۶ - او ورژمیا	خوارزم
۱۷ - باختریش	باختر شمال افغانستان کنونی
۱۸ - سعدا	ازبکستان کنونی
۱۹ - گندارا	شمال غربی پنجاب
۲۰ - ساکا	کشور سیت یا اسکیت
۲۱ - سه تله گوش	کابل
۲۲ - هه رو و نش	هیلمند (یا زمینی در شمال قند هار کنونی)
۲۳ - ماکا	مکران

فرهروم دهیاوا ۲۳ یعنی روی هو ۲۳ کشور شهنشاهی داریوش را تشکیل میدادند و در این سرزمین پهناور لازم می بود که زبان و فرهنگ یعنی آداب و رسوم و افکار دینی آریائی انتشار یابند و گرچه فرماندهان آریائی هخامنشی و ساسانی از میان رفتند ولی نام ایران بر این سرزمین پابنده ماند و زبان و آداب بلکه کیش آریائی بازبان و آداب و کیش اقوام غیر آریائی آمیخته شد ولی تا آخر از میان نرفت :

عصر داستان سرائی

همه ملل بلکه همه اقوام تاریخ ظهور خود را از داستانها آغاز میکنند و البته درهمه داستان سرائی تخیلی کار میکند و قهرمان پرستی و مبالغه لازم است. داستانهای هندویونان و دیگر ملل باستان مطالعه در مظاهر طبیعت و کشمکش یزدان است. دانشمندان آن عصر آنچه می دیدند یا به ذهنشان میرسید یا آرزو میکردند بزبان ساده ولی شاعرانه بیان میکردند هندی در فکر عمیق ولی در بیان و توضیح فکرش مرموز و عبارت پیچیده و مرموز را می پسندید یونانی زیبایی پسند بود فکر ساده را به زبان شیرین و عبارت دلپذیر و صورت دلکش جلوه میداد. ملتی مانند ژاپون که از همه سو به دریا محاصره شده و به جز دریا و کوه و آسمان چیز دیگر توجه او را جلب نمیکرد طبیعت پسند شد. اگر اشعار ژاپونی را بخوانیم و افکار آنها را بدانیم همه از طبیعت است. ایرانیها از زیبایی دریا چندان متأثر نشدند همه سوکوه میدیدند و اگر یکطرف سبزه و بوستان بود سوی دیگر ریگستان و بیابان به نظرشان میرسید معروف است که ایرانی هیچگاه در تاریخ طولانی خود بت پرست نبود و مانند الله عرب اهورمزد ایران صورتی نداشت ولی از آثار تخت جمشید می یابیم که کاخ شاهی پراز صورت است اگر جائی پادشاه با اهریمنی در کشمکش است جای دیگر مجمر آتش مقدس مقابل او

گذاشته شده و نظارش به حالت پرسش و احترام بسوی خورشید است. زیبایی را بمفهوم کلی چه در صورت چه در سیرت چه در جمادات و چه در حیوانات همه افراد بشر می پسندند ولی هرملتی در جزئیات در انتخاب زیبایی ممتاز است اروپائی که چشم فیروزه رنگ را دوست میدارد هر چند چشم یکی به آن رنگ شاداب بنظر برسد آن چشم را زیبا گویند ولی عرب سیاهی چشم را بسیار سیاه و عمیق و سفیدی را سفید دلکش میخواند ژاپونی چشمی دوست میدارد که نقطه سیاه آن در دوجانب یعنی روبه بالا و پائین محیط شده باشد و همچنین زیبایی صورت و سیرت ایرانی در جزئیات مخصوص به ایرانی است .

پیش از ظهور بشر باید انقلابهایی در طبیعت پیدا شده باشند که در نتیجه ظهور کروات و ستارگان و در آخر جانداران است بشر در چنین کشمکش و انقلاب البته وجودی داشته که از چگونگی آن اطلاع نداریم و او نیز در اثر کشمکش ها به وجود آمده سرشت او از کشمکش هست و این میراث طبیعت است که به بشر رسیده هم چنانکه در تشکیل تن و ساخت ذهن میراث هایی از پدران و نیاکان می یابد ذهن او نیز در تأثیر انقلابهای و فعالیت های نیروهای طبیعت به صورتی درآمده و شاید از این است که در آغاز تاریخ که عصر داستان سرائی است صحبت همه از گوناگون بودن فعالیت طبیعت و کشمکش نیروهاست به نظر آنها گاهی بشر مانند ایزد میگردد و زمانی ایزد را بصورت بشر درمی آورند .

یما یا جمشید در ایران قهرمانی است که چند صد سال در اوج ترقی و اقتدار بود و بعداً او را نکبت فرا گرفت و آواره شد و به قتل رسید ولی همان جمشید یا یما بنظر داستان گوی هند ایزدی است که قابض ارواح است و لقب دهرمه راج رادارد.

پیشدادیان :

نخستین سلسله شاهان یا قهرمانان ایران هستند شاهی هر کدام يك زمان است بویژه هوشنگ و تهمورث و جمشید و فریدون و آزی دهاک و باید بمفهوم عصر گرفت در عصر هوشنگ ایرانی پی برد که از سنگ میتوان آتش در آورد و از آن استفاده کرد . عصر تهمورث نابود ساختن موانع از پیش رفت بشر است و بهره فریدون و جمشید تشکیل جامعه ایرانی میباشد .

آزی دهاک نماینده ستم و فساد است و البته عمر يك عصر بسیار بیشتر از عمر فرد بشر است پس از آنکه جامعه ایرانی تشکیل شد زمان پیش رفت فرهنگی است که درد و دور در ایام شاهان کیانی صورت گرفت .

دوره اول از شاهی کیقباد تا ناپدید شدن کیخسرو ؛ زمان پهلوانی و قهرمانی است .

بنا بر داستان سرایان باستان پهلوان یا قهرمان باید مردی خوش اندام ، تنومند ، ستوده سرشت ، با آزر ، بامروت ، بافتوت ، پراز نشاط ایفاکننده پیمان مقید به آئین رزم و بزم باوقار و سنجیده ، بر خود نبالد ، خداپرست و متدین باشد .
و اگر زن است باید خوشرو ، زیبا و خوش سیرت و لطیف و باعفت و بشاش و با فراست و شهامت دوست شوهر و مطیع پدر و مادر باشد .

از سرداران عصر که بهره بزرگ در پهلوانی داشتند :
اولا - خانواده گرشاسب است که نام او مکرر در اوستا ذکر شده کرش اسپ به زبان سنسکرت کرش اشوا بزرگترین قهرمان عصر پیشدادیان از خانواده ساما و پورنزی تا یاچنانچه اسدی در گرشاسب نامه ذکر کرده اترت و او کشته اژدهائی بود بنام سرور چنانچه در هوم پشت ذکر شده :

او که کشت اژدهای سرور را - *yo janat azim sra va rem*

و نیز کشته قابل برادرش و پیروز بر اهریمن گندریوا و تباہ کننده ۹ داهزنان و غیره و غیره شرح قهرمانانی او را اسدی در گرشاسب نامه سروده نریمان یکی از القاب اوست ولی در شاهنامه نریمان پدر گرشاسب و سام فرزند او شده اند و چونکه او در عصر پیشدادیان بود نبیره ای بنام یا لقب رودس تهم یا رستم برای عصر کیانی و زمان قهرمان داستان گو افزود ممکن است که گرشاسب و رستم يك تن باشند که در دو عصر قهرمانی کرده اند رستم یا رودس تهم با تهمتن هم معنی است و بنابر این لقب قهرمان است اوپیلتن یا پهلوی تن نیز در شاهنامه گفته شده برجسته ترین قهرمان عصر پهلوانی است از خصوصیات او :

- ۱ - نیروی فوق العاده تنی
- ۲ - ایمان ، توکل بر خدا در همه زمان
- ۳ - میهن پرستی و عزت نفس
- ۴ - عفت و پاکدامنی
- ۵ - خوش خوراکی
- ۶ - بر دشمنان ایران سخت گیر و بر نیازمندان ایرانی با شفقت و مهربان
- ۷ - بلند حوصله و آماده که خود را در بزرگترین خطر افکنده سالم درآید
- ۷ - محتاط و ایفاکننده پیمان

۹ - خونسرد و درزمان خطر هوشیار و بیدار

۱۰ - با تدبیر و مال اندیش

از نیروی تن او فردوسی در شاهنامه میفرماید که روی چاهی که در آن بیژن زندانی بود سنگی گذاشته بودند و چون رستم خواست او را از چاه بیرون آورد به هفت گردان معروف ایرانی که همراهش بودند گفت سنگ را بردارند :

پیاده شدند آن سران سپاه	که از سنگ پردخته مانند چاه
بسودند بر سنگ بسیار چنگ	شده مانده گردان و آسوده سنگ
پس رستم از اسب اندر آمد زره را بر کمر زد	

بزد دست و آن سنگ بر داشت راست

بینداخت بر پیشه شهر چین

ایمان و انکسار : فردوسی میفرماید که چون رستم دیو سپید را کشت .

ز بهر نیایش سر و تن بشست	یکی پاك جای پرستش بجست
و از آن پس نهاد از بر خاك سر	چنین گفت کای داور دارگر
ز هر به توئی بندگان را پناه	تو دادی مرا گردی و دستگاه
توانائی و مردی و فر زور	همه کامم از گردش ما و هور
تو بخشیدی از نه زخود خوارتر	نه بینم به گیتی یکی زارتر
غم و اندوه و رنج و تیمار و درد	ز تنگ و زبده هر چه آید به مر
کمی و فرونی و نيك اختری	بلندی و پستی و کند آوری
ز داد تو بینم همی هر چه هست	دگر کس ندارد در این کار دست
ز داد تو هر ذره مهری شود	ز فوت پشیزی سپهری شود

میهن پرستی و عزت نفس - در جنگ توران

چنین گفت رستم به ایرانیان

که من جنگ را بسته دارم میان

برو جای جنگی پر از چین کنید

همان تخت با تاج آراسته

به آن شادمان روز فرخ نهم

ز دریا به ابراندر آید خاك

چه من بر خروشم دهید و دهید

شما يك به يك سر پر از کین کنید

هم اکنون من این بیل و این خواسته

ز توران ستانم به ایران دهم

ز آینده ایشان مدارید پاك

همه دیده بر مغفر من نهید

مرا گر به رزم اندر آید زمان
نمیرم به رزم اندرون بیگمان
بنام نکوگر بمیرم رواست
مرا نام باید که تن مرگ راست
و چون کاوس شاه او را توهین نمود عزت نفس او توهین را گوارا نگیرد و

در دربار خطاب به پادشاه چنین گفت :

تهمتن بر آشت بر شهریار
که چندین مدار آتش اندر کنار
چو خشم آورم شاه کاوس کیست
چرا دست یازد بمن توس کیست
چه کاوس پیشم چو يك مشت خاك
چرا دارم از خشم کاوس باك
چه آزادرم او نه من بنده ام
یکى بنده آفریننده ام
و باز چون اسفندیار به او گفت که بفرمان پادشاه باید دست او را بسته نزد شاه ببرد
رستم پاسخ داد :

نه بیند مرا زنده با بند کس
که روشن روانم براین است و بس
مرا سر نهان گر شود زیر سنگ
از آن به که نامم بر آید به ننگ
که گوید برو دست رستم بیند
نبندد مرا دست چرخ بلند
عفت و پاکدامنی - نیمه شب دوشیزه زیبا بنام تهمنه دختر پادشاه سمنگان به اتاق
خواب رستم رفت :

از او رستم شیر دل خیره ماند
بر او برجها آفرین را بخواند
زیبائی او را پسندید و از او پرسید که کیست و برای چه نیمه شب نزد او آمده
تهمنه گفت :

یکى دخت شاه سمنگان منم
ز پشت هژبر و پلنگان منم
ترایم کنون گر بخواهی مرا
که بیند همی مرغ و ماهی مرا
رستم پاسخ داد که خواهش ترا می پذیرم و از پدر تو ترا خواهم خواست پس :
بفرمود تا موبدی پر هنر
بیاید بخواهد و را از پدر
پادشاه سمنگان خواهش رستم را پذیرفت و دخترش را او تزویج نمود خوش خوراکی -
باده نوشی - رستم چون بر سفره اسفندیار مهمان شد از خوردن او همه در شگفتی ماندند.

یل اسفندیار ویلان یکسره
نهادند هرسو به پیشش بره
همی خورد رستم از آنها همه
شگفت اندرو ماند شاه و رمه
بفرمود مهتر که جام آورید
بدو دور می سرخ فام آورید
بیاورد پس جام می میگسار
که بگذشته بروی بسی روزگار

بیاد شهنشاه رستم بخورد
برآورد از آن چشمه زرد گرد
چنین گفت پس با پشتون به راز
که برخوان نیاید به آبت نیاز
چرا آب در جام می افکنی
که تیره نبیند کهن بشکنی
بردشمنان سخت گیر و به دوستان دستگیر بود :

چون رستم بر توران لشکر کشید و سرخه پسر افراسیاب بدست فرامرز گرفتار شد رستم
به توس فرمود که سرخه را به کین سیاوش بکشد سرخه به توس التجا نمود و گفت :
به بخشای بر جوانی من بدین بازوی خسروانی من
دل توس بخشایش آورد سخت بر آن نامبردار گم بوده بخت
توس نزد رستم آمد و از او بخشایش خواست :

چنین گفت رستم که گر شهریار
چنان داغ دل شاید و سوگووار
بجان و سر شاه ایران زمین
سرافراز کاوس با آفرین
که تا من بگیتی بدم زنده را
ز ترکان اگر شاه و گر بنده را
هر آن کس که یابم سرش رازتن
بیرم از آن مرز و آن انجمن
زواره را فرمان داد که سرخه را به قتل رساند .

در جنگ بزرگ ایران و توران رستم اول کاموس و پشت سر او در حمله های دیگر
سرداران زیر ترکان را کشت و خاقان چین را گرفتار نمود .

اشکبوس و پس از او کاموس و بعد ساوه - کهار کهانی - شکل - فرتوس - غرچه
کالو - چنگش و غیره در آن جنگ رستم به سپاه ایران چنین میگفت .
هم اکنون من این پیش و این خواسته
همان تخت با تاج آراسته
ز چینی ستانم به ایران دهم
بدل شادمان روز فرخ نهم
هرگاه بر یکی از سرداران ایران شاه ایران خشم میکرد و او را زندانی مینمود
رستم بود که سفارش کند و او را از زندان درآورد از جمله چون گرگین فرمان کیخسرو
زندانی شد رستم از او سفارش کرد (گرگین به بیژن که نوه رستم میشد خیانت کرد و او را
به خیمه منیژه رهنمائی نمود و بیژن گرفتار شده در چاه زندانی گشت) .

تهمتن بیامد بگستر د پر
بخواهش بر شاه پیروز گر
اگر شاه بیند بمن بخشدش
مگر بخت يك لخت بدرخشش
و شاه گناه او را بخشید ، همچنین چون توش زندانی شد به خواهش رستم رها گشت
بلند حوصله : - رستم به کیکاوس میگوید :

مرا زور و فیروزی از داور است
نه از پادشاه و نه از لشکر است

سر نیزه و گرز یار منند
دلیران به شاهی مرا خواستند
سوی تخت شاهی نکردم نگاه
نشاندم بدین تخت من کیقباد
دو بازو و دل شهریار منند
همان گاه و افسر بیاراستند
نگهداشتم رسم و آیین و راه
چه کاوس دانم چه خشمش چه بار
محتاط و خونسرد - چون اکوان دیو در زمانیکه رستم به خواب بود .

زمین کرد بپرید و برداشتش
غمی گشت رستم چو بیدار شد
ولی خود را نباخت و خونسردی و احتیاط را از دست نداد و چون دیو پرسید کجاست
بیافکنم سوی آب یا روی کوه رستم سخن او را سنجید و میدانست که کار دیو وارونه هست
بنابراین به او گفت :

بدریا نباید که اندازیم
بکوه در انداز تاییر و شیر
کفن سینه ماهیان سازیم
به بینند چنگال مرد دلیر
واکوان هم چنان که رستم تصور میکرد برعکس او را به دریا انداخت و رستم شناکشان
ز دریا بمردی به یکسو کشید و هم چنین چون سهراب او را بر زمین زد و خواست به خنجر بهلوی
او را بدرد خونسردی خود را نگه داشت و سراسیمه نشد و به سهراب گفت :

دگر گونه این باشد آئین ما
کسی کو به کشتن سزد آورد
جز این باشد آرایش دین ما
سر مهتری زیر گرد آورد
نخستین که پشتش نهد بر زمین
دگر بار دیگرش زیر آورد
روا باشد از سر کند زو جدا
بدیگونه بر باشد آئین ما

و سهراب سخن دشمن توانا را باور کرد و او را رها نمود
به این صفات فرودسی قهرمان بزرگ را معرفی کرده از سرداران دیگر که جای خود
قهرمانی بودند ولی رتبه پهلوانی آنان کمتر از رستم بود یکی گودرز و پسرش گیو و نوه اش
بیژن میباشد و بعد توس شهزاده نودری و دیگران هستند.

از زنان برجسته این عصر یکی گردآفرید است که با پهلوانی مانند سهراب نبرد کرد
و به تدبیر از او خود را آزاد نمود و دیگر فرنگیس و منیژه دو دختر افراسیاب که برعکس
پدر سفاک و بیباک و بیرحم بانوان با عفت و با عصت ، با وفا و بردبار بودند و دیگر جریره
مادر فرزد و دختر پیران و یسه که چون ایرانیان زیر فرمان توس به دژ پسرش راه یافتند و

فرزد کشته شد بجای اینکه تسلیم گردد گنج دژ را بسوزاند و به بالین پسر خود را کشت
 دورخ را به روی پسر بر نهاد شکم بر درید و برش جان بداد
 و گلشهر همسر پیران و بانو گشسب دختر رستم و همسر گیو و بانو ارم همسر رستم و
 مادر فرامرز از زنانیکه انجامشان بد بود یکی سوتا وهو یا سودابه همسر کیکاووس است که
 در آغاز به شوهر با وفا بود و بعد خواست خیانت کند و بر ناپسری خود که سیاوش باشد، فریفته
 گشت و سرانجام بدست رستم کشته شد .

از دشمنان ایران سر سخت ترین دشمن، فرن رسین (افراسیاب) بود که با کیقباد و کیکاووس و
 کیخسرو معاصر بود و همواره بر ایران میتاخت و گاهی چیره میشد و زمانی شکست میخورد
 و دیگر دشمن، گرسیوز برادر او بود که به جز دسیسه و غمازی و بد جنسی هنری نداشت .
 و برعکس او پیران و یسه، پسر عم و سپه سالار افراسیاب که پهلوانی دلیر و با وفا و صمیمی
 و ضمناً بسیار مهربان و دوست ابرانیان بود و یکی از برادرانش هومان دلیر بدست ییژن کشته شد .

خصیصیات دور اول - زمان پهلوانی و قهرمانی

نشان دادن عظمت و کارهای فوق العاده قهرمانان است در این دوره ممکن است برخی از
 مظاهر طبیعت را افسانه گو به پیکر بشر در آورده و برای او داستانی درست کرده است بشر
 و غیر بشر بهم آمیخته شده اند بصورتیکه جدا کردن و امتیاز دادن آنها کار دشواری شده
 اینگونه داستانها از شاهی پیشدادیان آغاز گشته با ناپدید شدن کیخسرو پایان میرسد و برای
 جامعه چه در ایران و چه در دیگر ملل با ستانی قهرمان نامه میشود برخی از قهرمانان را
 چه در چین و چه در هند و روم و یونان هم مانند می یابیم و داستانهای آنها با اندازه ای بهم شبیه هستند
 که گمان میرود یکی از دیگری نقل کرده، تمثیل :

۱ - داستان های متعلق به رستم و هر کلزیونان

۲ - رزم رستم با پسرش سهراب و درهند ارجن با پسرش بنام بیر و واهنا و درچین

لی چنگ Li ching با پسرش نوچا Nocha

۳ - اکوان دیو در ایران و فلیکان Filikan درچین .

۴ - پرورش زال در ایران و شکن تلادرهند وهاکی Hauki درچین .

۵ - خیانت سوتاکی به شوهرش، چاو وانگ Chauwang و علاقه به پسر چاو وانگ

بنام یین کیو Yin Kiyao درچین و سودابه به شوهرش کیکاووس و علاقه به پسر پادشاه ایران
 سیاوش - اتفاقاً نام سوتاکی و سودابه در تلفظ نیز شباهت دارند .

۶- خدمت صمیمانه وزیر بیک پادشاه تندوش ریدر ایران، افراسیاب که وزیر امین او پیران ویسه بود در چین چادووانگک وزیرش تای شی **Tai shi** و درهند دریودهن وعم بزرگش بهشما (وزیر وسپه سالار) .

۷- نهان شدن پس از شکست در استخر افراسیاب در ایران و دربودهن درهند و شن کنگ باه **Shen Kung pao** در چین .

همچنین هستند، برخی دیگر از داستانها که بهم شباهت دارند شادروان کویاجی پارسی درهند مقاله ای نوشته بود و درآن قهرمانان ایران را با برخی از قهرمانان داستانی چین تطبیق کرده بود ولی به عقیده نگارنده لازم نیست که داستان قهرمانان از ملتی به ملتی دیگر رسیده و نقل شده بلکه هم مانندی فکر و کار کردن ذهنی بشر در آرمانهای آنها هست که فکری را به پیکر بشر درمی آورند و افسانه ای برای او درست میکنند و مختصر و بعد مفصل میسازند و اگر بگوییم که داستانها از ملتی به ملتی دیگر منتقل شده اند، در آن صورت تعیین متقدم و متأخر، کار دشواری است. با وجود هم مانندی هر ملتی برای قهرمان خود خصوصیتی دارد که او را برهم مانندش ممتاز میسازد .

زندگی و اخلاق قهرمانان این دور اساس اخلاق جامعه ایرانی شده که تاکنون تأثیر آن پاینده هست. مختصری از آنها در اوستا ذکر شده، ولی معرفی کامل گرچه خیالی باشد از فردوسی و امثال اوست داستان گویان چیزکی را چیزها نمودند و آنچه از تخیل آنها بروز کرد و نوشته شد و بدست ما رسید تأثیر خود را بخشید . در عصر پهلوانی شاهان زیر شاهی کرده اند .

۱- کیقباد از نژاد منوچهر

۲- کوی اسن یا کیکاووس کوی ازمین یا کوی پشین کوی ارشن

سیاه ارشن
کیخسرو
بهرشن

سه تن از شاهان این عصر بگفته باستانها تخمیناً سصد و سی سال شاهی کرده اند و از اینها کیقباد، شخصی دانشمند و منزوی بود که به خواهش زال ورستم شاهی را پذیرفت و ترک تازان تورانی را که در فرمان افراسیاب پورپشنگ بایران مسلط شده بودند، از ایران راند .
جانشین او که نبیره اش بنام کوی اسن یا کیکاووس پادشاهی بود، تند مزاج و جسور که خود و سپاهش را به خطر می انداخت و با وجود تندی از آن که توهین کرده بود پوزش میخواست از لشکر کشی های او یکی :

حمله بر مازندران است که ناکامیاب شد و دیوسفید سپه سالار سپاه مازندران او را به جادو ناینا

کرد و بعد به کوشش رستم هم بینائی یافت و هم مازندران را تسخیر کرد .
 ۲ -- حمله بر شاه بربر . کیکاوس از راه مکران به بربرستان شد و پادشاه آنجا جنگ کرده و شکست خورد .

۳ -- پس از شکست و اطاعت بربرشاه، به سیستان رفت و چندی مهمان رستم بود و بعد بسوی مصر و شام رهسپار شد .

بدانسان کجا دشمن او را بدید	سپه را زهامون بدیرا کشید
بیاراست لشکر بدو در نشاخت	بی اندازه کشتی و زورق بساخت
اگر پایمان راه کردی شمار	همانا که فرسنگ بودی هزار
رهش درمیانه بدانسو که خواست	به سمت چپش مصر و بربر براست
	و پس از ککش و کوشش

بیفکند شمشیر و گرز گران	نخستین سپهدار ها ما وران
بدانست کان روز ، روز بلاست	غمین گشت از شاه زنهار خواست
	و بعد :

بدینگونه دادند هر دو پیام	هم ایدون شه بربر و مصر و شام
	و به پادشاه تسلیم شدند و شاه آنان را امان بخشید و گفت .

که یکسر شما در پناه منید
 و چون شنید شاه هاماوران دختری زیبا بنام سودابه (سوتا و هو) دارد برای او پیغام فرستاد و دخترش را به همسری خواست و به او نوشت :

رخ آشتی را بشویم همی	کنون باتو پیوند جویم همی
شنیدم که تخت مرا در خوراست	پس پرده تو یکی دختر است
چنین دان که خورشید داد توداد	تو داماد یا بی چو پور قباد
	شاه هامادران

ز کاوس چندی سخنها براند	غمین گشت و سودابه را پیش خواند
	و گفت

یکی نامه با داستانها بدست	فرستاده چرب کوی آمدست
ببرد زدل خواب و آرام من	همی خواهد از من که بیکام من
بدین کار یکباره رای تو چیست	چه گوئی تو اکنون هوای تو چیست

و امید داشت که سودابه ازدواج با شاه را افکار کند و پدرش را بهانه بدست آید که خواهش شاه کیکاوس را رد کند ولی برعکس سودابه اظهار رضایت کرد و شاه هاماوران چارو-

ناچار او را به خدمت کیکاوس فرستاد ولی دردل کینه داشت و میخواست از او انتقام بگیرد.

به آنگونه با او همی چاره جست نهانیش بد بود رایش درست
و کیکاوس را به مهمانی خواست، سودابه که شوهرش را دوست داشت و میدانست پدرش
از این وصلت خوشنود نیست، به شوهرش گفت ترا خود به مهمانی اوجای نیست .

ترا بی بهانه به چنگ آورد نباید که با سود جنگ آورد
ز بهرمن است این همه گفتگوی ترا زین نباید جز انده بروی
ولی کیکاوس سخن سودابه را باور نکرد، دعوت شاه هاماوران را پذیرفته .
بشد با دلیران و کند آوران به مهمانی شاه هاماوران
و در انجام :

گرفتند نا گاه کاووس را همان گیو و گودرز و هم طوس را
گرفتند و بستند در بند سخت نگونسار گشته همه فرو تخت
افراسیاب چون از گرفتاری کیکاوس و سرداران ایران آگاه گشت، به ایران لشکر
کشید .

سپاه اندر ایران پراکنده شد زن و مرد و کودک همه بنده شد
و ناچار بهره ای از ایرانیان به زابلستان رفتند و به رستم پناهنده گشتند و رستم بر
هاماوران و مصر و بربر لشکر کشید و هر سه را بشکست شاه هاوران ،

بدانست کانروز ، روز بلاست برستم فرستاد و زنهار خواست
به پیمان که کاوس کی با سران بر رستم آرد ز هاماوران
پذیرفت دیگر همه ساو و باج که بدهد بکاوس، با گنج و تاج
رستم سپاه به سه کشور و شاه هاماوران امان داد کیکاوس و سرداران رها شدند و با سپاهی
آراسته بسوی روم رهسپار شدند و از آنجا به ایران بازگشته به افراسیاب نامه نوشت
که ایران پرداز و پیشی مجوی سرما شد از تو پراز گفتگوی
افراسیاب به نامه وی اعتنا نکرد و برای نبرد آماده گشت ، جنگ سختی در گرفت و
در انجام :

سر بخت ترکان برآمد بخواب گریزان شد از رستم افراسیاب
و شاه کیکاوس به پارس مرکز سلطنت بازگشت و طولی نکشید که به هوس تازه افتاد
و میخواست سوی آسمان برود و آسمان را از نزدیک بنگرد و راز اختران سیاره را بداند
تختی ساخت و چند عقاب را پرورش کرد .

از آن پس عقاب دلاور مهار
 بیارود بر تخت و بست استوار
 بر روی تخت نیزه‌های دراز بست و روی آنها ران بره به بست عقابها چون گرسنه شدند
 به امید خوردن سوی گوشت شتاب کردند
 و از روزی زمین تخت برداشتند زهامون به ابر اندر افراشتند
 و هر چند آهنگ بالامیکردند و به گوشت نمیرسیدند تا اینکه خسته شده و سوی زمین نگویند
 فرود آمدند و در بیشه چین بر زمین نشستند .
 سرداران ایران و سپاه پادشاه را می‌جستند تا اینکه بگفته فردوسی او را در آمل یافتند و
 نکوهش کردند . گودرز گفت :

سه بارت چنین رنج و سختی فتاد
 سرت ز آزمایش نگشت اوستاد
 کشیدی سپه را بمازندران
 نگر تا چه سختی رسید اندران
 بگیتی جز از پاك یزدان نماند
 که منشور تیغ ترا برنخواند
 بجنگ زمین سربس تاختی
 کنون باسمان نیز پرداختی
 پس از این اتفاق عجیب، فردوسی داستان رستم و سهراب را می‌سراید و بعد داستان
 سیاوش است به این ترتیب : که دوتن از سرداران بزرگ ایران، بنام طوس و گیو با هم به نخجیر
 کردن به صحرا رفتند و در بیشه‌ای دوشیزه‌ای یافتند که از ستم پدر گریخته بدانجا پناهنده
 شده بود و چون از نژاد او جویا شدند گفت: خویش گرسیوز و افراسیاب است . توس و گیو
 هر دو بر او فریفته شدند و در انجام به حضور شاه رفتند که داوری کند و شاه نیز او را
 دوست داشت .

به هر دو سپهبد چنین گفت شاه
 که کوتاه شد بر شما رنج راه
 گوزنست گر آهوی دلبر است
 شکاری چنین در خور مهر است
 و چون دانست که دوشیزه شهزاده خانم است، گفت :
 بمشکوی زرین ، من بایدت
 سر ماهرویان کنم شاید
 او را به همسری پذیرفت .
 چونه ماه بگذشت بر خوبچهر
 یکی کودک آمد چو تابنده مهر
 جهاندار، نامش سیاوخش کرد
 بدو چرخ گردنده را بخش کرد
 به رستم سپردش دل و دیده را
 جهانجوی ، گرد پسندیده را
 رستم او را به زابلستان برد پرورش کرد و تربیت نمود .
 هنرها بیاموختش سربس
 بسی رنج برداشت ، کامد ببر
 و چون جوان آراسته و هنرمند گشت، او را نزد پدر آورد و پدر از دیدار او خشنود شد

سیاوش در داستانهای ایران باستان نمونه خوبی وعفت و صفات ستوده هست ولی خویهای او سبب درد ورنج شدند و سرانجام بیگناه کشته شد نه خیری از پدر دید و نه از پدرزن ، نه از خویش و نه از بیگانه . معصوم زیست و مظلوم از جهان در گذشت از صدماتیکه او یافت اولاً به اتهامی بود که زن پدرش بر او عاشق شد و چون پاکدامنی اجازه نداد که به پدر خیانت کند و به زن پدر علاقه نامشروعی بهم رساند . زن پدر او را متهم کرد که به زور میخواست به او نزدیک شود ، حتی بچه زن دیگر را بچه خود نشان داد که از سیاوش زائیده و سیاوش به زور به او تجاوز کرده ، پادشاه به حیرت فرو رفت که میان فرزند و همسر چگونه داوری کند و که را راست و که را دروغ پندارد و سرانجام قرار گذاشت که به رسم آن زمان یکی از آنها از میان آتش بگذرد و اگر سلامت گذشت ، بیگناهی او و گناه دیگری ثابت گردد سیاوش این آزمایش را پذیرفت و از میان آتش سلامت در گذشت ولی سودا به (زن پدر) دسیسه و غمازی را ترك نمیکرد و پیوسته خلاف او ، به پدر سخنانی میگفت .

دوم - صدمه ای بود که از بیگانه به او رسید - افراسیاب دشمن بزرگ ایران ، مانند کیکاوس مردی دلیر و ماجراجو و بیقرار بود و همواره بهانه ای می جست که برای ایران بتازد و غارت و کشتار کند و برخی اوقات بدون سبب و بهانه می تاخت و کیکاوس سیاوش را مأمور نمود که به جنگ وی برود و رستم را همراه وی کرد . سیاوش چون به بلخ رسید و به رود جیحون نزدیک شد . پیش آهنگ سپاه افراسیاب ، برادرش گرسیوز بود که جنگ مختصری نموده عقب نشست و افراسیاب شخصاً با سپاه آراسته رو به ایران حرکت نمود ولی شبی خواب وحشتناک دید که ایرانیها بر او تاخته اند و او را گرفتار کرده نزد کیکاوس برده اند و پهلوی کیکاوس جوانی بر تخت نشسته .

چو دیدی مرا بسته در پیش خویش	دو هفته من نبودی همه سال بیش
میانم بدونیم کردی به تیغ	دمیدی بکردار غرنده میخ
مرا ناله و درد بیدار کرد	خروشید می من فراوان ز درد

و این خواب سبب شد که بجای جنگ با سیاوش از او آشتی جوید ، گرسیوز را نزد او فرستاد و خواهش آشتی نمود ، سیاوش با رستم مشورت کرد و قرار گذاشتند که افراسیاب صدتن از کسان خود را ، گروگان بدهد و از مرز ایران خارج شود .

چو خواهی که برگردد از کارزار	گروگان همی خواهد از شهریار
که رستم شناسد همه شاخ و برد	ز پیوسته تو صد آزاد مرد

افراسیاب شرایط سیاوش و رستم را پذیرفت و پیمان آشتی منعقد گردید سیاوش خوش بود که به پدر و میهن خدمت بزرگی کرده نامه به پدر نوشت و از صلح او را خبر داد و بدست

رستم فرستاد ولی کیکاوس که مانند افراسیاب تند مزاج بود ، بجای اینکه از فرزند و از رستم خوشنود گردد به خشم درآمد و خطاب به رستم گفت .

نه آخر تو مردی جهان دیده ای بد و نیک ، هر گونه ای دیده ای
شما را بدین مردی و خواسته بر آن گونه بر دل شد آراسته
رستم با خونسردی و آرام گفت اکنون که او خواهش صلح کرده و شرایط سخت ما را پذیرفته باید آشتی کرد و اگر دآینده پیمان را شکست ، برای جنگ همواره آماده هستیم

کسی کاشتی جوید و سور و بزم به نیکو بود تیز رفتن به رزم
و دیگر که پیمان شکستن ز شاه نباشد پسندیده نیک خواه
ز فرزند پیمان شکستن مخواه مگو آنچه اندر خورد با گناه

ولی اندرز و سخنان درست رستم بر کیکاوس تاثیر نداشت تند شد و گفت
که این در سر او تو افکنده ای چنین میخ کین ، ازدلش کنده ای
ترا دل به آن خواسته شاد شد همه جنگ در پیش تو یاد شد
تو ایدر بمان تا سپهدار توس ببندد بر این کار بر پیل کوس
رستم از عتاب پادشاه رنجید و گفت

اگر توس جنگی تر از رستم است چنان دان که رستم به گیتی گم است
سوی سیستان روی بنهاد و تفت و با لشکر خویش بر گشت و رفت
پادشاه به فرزند فرمان نوشت که پیمان را شکسته جنگ آغاز کند ولی پیمان شکستن نزد آریای آن عصر ناجوانمردی بود . بویژه کیکاوس در فرمان نوشته بود که صدتن خویشان افراسیاب را به دربار بفرستد . سیاوش:

همی گفت : صدمرد کرد و سوار ز خویشان شاهی چنین نامدار
همه نیک خواه و همه بیگناه اگر شان فرستم به نزدیک شاه
نپرسد نیاندیشد از کار شان همانکه کند زنده بردار شان
به نزدیک یزدان چه پوش برم بدآید ز کار پدرم بر سرم

و پس از مشورت با سر داران مصمم شد که سرداری سپاه را به توس واگذار کرده به جانبی برود که نه ایران باشد و نه توران به افراسیاب نامه نوشت و از او خواهش کرد که او را راه بدهد که از کشور افراسیاب به کشور دیگر برود.

افراسیاب با سردار بزرگ بنام پیران ویسه (پسرعمویش) مشورت کرد و به سیاوش چنین نوشت :

تو از کشورم بگذری در جهان	نکوهش کنندم کهان و مهان
بدینراه پیدانه بینی زمین	گذر کرد باید به دریای چین
اگر کرد یزدان ترا بینیاژ	هم ایدر یباش و بهخویی بساز
چو رای آیدت، آشتی با پدر	سپارم به تو تاج و گاه و گهر
ترا این همه ایدر آراسته است	اگر شهریاری و گر خواسته است
همه شهر توران برنندت نماز	مرا خود به مهر تو باشد نیاز

سیاوخش پس از رسیدن نامه سرداری لشکر را به او سپرد -- گفت :

درفش سواران و هم پیل کوس	چو آید باید سر افراز توس
چنین هم پذیرفته او را سپار	تو بیدار دل باش و به روزگار

و بسوی افراسیاب رفت و گرم پذیرفته شد و چندی به کام دل روزگار گذرانید پیران و یسه که او را صمیمانه دوست میداشت جریره دختر خویش را به او ازدواج نمود و بعد دختر افراسیاب فرنکیس (و سپاریا) را برای او گرفت و به این ترتیب سیاوخش داماد افراسیاب و پیران شد افراسیاب به او ایالتی داد که حکمرانی کند و روز بروز به او بیشتر محبت و همراهی مینمود تا اینکه خوش بختی و کامرانی به بدبختی و نکبت مبدل گشت، گرسیوز برادر افراسیاب با پیغامی نزد سیاوخش آمد و جاه و جلال او را دیده :

بدل گفت سالی برین بگذرد	سیاوخش کس را به کس نشمرد
همش پادشاهی است هم تخت و گاه	همش گنج و هم بوم و بر هم سپاه

و چون پیغام افراسیاب را پاسخ نوشت و به گرسیوز داد و او پیغام سیاوخش را به افراسیاب رساند ولی ضمناً به برادر گفت :

فرستاده آمد ز کاووس شاه	نهانی به نزدیک او چندگاه
ز روم و زچین نیزش آمد پیام	همی یاد کاووس گیرد به جام
بهره انجمن شد فراوان سپاه	به پیچید از اونا گهان جان شاه

افراسیاب از این سخنان نسبت به سیاوخش بدگمان شد .

پشیمان شد از رای و کردار خویش	همه تیره دانست بازار خویش
-------------------------------	---------------------------

می اندیشید که با سیاوخش چگونه رفتار بکند و ضمناً گرسیوز پیوسته :

زهر گونه رنگ اندر آمیختی	دل شاه توران بر انگیختی
--------------------------	-------------------------

تا اینکه افراسیاب سخنان او را باور کرد و بار دیگر او را نزد سیاوخش فرستاد و چنین فرمان نوشت :

به مهرت دل من بجنبد ز جای
 یکی با فرنگیس خیز ایدر آ
 نیاز است ما را بدیدار تو
 به آن پر هنرجان بیدار تو
 گرسیوز نزد سیاوخش رفت و او را نسبت به افراسیاب سخت بد گمان کرد و رای داد که در رفتن خدمت او شتاب نکند و پوزش بخواهد سیاوخش نامه ای در پاسخ نوشت که فرنگیس ناخوش است .

زنالندگی چون سبکتر شود
 فدای تن شاه کشور شود
 و با این پاسخ گرسیوز نزد افراسیاب آمده .
 بدو گفت چون تیره شد روزگار
 درنگی شدن بس نیاید بکار
 سیاوخش نکرد ایچ بر من نگاه
 پذیره نیامد مرا خود براه
 سخن نیز نشنید و نامه نخواند
 مرا زیر تاختش به زانو نشاند
 از ایران بدو نامه پیوسته شد
 بما بر در شهر او بسته شد
 سپاهی ز روم و سپاهی ز چین
 همی هر زمان بر خروشد زمین
 اگر دیر سازی تو جنگ آورد
 دو کشور بمردی به جنگ آورد
 افسون او بر افراسیاب تأثیر کرد فرمان قتل داد و سیاوخش بیگناه بدست گروی رزه کشته شد و به خواب ابد دیده بر هم نهاد .

چه خوابی که چندین زمان بر گذشت
 نجنبید هرگز نه بیدار گشت
 چون خبر کشته شدن سیاوخش به پیران رسید با شتاب خود را به افراسیاب رساند،
 و گفت :

چرا بردلت چیره شد خیره دیو
 ببرد از دلت شرم کیهان خدیو
 بکشتی سیاوخش را بی گناه
 بخاک اندر آمیختی نام و جاه
 بایران رسد ز این بدی آگهی
 بر آشوبد این روزگار بهی
 بسا پهلوانان کز ایران زمین
 که با لشکر آیند پر درد و کین
 پشیمان شوی این به روز دراز
 به پیچی همانا بگرم و گداز
 و از کشته شدن سیاوخش بهره اول عصر پهلوانی به پایان رسید و بهره دوم آغاز گشت شاه این بهره کیخسرو و قهرمانان رستم و کیو و بیژن و توس و گودرز میباشند .
 سه تن از شاهان باستان هند نه تنها مورد احترام بودند بلکه يك تن از آنها را تاکنون هندوها می پرستند و او را ما چند راست و دو تن دیگر بود هشترا واسوکا میباشند و همچنین در ایران پیش از اسلام سه تن از شاهان بسیار ستوده شده اند یکی از خانواده پیشدادیان

فریدون و یکی از کیان کیخسرو و یکی از ساسانیان خسرو انوشیروان کیخسرو در ایران
 بهترین مثال راستی و درستی و خوبی است و اتفاق عجیب است که نیای او چه از جانب
 مادر و چه از پدر شاهانی سفاک تندخو و متهور بودند و دنیائی را به حرکات دیوانه خود تباه
 کردند افراسیاب چون سیاوش را کشت میخواست دختر خود را که از سیاوش آستن بود
 چندان شکنجه کند که بچه از شکم او مرده جدا شود ولی به سفارش و خواهش پیران از
 آن ستمکار درگذشت و فرنگیس را به او سپرد که هرگاه زائید به او خبر دهید تا اینکه شبی:

روان رفت گلشهر تا پیش ماه جدا گشته دید از برماه شاه
 بیامد به سالار پیران بگفت که گوئی که باماه شد شاه جفت
 پیران نزد افراسیاب رفت

باو گفت خورشید فش مهترا جهاندارو بیدار و افسونگرا
 به بخت یکی بنده افزوددوش که گفتی ورا ماه دادست نوش
 نماند ز خوبی به جز توبه کس تو گوئی به گهواره ماه اسه و بس
 پس التجا نمود که افراسیاب از کشتن آن طفل معصوم در گذرد افراسیاب خواهش
 او را پذیرفت ولی گفت

مداریدش اندر میان گروه فرستید نزد شبانان به کوه
 بدان تا نداند که من خودکیم بدیشان سپرده ز بهر چیم
 کیخسرو میان شبانان ایام کودکی را گذراند و چون به سن جوانی رسید پیران به
 دیدن او رفت و شهزاده :

روان گشت شهزاده مانند باد بیامد دوان دست او بوسه داد
 پیران او را از شبانان گرفت و به خانه خود برد. در همان ایام افراسیاب یکی را نزد
 او فرستاده او را بخواند و باو چنین گفت :

کز اندیشه بد همیشه دلم به پیچد همی غم ز دل نگسلم
 بدو گفت پیران که ای شهریار ترا خود نباید کسی آموزگار
 یکی کودکی خرد چون بیهشان زکار گذشته چه دارد نشان
 کسی را که در که شبان پرورد چه دام و دداست او چه داند خرد
 اگر شاه فرمان دهد در زمان بیارم برش آن ستوده جوان

افراسیاب فرمان داد که پیران کیخسرو را نزد او آورد. پیران کیخسرو را رهنمائی-
 کرد که چون به حضور پادشاه برسد خود به دیوانگی زند و کیخسرو هم چنان کرد و در
 پاسخ پرسشهای افراسیاب سخنان بی ربط داد تا اینکه افراسیاب به خنده افتاد .

بدو گفت کاین دل ندارد بجای
 ز سرهر سخن پاسخ آرد زپای
 نیاید همانا بدو نیک ازوی
 نه زینسان بود مردم کینه جوی
 شواو را بخوبی بمادر سپار
 بدست یکی مرد پرهیز گار
 درآن اثنا به ایران ازکشته شدن سیاوخش خبر رسید :

که از شهر ایران برآمد خروش
 ز مرگ سیاوش جهان شد بجوش
 پراکند کاوس بر تاج ، خاک
 همه جامه خسروی کرد چاک
 تهمتن چو بشنید زورفت، هوش
 ز زابل به زاری بر آمد، خروش
 رستم از سیستان درآمد و به ایران رسید. سرداران به پیشواز او آمدند همه زار و
 گریان و پر آب روی زبان شاه گوی و روان شاه جوی. درآن جوش و خروش رستم به کاخ
 سودابه رفت زیرا که در اصل او سبب آواره گردی سیاوش شد و او را از پرده کشیده به
 خنجر به دو نیم کرد. پس از آن با سپاه ایران به سوی توران رهسپار شد :

سپه را فرامرز بد پیش رو
 که فرزند او بود و سالار نو
 (مادر فرامرز بنام بانو ارم خواهر گیو بود)

چون به مرز توران رسید و رازاد نام سردار تورانی با سی هزار سرباز به رزم
 او آمد و پس از نبرد سخت بدست فرامرز کشته شد و پشت سر او سرخه نام، پسر افراسیاب
 رسید و او نیز کشته شد و به کین پسر، افراسیاب با سپاه توران بر سپاه ایران حمله نمود
 جنگ سختی واقع شد و یکی از سرداران بزرگ توران بنام پیلسم که پسرعموی افراسیاب
 میشد بدست رستم کشته شد و سپاه توران شکست خورد .

سه فرسنگ چون از دهنای دمان
 همیشه تهمتن پس بد گمان
 افراسیاب از ترس رستم کیخسرو را به ختن فرستاد و خود به جائی دودتر عقب نشست .
 توران از سپاه افراسیاب تخلیه شد و رستم شش سال در توران بماند و بعد از ترس اینکه مبادا
 افراسیاب از راه دیگر به ایران بتازد و کاوس پیرا آزادی رساند به ایران باز گشت و
 افراسیاب نیز به جای خود آمد .

چندین سال در گذشت شبی گودرز به خواب دید که ابری پر آب بر آمد و بر آن ابر
 خجسته سروش می پرید و او بگودرز گفت :

به توران یکی شهریار نواست
 کجا نام او شاه کیخسرو است
 ز پشت سیاوش یکی شهریار
 هنرمند و ز گوهر نامدار
 سر افراز و ز تخمه کیقباد
 ز مادر سوی تور دارد نژاد

زگردان ایران و گردنکشان نیابد جز از گیو کس زو نشان
گودرز گیو را خواست خوابش را گفت و افزود :

چنین کرد بخشش سپهر بلند که از تو گشاید غم و رنج و بند
جهان را یکی شهریار آوری درخت و فارا بیار آوری
گیو پاسخ داد :

بکوشم برای توتازنده ام !

همسر گیو بانو گشسب که دختر رستم بود نزد پدر رفت و گیو سوی توران رهسپار شد
و پس از هفت سال تلاش و آواره گردی سرانجام کیخسرو را در مرغزاری یافت ، هردو بهم
آشنا شدند و تهیه سفر را دیده با فرنگیس سوی ایران ، رهسپار گشتند و هنوز راه زیاد
نپیموده بودند که خبر فرار آنها به پیران ویسه رسید و او گلباد ونستیهن دوتن سردارکاری
را پی آنها فرستاد . گیو با هردو نبرد نمود و آنها شکست داد ولی به تعاقب پیران شخصاً آمده بود
گیو ناچار براونیز حمله برد و پس از کشتن و کوشش

به پیچید گیو سرافراز یال کمند اندر افکند و گردش دوال
سر پهلوان اندر آمد به بند ز زین بر گرفتش به خم کمند
به سفارش کیخسرو و فرنگیس گرچه پیران را از بند رها کرد ولی کوشش به خنجر

بست و اسبش را پس داد بشرطیکه دو دستت به بندم به بند گران و باید :
که نگشاید این بند را کس به راه که گلشهر دارد مراین دستگاه
کیخسرو به ایران رسید و خدمت نیارفت و بعد سر جانشینی برای کیکاوس میان گودرز
و توس اختلاف افتاد .

توس میخواست فربرز پسر کیکاوس جانشین پدر گردد و گودرز و فرزندانش کیخسرو
را ترجیح دادند . مباحثه و منازعه نزدیک بود به جنگ و خونریزی انجام یابد که کیکاوس
هر دو را خواست و گفت :

دو فرزند ما را کنون باد و خیل بیاید شدن تا در اردبیل
بمرزی که انجا دژ بهمن است همه ساله پر خاش اهریمن است
از ایشان یکی کان بگیرد به تیغ ندانم از او تخت شاهی دریغ
هر دو رفتند یکی با گودرز و سپاه او و دیگری با توس فربرز اولاً همت کرد
بگشتن يك هفته گرد اندرش به جائی ندیدند پیدا دژش
به نومیادی از رزم گشتند باز نیامد پراز رنج راه دراز
پس از آن کیخسرو با گودرز رفت و به گرفتن دژ کامیاب شد
به دژ درشد آن شاه آزادگان ابا پیر گودرز کشوادگان

در آن شارسان کردچندان درنگ که آتشکده گشت بابوی ورنگ

فریبرز و توس به کیخسرو اطاعت کردند :

به بوسید رویش برادر پدر هم آنجا بیافکند تختی زر

بران تخت فیروزه بنشاندش بشاهی بر او آفرین خواندش

همان توس با کاویانی درفش همیرفت با کوس و زرینه کفش

بیاورد پیش جهاندار برد زمین را به بوسید و او را سپرد

کیخسرو او را بخشید و نواخت و گفت :

نه بینم سزای کسی در سپاه ترا زبید این نام و این دستگاه

جز از تو کسی را سزاوار نیست بدل در مرا از تو آزار نیست

کیخسرو با فریبرز و گودرز و توس به دربار نیا رسید و در آن اثنا زال و رستم نیز از سیستان آمدند و همه دربار کیکاوس جمع شدند: کیکاوس به کیخسرو خطاب کرد و گفت :

کنون از توسو گند خواهم یکی نباید که پیچی ز داد اندکی

که پرکین کنی دل ز افراسیاب دم آتش اندر نیاری به آب

به خویشی مادر بدو ننگری نه پیچی و گفت کسی نشنوی

کیخسرو :

به دادار دارنده سو گند خورد به روز سپید و شب لاجورد

به جان وجود با آسمان و زمین به تیغ و به گرز و به مهر و نگین

به ناهید و خورشید و امید و بیم به نور بهشت و به نار جحیم

به پیمان موبد به عهد روان بگفتار بیدار دل بخردان

که هر گز نه پیچم سوی مهر او نه بینم به خواب اندرون چهر او

بکوشم به خون پدر خواستن دل و جان بدین کینه آراستن

پس از آن که کیکاوس از کیخسرو مطمئن گشت، از گنجور تاج کیانی خواست :

به بوسید و بر سرش بنهاد تاج بکرسی شد از مایه در تخت عاج

بدو داد تاج و بدو داد مهر سپردش بدو گنج و دینار و مهر

در باریان همه سر فرود آوردند و کیخسرو را به شاهی سلام دادند کیخسرو شصت سال بگفته فردوسی شاهی با فرو جلال نمود از شاهان این عصر کیکاوس بنام اشنا (Ushana) و کیخسرو بنام سورش درویدا ذکر شده اند و از این معلوم میشود که هر دو قهرمانان آریای هند و ایران بودند و اوقات مهم عصر کیخسرو :

۱- جنگ با افراسیاب است که در فرمان توس و فریبرز و رستم و گودرز مکرر شد

گاهی ایرانی و گاهی تورانی پیروز میشد تا اینکه کیخسرو شخصاً با همه سرداران بر توران حمله آورد و افراسیاب گرفتار شده کشته شد و کیخسرو پیمانی که با کیکاوس بست ایفا نمود.

رزم نخستین در فرمان توس . پس از زد و خورد مختصر که در آن اشتباهاً فرود برادر
کیخسرو (از شکم جریره دختر پیران) بدست ییژن کشته شد، افراسیاب پیران ویسه را
با سپاه مجهز و آراسته به رزم توس فرستاد، پیران شبی با سی هزار سوار بر سپاه ایران
شیبختون کرد .

برفتند نیمی گذشته ز شب	نه بانگ تبیره نه بوق وجب
همه مست بودند ایرانیان	گروهی نشسته گشاده میان
سپاه اندر آمد به گرد سپاه	یکی بانگ برخاست از رزمگاه
سپیده چو برزد سر از برج شیر	به لشکر نکه کرد گیو دلیر
همه دشت از ایرانیان کشته دید	سر بخت بیدار برگشته دید
دریده درفش و نگونسار کوس	رخ زندگان گشته چون آبنوس
به بیچارگی پشت برکاشتند	سرا پرده و خیمه بگذاشتند .

سپاه شکست خورده ایران پیش و ترکان از پی میخواستند تا به کوهی رسیدند و به آن
پناهنده شدند .

از این شکست و کشته شدن فرود برادر پادشاه و دیگر سرداران، کیخسرو به خشم آمد،
و توس را به پای تخت بازخواست و به جای او فریبرز مأمور شد و او از پیران يك
ماه مهلت خواست که سپاه آمادگی باز یابد و چون توس به حضور شاه رسید کیخسرو به او
عتاب نمود.

بدشنام بگشود لب شهریار	به آن انجمن توس را کرد خوار
نخستین به کین من آراستی	نژاد سیاوش را کاستی
برادر سرافراز جنگی ، فرود	که چون اودگر در زمانه نبود
بکشتی کسی را که در کارزار	چو تولشگری خواستی روزگار
سزاوار مسماری و بند و غل	ندای درخور تاج و دیهیم و مل

پس فرمان داد که توس زندانی گردد !

بخت فریبرز بهتر از توس نبود زیرا او نیز در جنگ شکست سختی خورد و بسیاری
از بزرگان و سرداران کشته شدند . از جمله بهرام برادر گیو بود،

چنین چیره شد دست ترکان بجنگ	سپه را کنون نیست جای درنگ
بر شاه باید شدن بی گمان	به بینیم تا هر چه گردد زمان
همه رو به مرز ایران پس نشستند:	
به پیران ویسه رسید آگهی	کز ایرانیان گشت کشور تهی

و ترکان شاد و پیروز به جای خود باز گشتند :

دو هفته ز ایوان افراسیاب همی پر شد آوای جنگ و رباب
 و ایرانیان :
 ز توران فریبرز با انجمن چو گودرز و چون گیو لشکر شکن
 همه سوگوار و پر از آب روی سوی راه ایران نهادند روی
 و هرگاه به حضور کیخسرو رسیدند :
 در بار داد برایشان به بست روانش ز درد برادر بخت
 دلیران ایران بماتم شدند پر از غم به درگاه رستم شدند
 و به رستم گفتند :
 تو خواهشگری کن به نزدیک شاه مگر سر به پیچد ز کین سپاه
 رستم التماس آنان را پذیرفت :
 تهمتن بیامد به نزدیک شاه برآمد خروش از در بارگاه
 بر تخت شه رفت و بردش نماز نشست و ز هر گونه بگشاد راز
 و التجاد نمود که شاه گناه توس را به بخشد و شاه ملاحظه مقام و بزرگی او را کرده
 از گناه توس در گذشت و تهمتن به پیشش زمین بوسه داد . کیخسرو سپاه تازه بیاراست و بار
 دیگر توس را فرمانده نموده بسوی توران فرستاد در آغاز نبردهای تن به تن و رزمهای مختصر
 شد و بعد بگفته فردوسی تورانیان جادو کردند :
 هوا تیره گون بد خود از تیرماه همی گشت بر کوه ابر سپاه
 چو شد مرد جادو بر آنجا روان برآمد یکی برف و باد دمان
 بیارید یکسر بر ایرانیان بماندند حیران همه در میان
 بدان رستخیز و دم ز مهریر خروش یلان بود و باران تیر
 همه باز گشتند یکسر ز جنگ ز خویشان جگر خسته سر پرزننگ
 توس و سرداران سپاه چاره در این دیدند که به کوه نزدیک که همان نام داشت پناهنده
 گردند و از شاه یاری خواهند .
 کیخسرو به رستم نامه نوشت و او را به دربار خواست رستم خدمت شاه رسید :
 زمین بوس کرد و ثنا گسترد بدانسان که او را سزاوار دید
 کیخسرو شرحی از شکست سپاه گفت که :
 کنون توس و گودرز و گیو و سران فراوان ازین مرز کند آوران
 همه دل پر از خون و دیده پر آب گریزان ز گردان افراسیاب
 امید سپاه و سپهبد به تست که روشن روان بادی و تند رست
 رستم در پاسخ عرض نمود :

تو شاه جهان هستی و من رهی میان بسته‌ام تا چه فرمان دهی
کیخسرو فرمود:

فریبرز کاوس را ده سپاه که او پیش رو باشد و کینه خواه
رستم تهیه سفر را دید و فریبرز را آماده کرد که زود تراز او بسوی میدان رهسپار گردد:
فریبرز گفت ای یل تاج بخش خداوند گوپال و خفتان درفش
سیاوش یل را برادر منم ز یک تخم و بنیاد و یک گوهرم
زنی کز سیاوش بماندست باز مرا زبیدای گرد گردنفرز
رستم بنابر خواهش نزد شاه رفت و آرزوی فریبرز را بر گفت و خواهش کرد که شاه

مادرش را رضامند سازد که جفت فریبرز گردد شاه فرمود :

بگویم به مادر اگر بشنود همان پند ها کز خرد در خورد
برفتند هر دو به نزدیک ماه تهمتن ابا خسرو نیکخواه
کیخسرو آرزوی فریبرز و خواهش رستم را به مادر گفت :

ز خسرو چو بشنید مادر سخن بیاد آمدش روزگار کهن
زمانی خمش بود با تاب و خشم پس آنکه چنین گفت با آب چشم
که با رستم روی آزار نیست و گرنه مرا گاه اینکار نیست
رستم به فرنکیس گفت:

که مرد از برای زنانت و زن فروتر ز مردش بود خواستن
همان به که گفتار من بشنوی بگفت من و رای شه بگروی
پس از تامل و تردد سرانجام فرنکیس خواهش رستم را پذیرفت
بخوانند موبد بدان کار پیش نبشتند خطی به آئین و کیش
فریبرز را با فرنکیس یار بکردند و بستند عهد استوار
فریبرز پس از آنکه داماد شد بمیدان رزم رهسپار گشت .

بنابر نوشته مورخین ایران کیخسرو شصت سال شاهی کرد و چنانکه با نیایش کیکاوس پیمان بسته بود ، بانایای مادری افراسیاب به کین پدرش جنگ نمود پس از کوشش بسیار و دادن تلفات بیشمار بر او چیره گشت افراسیاب بدست هوم نام پارسا که در اوستا بمفهوم دیگر گفته شده گرفتار گشت و به فرمان نوه اش کشته شد کیخسرو مانند بودهشترا قهرمان هند از شاهی دست کشید و روبه سوی مکان نامعلوم گذاشت چند تن از سرداران بزرگ در سفر بدرقه او شدند تا اینکه به دامنه کوهی رسیدند کیخسرو آنانرا مرخص نمود و تنها بر بلندای کوه بر رفت و به آنها فرمود که باز گردند ، از سرداران رستم و زال و گودرز

فرمان او را اطاعت کردند باز گشتند و برخی دیگر چون توس و گیو و بیژن و کستم چندی در اطراف کوه ماندند و شبی که در خواب بودند ناگهان ریزش برف شد و چنان شدید بود که یکایک به برف اندرون ماندند

زمانی تبیدند در زیر برف یکی چاه شد کنده برجای برف

نماید ایچ کس را از ایشان توان برآمد بفرجام شهرین روان

این است مختصری از مفصل که مؤرخین نوشته اند و نگارنده کمی مفصل تر در ایران نامه جلد اول ذکر کرده و اینجا تکرار شده تا رشته سخن به عصر دینی ایران باستان پیوسته شود.

جانشین کیخسرو

کیخسرو پیش از آنکه منزوی بشود ، ارونت اسب (لهراسب) را که پسرعم دورش- میشد ، جانشین خود نمود و او یکزمانی فرمانده بر ولایت الان یا اران بود که اکنون آذربایجان شوروی است و ارونت اسب به نوبت خود پسرش وستاسب (گشتاسب) را شاهی بخشید و منزوی گشت و وستاسب پادشاهی است که درسردهای گاتا مکرر به احترام یاد شده است (رجوع شود به یسنا ۲۸۷ و ۴۶۱۴ و ۵۱۰۱۶ و فروردین یشت و دیگر یشتها) و مخالفان او که نیز کوی بودند در گاتا **Du she - kshathra** دوش خسترای یعنی فرماندهان بد (گفته شده اند لفظ کوی یا که وی از ریشه **ku** بمعنی نگهبان رمواظب گرفته شده و معلوم است که اینها چندین رئیس بودند و حدود امارت شان مختصری بود نوعی از ملوک الطوائف تشکیل داده بودند از روسای قوی تر اینها ارجاسب بود که در شاهنامه و دیگر نامه های تاریخ ایران باستان تورانی گفته شده و احتمال دارد که همه امارت های کوچک عهد وستاسب در یک زمانی در فرمان شاهی بزرگتر بوده که شاهان آن کیقباد و کیکاوس و کیخسرو ذکر شده اند نکته دیگر قابل تحقیق مکان وستاسب است . بنا بر شاهنامه او در بلخ یا نزدیک به بلخ حکومت میکرد ولی بنا بر نوشته یونانیها وستاسب و برادرش از جائی در قفقاز بودند و اینکه لهراسب پیش از آنکه جانشین کیخسرو بشود در آلان قفقاز حکومت میکرد با نوشته یونانیها درست در می آید نکته دیگر وستاسب که در اوستا مظهر سروش و پادشاه مؤمن و انتشار دهنده آموزشی زرتشتی بود چرا در شاهنامه و دیگر تاریخ ایران باستان شاهزاده سرکش بر پدر و نامهربان بر پسر و خود غرض گفته شده .

- وهر او ستائی -

پیش از آنکه حضرت زرتشت ظهور بکند ، سرود گویان آریائی ، در ستایش ایزدان



متعدد سرود میگفتند و نمونه‌ی آنها اکنون در سرودهای یشت و سپرد دیده میشود و ممکن است که اصل از میان رفته و آنچه در دست هست ترجمه آن است و معلوم نیست که تیره های آریائی در چه زمانی برفلات ایران حمله آوردند و آنجا را تدریجاً مستعمره ساختند آنچه گفته میشود حدس و گمان و تخمین است . برخی از قدامت پرستان هند و ایران به چند هزار سال پیش از میلاد مسیح عقب میروند و بعضی به هزار سال پیش از میلاد قانع شده اند . عبارت اوستا لازم نیست که صد درصد به زبان خالص آریائی باشد زیرا پس از سکونت در ایران و آمیزش با بومیها که آریائی نژاد نبودند ممکن است الفاظی از آنها گرفته به زبان خود درآورده اند .

دیویسنی و مزدیسنی

کیش پیش از ظهور زرتشت را دیویسنی نامیده اند و آن پرستش مظاهر آسمانی و نیروهای طبیعت بود. در اواخر این عصر برخی از دانشمندان چه در ایران و چه در هند بوئی از یگانه بودن آفریدگار برده ولی در شك و تردید بودند چنانچه در رگ ویدا میگوید :-
او را اندرا ، مترا ، ورونا ، واگنی خطاب میکنند .
ولی او عقاب زرین بال هست که یگانه هست و
دانشمندان وی را به القاب جدا گانه می پرستند (میخوانند) یکی اگنی (آتش) و دیگری یم (جم) یا ماترشوان میخوانند .

اینها در کثرت وحدت را دیدند ولی نتوانستند چگونگی آنها درك بکنند، همین اندیشه در سرودهای گاتانیز اشاره شده آغاز عصر دیویسنی گرچه تحقیق نشده و معلوم نیست انجامش معلوم است و آن از ظهور زرتشت است نام تیره یا برخی از سرود گوینان در گاتا اشاره شده از جمله :-

Kerep	۱ - کرب
Usig	۲ - اوسگ
Gerehma	۳ - گرهما
Bendva	۴ - بندوا
Kava	۵ - که وا
Vaeduvisht	۶ - ویدو وست
Keresene	۷ - کرسنی
Krishna	قهرمان

عصر ویدای هند دارد .

۸ - مانا Mana

۹ - درآوشا Duraosha

۱۰ - اتریس Athris

۱۱ - دوس جینا Davaschina

۱۲ - دش خشترا Dush Khshathra فرمانروایان بد گروهی ازدیویسنی که

بازرتشت مخالفت میکردند اینهارا دهیایش دش شاسنرو - درگه

ونتو Dreg vanto نیز میگفتند .

۱۱ - دش ساس تس Dush sastis بد آموزگار - موبدان دیویستی که مردم را

برخلاف آموزش زرتشتی تحریک میکردند و درسرود شماره ۴۵ میفرماید :

مزدیسنی باید از آنان دوری کند و سخنان آنانرا گوش ندهد که مبادا بار دیگر در

شك و تردید بیفتد و روانش تباه گردد اینها از طبقه پست زبان چرب و نرم ولی گمراه -

کننده دارند .

ازکیش دیویسنی و مخالفت آنها درگاتا مکرر اشاره شده میفرماید تیره کرب و کهوا

و اوسگه در گیتی نفرت و آشوب پیا کرده اند و مردم را به ناله سپرده اند و ضمناً از

مزدیستی ستایش میکند راننها را خدیتوس و ور زنم و ایرعنا نامیده دیویسنها پیغمبر ایران

را به ستوه آورده بودند تا اینکه یکی از فرمانروایان تیره «کوا» بنام شاه و ستاسپ آموزش

او را پذیرفت و با خویشان و کسان خود صمیمانه آنها را انتشار داد و پس از مبارزه سخت (که

در شاهنامه به جنگ ارجاسب ذکر شده) توانست که آنانرا زبون سازد .

از خصوصیات دیویسنی پا بندی به رسومی بوده که جشن یسنا و جشن هوم مینامیدند

و در آن جشن بانی جشن بایستی مبلغ هنگفت صرف کند و سرود گویان را از خود خوشنود سازد

سرود گو به اندازه ای که به فکر پاداش بود به جنبه روانی و اخلاقی علاقه نداشت و

زرتشت فعالیت معنوی را میخواست بنابر آموزش او تا باطن پاك نگردد ظاهر بمفهوم حقیقی

پاك نشود و آنچه او فرمود فرمایشی بود که در همه اعصار چه باستانی و چه امروزی یکسان

سودمند و منطقی است گویا در نکوهش مادیت در سرود ۴۴ بند ۱۸ میفرماید : -

(قطاب به سرود گوی دیویسنی) شما در پاداش سرود گویی برای هر سرودی پك شتر

و پك اسب نر و ده مادیان می یابید ولی من خوش دارم که بجای ثروت مادی به من خرداد

و امرداد یعنی تندرستی ر زیست روانی جاوید بدهند .

زرتشتی را میپایان

زمان . مکان ولادت . خانواده نیاکان . برادران و فرزندان

زرتشت پیغمبر بزرگ ایران به تحقیق نمیدانیم در چه زمان و در چه جای ایران میزیست
برخی عقیده دارند که در عصری پدید شد که هنوز آریای هند از آریای ایران جدا نشده -
بودند زیرا نامهایی دیده میشوند که در ویدا و اوستا مشترك هستند از جمله اشا به فارسی
هخامنشی ارتا و به سنسکرت رتا .

و هومنه	و	اومنه	وسومنه
کرشاسپا		کرشا اشوسوا	
کوی - کوا		کوی کوا و غیره	

هر چه در زمان و مکان از نویسندگان شرق و غرب نوشته شده جنبه تاریخی و تحقیقی
آن ضعیف است ممکن است ولادت او در شمال باختر و انتشار دین در شمال خاور شده باشد
و چنانچه یکی از مورخین یونان نوشته تخمیناً ششصد سال پیش از حمله خشایارشا بر یونان
او میزیست : اگر این تخمین را بپذیریم سیصد بلکه چهار صد سال پیش از تأسیس دودمان
هخامنشی او پدید شد . در آن عصر آریایی های ایران در چندین امارت کوچک و بزرگ زندگی
میکردند . گروهی پیرو دین نیاکان بودند و گروهی به افکار زرتشت گرویدند حامی و مبلغ
دین زرتشتی و ستاسپ نام از تیره کوا بود و از کسان او برادرش زایری و ایری (زریر) و
سینتاداتا (اسفندیار) و آتوسا یا بگفته فردوسی ناهید یا کتایون دختر پادشاه روم بود چنانچه
در شاهنامه میفرماید : -

پس از دختر نامور قیصرا	که ناهید بد نامم آن دخترا
کتایونش خواندی گرانمایه شاه	دو فرزند آمد چو تا بنده ماه
یکی نامور فرخ اسفندیار	شه کارزاری نبرده سوار
پشوتن دگر گرد شمشیر زن	شه نامبردار لشکر شکن

نژاد زرتشت بنابر بند هشت (۳۲۱) چنین است : -

زرتشت پور پرشسپ پور پایترسپ پور اروت اسپ پور های چت اسپ پور کخشنوس
 پور پایترسپ پور هر دژسن پور هریدار پور اسپتاما نام مادر او دغ دوا **Dughdhova**
 یعنی دوشنده از نژاد فرهیم روا **Frahimrava** نام عمویش اراستی **Arasti** و پدر
 عمویش مدبوماه **Madyomah** بمفهوم میان ماه یا بدر و برادرانش رتوشترا **ratushtara**
 و رنگوشترا **Rangushtara** و نوتریکه نوذر **Notariga** و نیوتش **Nevetish**
 و فرزندان :

از همسر نخستین : پسر - استواسترا (شاه چراگاه) .

دختر فرنی (محبت - مهر)

ثرتی یا ترتی (سیومین یا ایمان)

پروچستا (پراز دانش)

از همسر دوم : - پسر - هورچترا (خورچهر - خور نژاد)

اروتت نرا (دوست مرد)

از همسر سیم بنام هووی (**Hvovi** از خانواده هوگ **Hvogvo**) پسر : -- اخشیت
 ارته «هوشیدار»

اخشیت نمه «هوشبدر ماه»

ساوش ینت **Saoshyant**

از فهرمانان و یاوران بزرگ دین زرتشتی در آینده شاه بهرام و ور جاوند و هر دو
 بمفهوم پیروز و از رشته ورترازنه یاغنه هست .

فلسفه آموزش زرتشت

دانشمندان در پاسخ این سه پرسش که هستی چیست چنین گفته اند :

« ۱ » « برخی » هستی روان است

« ۲ » = هستی جهان تن یعنی ماده هست

« ۳ » ، هستی آمیزی از روان و تن است

برخی از آنها چون بودا و مسیح به این زندگی بدبین و بعضی چون زرتشت و محمد (ص) خوش بین بودند. یکی از خوش بینی میخواست ، آینده خوشتری بیابد و دیگری از بد بینی میکوشید که وسایل خوشی را بدست آورد مطالعه بودا در زندگی تنی از تنبیرات آغاز شده و به این نتیجه رسیده که زندگی تنی سلسله ای از نیازمندی هاست که در آن چاره و بیچاگی، خوشی و رنج میباشد اگر توانست که سلسله نیازمندی را از میان بردارد آزاد میشود و پس از آنکه تفصیلی از نیازمندیها یعنی شادی و رنج بیان میکند چاره رهایی را در اخلاق ستوده می بیند که تحت عنوان اخلاق منفی در می آیند نیازمندی را اگر نوعی از نقص با بیماری تصور بکنیم خواهش یعنی کوشش به دفع آن درمانش میشود ولی درمان موقتی است که به اصطلاح پزشکان مسکن گفته میشود. درمان واقعی و دائمی نیست. خواهش در صورتی ناپدید میشود که نیازمندی نباشد پس به فرموده ی بودا خرابی کار در نیازمندی و خواهش به دفع آن است آموزش حضرت مسیح برو جود تن و روان است و عقیده او به پیوستگی این دو اصل ناجنس از روی بدبینی است و بنابراین دفع آن به اخلاق ستوده منفی فرموده .

آموزش برهمنی کرشنائی هم برو جود تن و روان است ولی بجای بدبینی، خوش بین است و از اینرو اخلاق ستوده آن ، اخلاق مثبت هستند .

آموزش اسلام نیز برخوش بینی است . الله تن را آفرید و پس از آن روان در او دمید و آنچه الله آفرید نباید بد باشد. بگفته شیخ سعدی . -

به جهان خرم از آنم که خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
 به حالات بخورم زهر که شاهد ساقی است با ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست
 غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد ساقی با ده شادی آن کین غم از اوست
 زندگی حقیقی غیر از زنده نمایی است و این زندگی تنی، زنده نمایی است. اخلاق
 محمدی نیز مثبت میباشد.

آموزش اوستائی (زرتشتی) نیز بر اساس روان و تن است. روان در گاتا مقام بسیار-
 ارجمند دارد زیرا که از اهورمزد است و به آفریدگان نزدیک میشود و گرچه مانند مسیحیان
 بمفهوم پدر نیست ولی از پدر مهربان تر است و روان بشر بوسیله صفات سه گانه ایزدی یعنی
 اشا (حیات) و هومن «علم» و خستره ویریا اراده میتواند به او نزدیک گردد. زرتشت اندیشه را
 بر سخن و سخن را بر کار برتری داده زیرا تا اندیشه درست نباشد، سخن درست نباشد و تا
 سخن درست نباشد کار نیز درست نمیشود و مکرر تأکید میکند که وظیفه بشر در امتیاز دادن
 میان اندیشه درست و نادرست است. اندیشه باید به اشاره های طبیعت «اشا» پی برده و به
 رهنمائی و هومن «دانش» و با عزم کامل «خستراویرا» به سخن درآید و عملی گردد. زرتشت
 تأکید میفرماید که با آنچه نادرست است شخصی مبارزه کند، ریاضت نوعی فرار از بدی است
 زرتشت میخواهد، بجای گریز به ستیزه درآید، و دشمن بدی را شکست دهد، پیروانش را
 از مادیات و موهومات درآورده، به حقیقت متوجه میسازد. اگر یکی ریاضت و عبادت را
 دوست دارد، به بیند که آیا در آن عبادت و ریاضت سود روانی و معنوی می یابد و از به، بهتر
 شده یا از بد بدتر گشته. نماز و روزه باید نتیجه معنوی داشته باشد و گرنه به گرسنه ماندن و
 خود را به زحمت و مرارت تنی افکندن، در حقیقت اهریمن را بر خود چیره کردن است.
 روزه باید دوری از خشم و کدورت و زورگوئی و رشک و حسد و بیدادی باشد و اندیشه به
 اندازه ای پاک گردد که شایسته هدیه بحضور ایزدی گردد از شخص ناقص نباید امید یاری -
 کرد زیرا یاری او در بدی است. بنابراین باید با او مبارزه نمود چنانکه در سرود ۴۶ گاتا
 بند ۴ میفرماید. -

یعنی: - عمل کسیکه نادرست است، او را «به بازی خواستن» خطرناک است.
 بلکه با چنین «دوست ظاهر و دشمن باطن» باید سخت مخالفت کند و مبارزه نماید
 مختصر اینکه افکار گاتائی بر اساس فزون نمودن نیروی زیست و استفاده کامل از عقل و
 نیرومند نمودن اراده هست و اراده نیرو نداشته باشد عملی نمیکرد. زرتشت به اراده بسیار
 اهمیت داده و آن را برترین نعمت ایزدی شمرده. اگر ریاضت برای نیرومند کردن اراده

باشد بسیار سودمند است. خشتراویریا «شهریور» بمفهوم مشیت ایزدی است که در بشر بنام تصمیم و عزم و همت گرفته میشود در قرآن میفرماید پیغمبران اولوالعزم یعنی دارندگان اراده ثابت شکیبائی ورزیدند و در مقصود کامیاب شدند و مردان روزگار به همت بلند به مقام ارجمند رسیدند و هرگاه عزم و یا همت بسیار نیرومند شد، عشق نامیده میشود اگر خواهش به هدفی است عزم نیروی رسیدن به آن هدف است و اگر خواهش بدون عزم ثابت باشد عملی نمیشود بنابراین اساس کیش زرتشتی بر حبات و علم و اراده است که به زبان اوستایی اشا و وهومنه و خشتراویریا گفته میشود و اگر خواننده هفده سرود گاتا را بر این اساس مطالعه کند، مقصود گوینده را خواهد دانست.

بهشتی که در گاتا اشاره شده، جائی است که روان به اشتا یعنی روشنایی و خورسندی روانی می پیوندد و در زندگی تنی نیز از اشتای معنوی بهره مند میگردد. دردعای اشم وهو اشتا برترین صفت اشاست بلکه نام دیگر آن است که میفرماید اشم وهو و هشتم استی، اشتا استی یعنی بهترین خوبی اشاست و «اشا» روشنایی است. در فلسفه زرتشتی، هر اندازه که اندیشه بیشتر اشائی باشد، اعمال بیشتر طبیعی و منظم و پاک میشوند. پس در ذهن نخستین خشت باید اشائی باشد، تا اعمال نیز اشائی گردند و نیز در فلسفه زرتشت روان و تن یا بگفته ارسطو نیرو و هیكل موخر مقدم نیستند بلکه هر دو در علم ایزدی بودند یکی بصورت گیرنده «یا ارمایتی» و دیگر دهنده که باید اشا باشد. بی نظمی و نقص و ترکیب موقتی وهمی است و حقیقتی ندارد.

نسخه های اوستا

میگویند نسخه ای که موبد تنسر گرد آورد، بفرمان شاهپور نقل شد و در آتشکده آذر گشسپ محفوظ ماند. شاهان ساسانی، گاه به گاه از موبدان بزرگ انجمن برپا میکردند، تا در جزئیات و برخی اختلاف بحث کنند و رای خود را بدهند، چنانچه نخستین بار در زمان اردشیر بابکان انجمنی برپا شد و موبدان پس از بحث و مشوره، آنچه رای دادند، پذیرفته شد. پس از آن اختلافی روی داد و در زمان شاهپور باز موبدان گرد آمدند و تصفیه نمودند و یار سیوم درشاهی شاهپور دوم انجمن شدند و موبد آذر مهر سپندان رئیس آن جلسه گشت و پس از مشوره نسخه قطعی اوست تصویب و پذیرفته شد و در آن انجمن اوستارا به بیست و یک نسك تقسیم کردند ولی از آن نسكها در بعضی مطالب تکرار شده بودند، آنچه در پرستش لازم بود پابنده ماند. آنچه تکرار شده یا چندان لازم نبود، به بی اعتنائی گذاشتند. از جمله نسكها که دست نخورده و كاملاً محفوظ مانده و وندیداد است، که مورد توجه موبدان بود.

پس از حمله عرب که رستاخیز فرهنگ آریائی ایران بود، مردم به عللی چند، به شتاب مسلمان شدند، نه موبدی زبر دست ماند و نه نسکها که چندان مورد نیاز نبودند و نه آتشکده‌های بزرگ که در آنها نسخه کامل وجود داشت.

ویدای هند و اوستای ایران

ویدا «Veda» بمفهوم دانش سرود هایی هستند از گفته رشی «Rishi» بمعنی دانشمند بزرگ و باستانترین منظومه زبان آریایی است که تا کنون محفوظ مانده و به ترتیب زیر هستند :-

۱- رگ ویدا - «دانش مقدس» مشتمل بر یک هزار و بیست و هشت سرود درده دفتر به پایان میرسد و در ادبیات هشت و یازده و دوازده سیلاب گفته شده ساده و دلپذیر است ولی بسبب قدامت نیازمند به شرح و تفسیر. سرودهایی که در ستایش ایزدان گفته شده‌اند و نشان دهنده فرهنگ آریای آن عصر هستند در دو بهر نسبتاً قدیمتر و جدیدتر تقسیم شده‌اند. سرود های قدیم را (چهند) (Chand) و جدید را منترا گویند. واژه منترا میان وید و اوستا مشترك است

۲ - ساما ویدا

۳ - یجور ویدا

۴ - اتروا ویدا

اوستا نیز به استثناء خورده اوستا، در چهار بهره به این ترتیب است.

۱ - یسنا - هفتاد و دو سرود که هفده سرود از آن گاتا یا نغمه نامیده شده‌اند.

۲ - یشت در نیایش ایزدان در ۲۱ پشت یا سرود

۳ - و سپه رته و Vispa rata vo یا و سپرد در ۲۴ و در برخی نسخه‌ها در -

۳۲۲۷۲۵

۴ - وی دو داتا (vi devodata) یا وندیداد در ۲۲ فر کرد.

گذشته براینها پنج نیایش (یعنی خورشید نیایش و ماه و مهر و اردوی سورا و آتش بهرام و پنج گاه و سی روزه بزرگ و سی روزه کوچک و آفرینگان چهار گانه و برخی - دعاها مختصر

یسنا Yasna

هفتاد و دو سرود یسنا نامیده میشوند و اکثر آنها به شعر گفته شده‌اند و قدیمترین نمونه شعر به زبان فارسی هستند. ردیف و قافیه ندارند و به آهنگ مخصوص و گمان می‌رود با افزای موسیقی خوانده می‌شدند. یسنا به زبان سنسکرت یجنا بمفهوم ستایش است و در نماز تلاوت

میشوند ۷۲ ها یا هایتی درسه بهره تقسیم میشوند به این ترتیب . -

۱ - « بهره‌ی نخستین ازها یایسنای يك تا بیست وهفت .

۲ - « دوم سرود های گاتا

۳ - « سیوم باقی مانده یسنا از آفرینش زمین و مأموریت زرتشت و مظاهر آسمانی و کبش مزدیسنی و نکوهش از دیویسنی و نکات عرفانی و معنوی دارند .

و شپارته و Visparatavo . به معنی همه رهبران در ۲۴ و رشیم به پایان میرسد و هروسپرد . پس از تلاوت یسنای معین تلاوت میشود مثلاً و سپرد دوم پس از یسنای يك وهشت و وسپرد پنجم یسنای چهاردهم . گویا وسپرد یا و شپارته و توضیح و تفسیر یسناست

یشت یسنای «Yashtay» بمفهوم نیایش مشتمل بر ۲۱ سرود به این ترتیب : -

۱ - یشت اهورمزد

۲ - یشت امشاسپندان

۳ - « اردی بهشت

۴ - « خرداد

۵ - « آبان

۶ - « خورشید

۷ - « ماه

۸ - « ستاره تشتربا

۹ - « گوش. در این یشت قهرمانان پیشین یعنی هاوشیانگها (هوشنگ یم جمشید،

ترای تاونه د فریدون ،

هوما «هوم» هوسروار کیخسرو و ستا سپاو گشتاسب و غیره

۱۰ - « مترا «مهر»

۱۱ - « سروش

۱۲ - « رشنو یا راست ترین راستی. ایزدیکه ترا زوی داد بدست دارد و اعمال بشر

را می سنجد

۱۳ - « فروشی در این یشت نیز نامهای قهرمانان ذکر شده اند . گوئی شاهنامه

مختصری هست .

۱۴ - « بهرام

- ۱۵ - ، رام
 ۱۶ - ، دین
 ۱۷ - ، پرندی و اشی - ایزد ثروت و خوش بختی
 ۱۸ - ، استاد یعنی راستی
 ۱۹ - ، زمیاد یا زم به معنی زمین
 ۲۰ - ، ستاره و ننت
 ۲۱ - ، دعای «اشم و هو»
 ۲۲ - ، صورت عمل که پس از مرگ مشاهده میشود ۲۴۲۳ آفرین شاه و ستاسپ و زرتشت که عبارت آن مسلسل نیست .

نمونه‌ای از مطالب و عبارات پشته‌ها

هوم یشت - هوما به زبان سنسکرت سوما نام ایزدی و نیز نام گیاهی که فشرده آنرا بنام هوما پس از عبادت مخصوص موبدان مینوشند در یسنای نهم بمفهوم ایزد و در یسنای دهم بمعنی گیاه نیز هوما یا هوم نام پهلوانی که ایزد درواسپ و اشی را می‌پرستید و به یاری آنها فرن رسیان (افراسیاب) را گرفتار کرد. در شاهنامه فردوسی هوم نام پارسایی است از نژاد فریدون که در کوهی به عبادت مشغول بود اتفاقاً ناله افراسیاب را شنید و به آواز ناله جای او را پیدا کرده ، گرفتار کرد. درهند سومامعبدی دارد بنام سومنات که سلطان محمود غزنوی آنرا خراب کرد و پس از استقلال هند از انگلیس هندیها تعمیرش کردند. در هوم یشت نام چند تن از قهرمانان ذکر شده چون فریدون و جمشید و گرشاسب و از دشمنان ایران ازی دهاک (ضحاك) در شاهنامه میگوید که فریدون ضحاك را گرفتار کرد و در قله دماوند زندانی نمود او در آنجاست و در آخر زمان رها میشود و بدست گرشاسب به قتل میرسد ولی در هوم یشت او بدست فریدون کشته میشود و قیافه او بیشتر به نیمه انسان و حیوان است که مانند آن پیکرهای عجیب که از سنگ تراشیده‌اند در خرابه تخت جمشید دیده میشوند ازی دهاک در هوم یشت چنین ذکر شده :-

ازدهاك او كه دارنده سه آرواره و سه سر و شش چشم و یكهزار فریب «هنر» بسیار نیرومند ، اهریمنی، دروغ ، دشمن جانداران ، بی‌ایمان ، ساخته از اهریمن ، توانا ترین دروغ در گیتی تنی برای تباہ کردن گیتی اشائی .
 سروش یشت - سروش از ریشه «سرو» بمعنی شنیدن ، در اوستا مقام بسیار ارجمند دارد . او

نگهبان روانهاست و آدمزاد را از آسیب اهریمنان حفظ میکند تا سه روز پس از مرگ روان در حفظ اوست و بنابراین در تدفین میت سروش یشت خوانده میشود ، سروش به همراهی ایزد مهرسزا و پاداش دهنده ، عمل بشر است به بیدار کننده یعنی خروس پارس دهنده سگ علاقه دارد در بندش از او توصیف شده این یشت با این عبارت آغاز میشود : -

و سروش پاك و زیبا و پیروز و فراز آورنده کامرانی و نيك نیکبها نماز میبریم او که نخستین پرستنده اهورمزدا و نیز ماشا سپندان پاك و گستراننده برسم رنگهدانده و آفریننده و سازنده جانداران و آفرینش است .

و وش یشت - بنابراین مزدیسنی بشر مرکب است از : -

۱ - اهو «جان» که تن را گرم و زنده نگه میدارد .

۲ - دای نا (Daena) جان یا آئینه عقل .

۳ - بود (Baodha) عقل یا نیروی تمیز .

۴ - روان (Urvan) .

۵ - فروشی (Frevshi) که باطن همه ظاهراست ، چیزی نیست که فروشی او نباشد.

حتی اهورمزدا فروشی خود را دارد. روانها از سرچشمه فروشها هستند. تن میبرد ولی فروشی پاینده هست. و فروشی یشت روان نیکان ذکر شده اند گویا به خواندن این یشت احساس میکنیم که نیکی جاوید هست و گذشتگان حیاتی دارند - این یشت طولانی است و به عبارت زیر آغاز میشود : -

« ما تجلیل میکنیم و میخوانیم و ستایش میکنیم از فروشی قهرمانان پاك بزرگوار چه از خانواده و چه از ده و چه از استان و چه از کشور و آغاز میکنیم از فروشی اهورمزدا بسیار توانا و با جلال .

مهریشت - مهریامترا ، ایزد محبوب آریا او ایزد راستی و پیمان و روشنائی بهشتی و درهند یکی از سه ایزدان بزرگ است؛ از دو دیگری بنام و رونه و دیگری بنام آریا من است ، آنها را آدت یا (aditya) نازاد مینامند و رونه از ریشه «Vr» بمعنی پوشش ایزد تاریکی شب و مترا ایزد روشنائی روز است و در اصل یگانه و پدر آسمان هستند به همین مفهوم دریونان زئوس و در روم جوپیتر بود در ایران بجای و رونه اهورا گرفته شد چنین است عبادت مهریشت : -

مترا در همه کشور به بدسگال و دروغ مرگ می آورد به ویژه به به دنیان

صد بار فزونتر از بدان ای اسپتاما ! بیجان را مشکن نه تنها از بهدینان بلکه از بد دینان (دیویسنی) زیرا مترا به پیمان شکن چه از بهدینان باشد با بددینان فرقی نمیکذارد مترا گرز به دست دارد، گرز صد خار و چون بر دشمن میتازد آنها فرو میریزند از جلوی او گرز او که مانند زر است از فلز زرد رنگ ، بسیار سخت ساخته شده است و محکم ترین همه افزار است و مترا در رزم پیروزترین است .

اناهیتا (اردوی سورا) یشث - اردوی بمفهوم مرطوب - حاصلخیز و به زبان سنسکرت هم مانند او سرس وتی Sarasvati هست به معنی رودیکه استخر های بسیار دارد و به فارسی هره هوایتی خوانده میشود - واژه «سورا» بمعنی توانا و اناهیتا بی عیب - بی نقص ایزدی است که آبادی و فراوانی به گیتی می آورد زایمان زنان را آسان میکند و شیرپستان آنها را می افزاید . عبارت این یشث از پرسش و پاسخ اهور مزدا و زرتشت آغاز میشود .
نمونه عبارت :

اهورمزدا گفت به زرتشت اسپتاما ، مرا و اورا که اردوی سورا باشد پیرست او که سزاوار پرستش است از همه جهان تنی و او که زایمان زنان را آسان میکند و او که به همه زنان شیر می آورد و بنابر نیازمند فصل و سال بهرام تا وهرام یشث - این واژه در اوستا ورتراغمه گفته شده که به گذشت روزها و رهران و ورهram و در آخر بصورت بهرام درآمد ارمنیها و گرجیها آنها و هکن و ویکن و غیره میخوانند در سنسکرت ورتراهن گفته شده و یکی از القاب اندرا ایزد آسمان و باران است - ایزدی است به خیال بسیار نیرومند وقوی هیکل و جنگی و خوش خوراك و ماجراجو و میتوان گفت میان ایزدان آریائی او رستم شاهنامه هست یا اینکه رستم شاهنامه در اصل بهرام است که قهرمان ملی ایران شده و به ده شکل به این ترتیب در می آید : -

باد - گاو نر - اسپ - شتر - خوك - جوان زیبا - باز - قوچ - آهوی نر - مرد و البته این نامها اشاره هایی هستند . که توضیح آنها دشوار است و اینها در هند ده گانه اوتار (یاهبوط) ایزد و شنوست ولی در اشکال اندك اختلاف هست - مانند سیمرخ شاهنامه ، ایزد بهرام پرهای پرتأثیر دارد .

پرستش یعنی ستایش و قبول احسان و خوبیهائیکه از یزدان یعنی نیرو های طبیعت و آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان به بشر میرسد و بدون آنها بشر وجود ندارد

وی یو داتا یا ونډیداد

بمعنی آئین بر علیه دیوان - تسک نوزدهم اوستاست؛ که بی کم و زیاد در دست داریم در ۲۲ فصل یا پراگرد به پایان میرسد. در پراگرد نخستین کشورهای آریای انمصر ذکر شده اند در پراگرد دوم از توفان برف و باره جمشید ذکر شده که مخصوص به ایران است زیرا توفانی که دیگر ملل به آن اشاره کرده اند توفان آب است و نډیداد به نشر گفته شده و نشر آن نسبت به دیگر بهره های اوستا سلیس و روان است جمله ها واضح و منظم و مرتب و مانند دیگر بهره های اوستا پراکنده و بی نظم نیستند قهرمان پراگرد دوم یماخشیتا یا جمشید است که در ویدا نیز از او ذکر شده رود معروف هند (جمنا) بنام او گذارده شده . حرف ی- در سنسکرت واوستا در برخی الفاظ به ج مبدل میشود چون یم جم با یوان به جوان یا یوبه جو آغاز توفان برف چنین است :-

زرتشت از اهورمزدا می پرسد ، کدام میرنده پیش از من با شما سخن نموده و اهورمزدا در پاسخ میفرماید و (یما) پور وی ونوت بود ، به او گفتم ، آئین مرا پر دا در نوع خود را از آن آگاه کن یما گفت که من توانائی این خدمت را ندارم پس اهورمزدا فرمود جهان تن و آفریدگان مرا خدمت کن یما فرمان اهورمزدا را پذیرفت پس اهورمزدا انگشتر که نشان شاهی و خنجر که علامت چیرگی است به او داد و او را به شاهی برانگیخت و یما زمان سیصد سال بداد و آبادی جهان کوشید آدمزاد و چار پایان و دیگر پرندگان افزون شدند و زمین آریا بر آنها تنگ شد پس بما رو به سوی جنوب رفت که رو به خورشید است و بر زمین به انگشتر فشار آورد و با خنجر سوراخ کرد و گفت ای اسپندارمذ ! خودت را گسترش ده و زمین به یک ثلث گسترش یافت و سیصد سال دیگر به آرام و آسایش در گذشتند و آدمی زادگان افزون شدند و باز زمین برای آنان تنگ شد و بار دیگر یما رو به خورشید گام فراتر نهاد و به انگشتر بر زمین فشار آورد و به خنجر سوراخ کرد و یک بهره دیگر گسترش یافت و مردم آسوده شدند و سیصد سال به راحت گذراندند و باز بسبب بسیار شدن آنها و کمی جا بار سیوم روبه دشن یعنی جنوب رفت و زمین جا داد و به این ترتیب در نهصد سال زمین آریا سه برابر فراختر شد . از این داستان میتوان گفت که پیش رفت آریائیا از شمال رو به جنوب به تأنی بود. پراگرد سیوم - میفرماید. زمین از پنج مکان خوشنود است اولانمازگاه دوم منزلی که صاحبانش به موبد و خانواده او جا میدهند سیوم زمین کشت چهارم جائیکه جانوران زنده بار بسیار هستند پنجم چراگاه و زمین پراز گیاه و آب و از پنج مکان ناخوش

میگردد یکی گرد نه کوه دوم جائیکه انسان و سگ را دفن کنند سیوم دخمه چهارم جای بد دینان که پیروان اهریمن باشند پنجم ریگستان و جائیکه زمین کشت نباشد و مردم در سختی و تنگی زندگی کنند دیگر از و ظایف بردن میت به دخمه ذکر شده پراگرد چهارم آئین پیمان بندی و جرایم پراگرد پنجم دستور برای پاك شدن از پلیدیها است پراگرد دوازده تا پانزده تربیت و نگه داشت سگ و دیگر حیوانها پراگرد ۱۶ در ماهانه زنان .

پراگرد ۱۷ . در چیدن موی سر و ناخن گرفتن

پراگرد ۱۸ - در توصیف خروس و برخی جرایم و موبدان شایسته و ناشایسته

پراگرد ۱۹ - در وسوسه اهریمن به زرتشت و ناکامیابی او

پراگرد ۲۰ - داستان نزیتا و دعا برای دور شدن بیماری (نزیتایا ترای تاونا پزشك

عصر باستانی است) .

پراگرد ۲۱ - در ستایش گاو و باران و آب و ماه .

پراگرد ۲۲ - در دعای دفع بیماریها که اهریمن علت آنهاست .

گذشته بر این دعاها مختصر و جمله هائی که به لهجه اوستائی هستند که در نوشته پهلوی

می یابیم و به نثر و شعر آمیخته نوشته شده اند .

صفات ایزدی یا مظاهر در اوستا و ویدا -

بنابر عقیده ایرانیان و هندوان باستان ذات ایزدی فوق ادراک بشر است ولی میتوانیم برترین آرزوهای خود را بنام صفات او به ذهن درآورده به او نزدیک شوم یا نزدیک کنیم و آن آرزوها از این قرار هستند :-

۱ - حیات بدون نقص

۲ - آگاهی یا عقل ،

۳ - اراده یا نیرو ،

و از این سه صفات خداوند یا برترین آرزوی ما ، خداوند یگانه در ذهن ما مجسم میشود حکماء و عرفای اسلام این سه صفات را تعینات نامیده اند. تعین اول احدیت یا یگانه محض و دوم وحدت یا علم کل و سیوم واحدیت یا نفس کل و شعرای متصوفه اول را حسن و معشوق و دوم را وحدت عشق و سیوم را عاشق گفته اند اگر جدا بگیریم سه گانه و اگر به يك مفهوم فرض بکنیم یگانه میشود در دعای اهنوورو سرودهای گاتا بجای سه گانه ، چهار گانه یگانه میشود به ترتیب :-

۱ - اهورمزدا ذات

۲ - اشا نفس کل

۳ - وهمنه عقل کل

۴ - خستراویریا اراده یا مشیت ایزدی و علاوه هر صنعتی يك متمم خود دارد و اصل صفت به تذکیر متمم یا امتداد آن به تانیث گفته میشود به این ترتیب :

۱ - اشا متمم آن هرووات (به تانیث)

۲ - وهمنه ، امرتات ،

۳ - خستراویریا متمم سپنتا آرمایتی به (تانیث)

و دانشمندان هند سه گانه را به نوع دیگری گانه دانسته اند . از این قرار :-

۱ - برهما - آفریننده همسر یا متمم سرسوتی Sarasvati در تصویر خیالی بانویی

بسیار زیبا برپاره سنگ ، کنارچوئی زیر سایه درخت شاداب نشسته و پهلوی او طاوسی ایستاده

بدست او ساز معروف وینا (Vina) است

۲ - شیوا . یا طبیعت - آورنده وفنا کننده موجودات همسراو یاربئی (کوهستانی) بانوئی زیبا و گاهی، به صورت هیبت ناک بنام درگا وکالی .

۳ - وشنو - حیات - بالیدگی - کمال خلقت ، همسراوینام لکشمی ، بانوئی زیبابرگل نیلوفر نشسته و از دریای بیکرانه جهان تن پدید شده ایزد بانوی خوش بختی و شادی و موسیقی ، به زبان های اروپائی و یتوس و نظیر او در ایران اناهیتا یا ناهید است .

برخی از ویداشناسان کوشیده اند که عصر ویدا را باستان تر از باستانترین بهره اوستا یعنی گاتا نشان دهند و گفته اند که آموزش گاتا از هند گرفته شده و یکی از دلایل این ادعا هم مانند بودن زبان است ولی هم زبانی ، دلیل هم فکری نمیشود ، آموزش گاتا انقلابی هست بر کیش باستان تر که دیوینی نامیده شده ولی اگر بگویند که سرود گویان دیوینی با سرود گویان ویدائی هم اندیشه بودند صحیح تر است آموزش گاتا کاملاً مستقل از آموزش ویدائی هست هدف زرتشت و سرود گویان ویدا ممکن است یکسان باشد ولی نوع رسیدن به آن هدف . یقیناً جدا گانه هست هر دانشمندی به اقتضای استعداد ذاتی و وضعیت محیط و جامعه . افکار خود را ، آشکار کرده . در ویدا مادیت فزونتر و در گاتا معنویت بیشتر است .

۲ - شعر در هند و ایران باستان -

مانند دیگر ملل معاصر بر اساس هجا یا سیلاب بود . در زبان سنسکرت از قواعد عروض باستانی گفته شده ولی در ایران باستان نه دستور زبان داریم و نه عروض و بنابراین اشعار گاتائی را از روی بحر سنسکرت و وید باید تقطیع کرد از جمله :

۱ - بحر گایتری هر مصرع در ۸ سیلاب

۲ - بحر ترشوب هر مصرع را یازده سیلاب

۳ - جاکتی (Jagati) هر مصرع در دوازده سیلاب

۳ - سرودهای گاتا و دیگر بهره های اوستا -

در عمق فکر و معنویت سرودهای گاتا ، مقام نخستین را دارند . در پسانهای دیگر فکر نسبتاً تنزل کرده و در خورده اوستا ایزدان باستانی و عصر دیوینی ستوده شده اند و در وندیداد از سبک عبارت و لهجه و مطالب چنان مفهوم میشود که بهره ای از آن بسیار باستانی و بهره دیگر نسبتاً جدیدتر و در آخر به عصر ساسانی و در نفوذ غیر آریائی میرسد . در زمان ساسانیها اگر چه دین مزدیسنی از نو انتشار یافت و دین رسمی ایرانیان گشت

ولی موبدان به‌ویژه مردم عموماً از زبان وافکار گاتائی ناآشنا شده بودند و دستور زبان هم تغییر یافته و عبارت سنگ نوشت عصر هخامنشیان باستانی گشته بود .

بنابر مینوک خرد (فصل ۵۹) موبدان در اواخر عصر ساسانی به بازرگانی میپرداختند و به دنیا ولذایند آن دل بستگی داشتند خسرو پرویز به داناترین موبدان وقت فرمان داد که بر اوستا تفسیر نو بنویسد و معلوم نشده که او نوشته یا نه نوشته .

و باستانترین و مهم‌ترین نامه در این موضوع نامه‌ایست بنام پنگله چهندس ساستره Pingala chandas Sastra که دانشمندی بنام پنگله نوشته و چندین نامه - نوشته شده‌اند از جمله دراگنی پرانا به تفصیل از عروض پرداخته .

زبان شناسان اروپا و آسیا =

در قرن شانزدهم و بعد دریا نوردان و بازرگانان به امید ثروت مند شدن به ممالک خاور بویژه هند روی آوردند . میان آنها دانشجویان هم بودند ، که ضمن سیاحت میخواستند از فرهنگ مشرق زمین آگاه شوند . از اینها برخی بزبان سنسکرت متوجه شدند و دریافتند که سرودهای ویدای هند آسانترین گفته آریائی است بنابراین به ترجمه آن کوشیدند و از خوش بختی آنها فرهنگ و دستور زبان و عروض آن درهند نوشته شده بود .

مهم ترین عروض باستان بزبان سنسکرت بنگله چیندس (شاستره) نام دارد نویسنده آن شخصی بنام چندس بود این کتاب در هشت دفتر به پایان میرسد و هر گاه زبان شناسان از ویداهای به اندازه ای آگاه شدند برخی بزبان اوستا متوجه شدند ولی متأسفانه زبان اوستا نه دستور زبان داشت و نه عروض . بنابراین مترجمین اوستا به کمک دستور عروض ویدائی بهره ای از اوستا را ترجمه کردند و البته هر کدام از آنها استعداد مخصوص در زبان شناسی داشت و به اندازه آگاهی بنا بر سلیقه خود ترجمه کرده یکی به دستور زبان بیشتر اهمیت داده و دیگری روایت های دینی و ترجمه پهلوی را پسندیده و سیومی به ریشه الفاظ مقید شده .

ولی مشکلات زبانی هم چنانکه بودند که هستند و در ترجمه دوتن از مترجمین اتفاق کامل ندارند و اخیراً موبدان پارسی درهند از ایران شناسان اروپا پیروی کرده اند و از میان چنین دانشمندان از آنانکه نگارنده از آثارشان استفاده نموده آقایان زیر هستند :

(۱) شادروان سهراب جمشید بلسارا - دانشمندی بود ، خوش عقیده ، متدین میخواست عظمت فکر گاتائی به هیچ وجه کاسته نشود .

(۲) شادروان بهرام گور انکلساریا - استاد زبان پهلوی و تکیه او در ترجمه بیشتر بر ترجمه ایست که بزبان پهلوی شده .

(۳) آقای پونیگر - استاد زبان اوستائی و مدیر کتابخانه ، شخص متدین .

(۴) شادروان دکتر ایرج تارا پور و الا زبان شناس که نه زبان را به خوبی میدانست

بویژه سنسکرت و اوستائی و پهلوی ،

(۵) شادروان رستم دابر - استاد زبان پهلوی .

مترجمین قدیم در ایران

متأسفانه در صورتیکه وییگانگان و دانشمندان اروپا زحمت ها کشیدند و طلسم زبان اوستائی و هخامنشی را برای ما بگشودند در خود ایران کسی پیدا نشد که توجهی به دانش و فلسفه باستانی ایران بدهد بلکه اگر در کتابی مانند شاهنامه اشاره ای از زرتشت شده بوده آنرا تغییر دادند . مثلاً : - در شاهنامه میفرماید : -

کنون نوشود در جهان داوری	چه موسی بیاید به پیغمبری
پدید آید آن کس ز خاور زمین	نگر تانباشی ابا او به کین
بدو بگرو آن دین یزدان بود	نگه کن زسرتاچه پیمان بود

ولی مصرع دوم بیت اول اشعار فوق را چنین نیز میتوان خواند . -

چه زرتشت آید به پیغمبری

و همین باید درست باشد زیرا که موسی در خاور زمین نبود و هیچ ارتباطی در عصر منوچهر با ایران نداشت و با احتمال کلی شخص متعصبی بود کسی که نمی توانست نام پیغمبر ایران را به این صورت در شاهنامه بخواند .

بهره های سرودهای گاتا

سرودهای گاتا در چند بند گفته شده اند و هر بندی چهار یا پنج فرد دارد بند را بزبان اوستائی وچس تشیه *vachastashday* و هر بندی به چند افسمن *afsmen* یا مصرع و هر افسمن به واژه و واژه دوازه به سیلاب تقسیم میشود .

از طولانی ترین سرودها که در بیست دو وچس تشیه گفته شده اند ، یسنای ۳۱ و یسنای ۵۱ میباشد .

و هفده سرود گاتا در پنج بهره منقسم شده اند به این ترتیب : -

(۱) اهونه وایتی (*Ahunavaiti*) بنام دعای اهونه و رباید مخصوص به اهور مزدا

باشد .

(۱) سرود شماره ۴۸ د ۱۱ وچس تشنه و ۴۸ سیلاب .

د ۱۱ د ۲۹

د ۱۱ د ۳۰

د ۲۲ د ۳۱

د ۱۶ د ۳۲

د ۱۴ د ۳۳

د ۱۵ د ۳۴

۱۰۰

(۱) اشته وایتی (ushta vaiti) هروچس تشنه درپنج افسمن که یازده سیلاب دارد و درنگ درسیلاب ۷ و ۴ هست بنام اشا (یکی از القاب اشا اشتاهست) .

کاتا ۴۳ ۱۶

۲۰ ۴۴

۱۱ ۴۵

۱۹ ۴۶

۶۶

بهره سیوم بنام سپنتاماین یو (یاوهومنه) هروچس تشنه چهار افسمن دارد و هرافسمن یازده سیلاب است و درنگ درسیلاب چهار و هفت میشود .

کاتا - (۱) ۴۷ ۶ وچس تشنه

د ۱۲ ۴۸ (۲)

د ۱۲ ۴۹ (۳)

د ۱۱ ۵۰ (۴)

۴۱

بهره چهارم بنام وهوخشتره (یاخشتره وایریو هروچس تشنه درسه افسمن و هرافسمن در چهارده سیلاب درنگ درسیلاب ۷ و ۷ .

کاتا ۵۱ ۲۲ وچس تشنه .

بهره پنجم بنام وهشتاشتی (یاسپاس به حضور اهورمزدا) هروچس تشنه در چهار افسمن و افسمن کوتاه و بزرگ گفته شده اند .

کاتا ۵۳ ۹ وچس تشنه

باضافه چهار ادعیه دیگر مقدس باید افزود که در اوقات معین خوانده میشوند
یکی ایریماشیو ودوم اهنوور وسیم اشم وهو و چهارم ینهییه ها تام .

دوای ایریماشیو

گاتا - یسنای ۵۴ . تکمیل فرموده گاتا ۵۳ هست ایریما نام ایزد تندرستی
ونیز مفهوم دوست از دعاهائی هست که در مراسم کدخدائی خوانده میشوند وبه انواع معانی
ترجمه شده است میفرماید :

«ایریما بسیار گرامی ! (در این جشن) شادی بسوی جوانان ودوشیزه گان زرتشتی
بیائید واهورمزدا را خوش کنید او که با وجدان است پاداش گران بها می یابد از اشا خواستار
برای خوش بختی (آنکه) آرزوی (همه) هست ودر علم اهورا مزدا (وجود دارد)
بما میدمد .

برای تفصیل رجوع شود (از نوشته دکتر ایرج تارا پور والاد در تألیفش بنام

(Selections from Avesta first series.

دعای اهتزاز یا هونه ویریه

مقدس‌ترین دعائی است که زرتشتی باید همه روز بخواند و گرچه عبارت و الفاظ آن پیچیده نیستند ولی جمله بندی نوعی است که عبارت را مرموز کرده و بگفته شادروان دکتر ایرج تارا پووالا از پنجاه ترجمه دو ترجمه پیدا نمیشوند که کاملاً یکسان باشند هر مترجم به ذوق و سلیقه و استعداد خود ترجمه کرده است .

زبان این دعا گاتائی بسیار باستان است و به اندازه‌ای مقدس شمرده شده که دریسای نوزده شرح و توضیح آن نموده و البته شرحی است که شرح طلب است خواننده خواه معنی آن بداند یا طوطی وار بخواند بسبب عقیده ای که به آن دارد در تحت تاثیر واقع می‌شود .
درسه فرد خوانده میشود و میتوان هر فردی را دو قسمت کرد سه فرد آن بیست و یک کلمه و چهل و هشت سیلاب دارد به این ترتیب : -

^{۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶}
 ya thā a hū va i yō / a thā ra tush a shāt chēt rachā
^{۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲}
 van kēush dāz dā mān āng hō / sh yāo thā nā nēm an kesh māgdā
^{۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸}
 khshā th nēm chā ā hūmāi ā / yim drīgū byō dādāt vāskāi em

ترجمه :

- ۱ - چنانچه خداوند جان بر گزیده (تواناست) هم چنان آموزنده روان، از اشابه بخشش و هومن .
- ۲ - برای اعمالی که برای مزدای آفریننده جانها بجا آورده میشوند .
- ۳ - خشن اهورا (میشوند) براو هست که بینوایان را شبانی یعنی دستگیری و یاری کند .

مقصود : -

چنانکه اهورا بر میگزینی باید در تورا برگزینی .
یا بگوئیم :

چنانکه درستی جان تن لازم است هم چنان پاکی روان ضروری است .
(و این ممکن است در صورتیکه نگه داشتن تن و پاکی روان به اشاره) اشا باشد و دانستن اشاره اشا) به وسیله بخشش و هومن (یعنی عقل خداداد است) تا اعمال، جان مزدائی یا بند و در آنها نیروی اهورائی پدید گردد .

وهرگاه کسی به آن مقام عالی برسد باید از آنانکه هنوز به آن پایه نه رسیده‌اند شیانی کند یعنی دستگیری نماید .

توانگری در آموزش زرتشت بمفهوم توانگری روانی است و گرچه توانگری و دارائی روانی بمدوح و خوب است ولی دارائی مادی و چه دارائی هنر و دانش و سیرت همه اینها یایکی از اینها چون شخص سعادت‌مند ییابد باید از آنانکه نیازمند به آن باشند دستگیری و یاری نماید .

دارائی بمفهوم اجتماع کنونی ثروت مادی است بنابراین در آن خود غرضی و خودخواهی و سخت دلی و بی اعتنائی است ولی در دارائی که زرتشت اشاره میفرماید از خود گذشتگی و شفقت و همدردی است .

نگارنده این دعا را گرچه شاعر نیستم و از شعر و سخن بهره ندارم مفهوم این را به شعر ترجمه کردم و در مجله ایران لیگ بمبئی شماره جنوری - اپریل ۱۹۳۸ به طبع رسید و هم چنین برخی دیگر از نویسندگان آنرا نقل کرده‌اند و اینک در اینجا نیز نقل میشود :

زیستن آنگاه بی آهو بود	که یتا رتوش د اتا آهو ، بود
این چنین فرمود زرتشت بهین	که «آهو» را باد رتو ، کن توقرین
چون «آهو» تن را پرستاری کند	آن «رتو» از جان نگهداری کند
حسن جان در تن و تن از جان به بین	همچو گوهر که شود زیب نکین
«ویریه» یعنی گزینی رهنما	بهر هردو آنچه فرموده اشا
رشته دستور او در گردنت	افکن ورو آن رهی که گویدت
آن رهی که ره برد سوی خدا	و آن پدید آید به هر کس از اشا
آن اشا که هست راز زندگی	نفس کل او را ز جان کن بندگی

وهرگاه اعمال اشائی و به اشاره‌های طبیعت باشند به او بخشش و هومن که وجدان پاک و عقل او رمزدی باشد میرسد و نه هیوش دزده مننگه پس بخوان از مننگه (ma nangha) عقل کل را نیک دان .

Van he ush dazda manangha

تو اشادا با مننگه وصل کن	پس شیوتن را بر این دو اصل کن
کارها یعنی شیوتن‌های ما	ایزدی چون شد دهد نیرو بما

an he ush

ان هويوش ۱ مزدای باشد بعد از آن زندگی گردد ترا چون ایزدان
 زیستن چون ایزدی باشد ترا پس توانائی ز حق گردد عطا
 هر تنی را يك روانی میشود هر برون را يك درونی میشود
 چیز هست و چیز را جانی بود لفظ هست و لفظ را معنی بود
 لفظ كوچك ليك معنی يك جهان «چون خشترم» بحر معنی بیکران

و هر گاه جوینده حقیقت سعادت سرمدی یافت و سزاوار برکت و بخشش ایزدی گشت
 اهورمزد به او خشترم یعنی نیروی روانی عطا میفرماید :

این چنین قدرت خشترم چابدان پس خشترم چا «اهورا» رابخوان
 قدرت حق چون به بنده شد مزید راز حق را میشود محرم شدید
 قدرت ایزد نه بهر هر خسی است او که دارد دین و دنیا را شهی است
 آب رودی چون به چشمه شد قرین نیروی جریان هزاران چند بین
 جزو چون متصل شد سوی کل تو به بینی خارا همسایه گل
 گر توانائی تو بینا میشود پس بر از روح و تن دانا شوی

و هر گاه خشترم یعنی نیروی ایزدی را یافت و از جهان تن در گذشته به جهان روان
 پیوست از آن آنکه در دانش و هنر و فرهنگ و دارائی نسبت به او در پایه کمتر و پست تر واقع
 شده اند و بینوا میباشند باید دستگیری کند و شبان و رهنمای آنان گردد .

همچو دانشمند و ستارم ۲ بود رهنمای «وسپ» ۳ نادانان شود
 «ام ددت در گویو» انجام شد از جهان اورد - و خوشی فرجام شد
 خالص و کامل بگردد سوی ما نیست حق لیکن سوی حق رهنما
 واژه «در گویو» در باستان هست درویش ليك درویش بهرجان
 او فقیر و افتخارش فقر او هر کجا حق یافت گردد روبهرو
 روبهروی حق در آویزان شود در «رتو» و در «اهو» میزان شود
 این دو دریا شور و شیرین بیکمان آن یکی تن باشد و این يك روان
 زان یکی تو این یکی را نیک دان هست برزخ بینهم لایبغیان
 بس «ددت» یعنی دهنده جان بود هر که جان را خواست او جانان شود
 معنی جان هست راز زندگی که توان یابی تو آن از بندگی

آن «نفخت فيه من روحی» بود	جان عادی نیست آن روحی بود
شرح «اهنوور» نمودم این چنین	یک جهان روح را در آن یهین
این دعا که بس عظیم الشأن بود	اول و آخر همه عرفان بود
شرح آنرا دیگران هم کرده اند	برقیاسی یک دهی پیموده اند
لیک این شرحی که من بنموده ام	بحر را در کوزه گنجانیده ام
اندرین بحر معانی غوطه زن	لؤلؤ و مرجان درآور زین سخن
فلسفی زین حقیقت پی برد	اهل دل هم سوی دلبر ره برد
گر بخوانی و بسنجی روز و شب	پس دلت روشن شود از نور رب

په این ترتیب ایدیال وهدف در آموزش زرتشت :

اولا زندگی اشائی به رهنمائی و هومن یعنی زندگی طبیعی و بانظم و دانش

دوم بجا آوردن کار بنابر مشیت اهورمزد

سوم سکون و نیرو و امنیت

چهارم شبانی یعنی رهنمائی و دستگیری از دیگر افراد جامعه. زرتشتی بر کمر رشته ای دارد که کستی مینامند و آن دو گره در جلو و دو گره به عقب دارد و هنگام خواندن دعای نماز گره ها را میکشایند و می بندند از جمله در خواندن دعای اهنوور چون کلمه شیوتنا نام (اعمال) بر میگویند گره را می بندند اشاره به این است که دنیا جای عمل است و عمل باند محض فرمان و خوشنودی اهورمزد بجا آورده شود .

دعای دوم - «اسپم وهو» .

در «توصیف اشا باناموس طبیعت و نفس کل میفرماید :

**Ashem vohu vahistem asti, ushta asti ushtm ahmai
hyat ashai vahishtai ashem**

یعنی بهترین خوبی اشا هست (و تنها از او) روشنی (خورسندی) است (و چنین روشنائی برای او هست که اشائی (یعنی نیک است) (وزندگی او) برای برترین اشاست (یعنی نیکی را محض نیکی اختیار میکند) .

نگارنده به شعر چنین در آورده :

بهترین بهی اشا باشد خوشترین خوشی اشا باشد

او که جوینده چنین شادی است دست او دامن اشا باشد

دعای سوم بنام «کم نه مزدا» از قطعه ۶ یسنای ۴۴ و قطعه ۷ از یسنای ۵۶ و از وندیداد

وبهره آخر از سروش باز ترکیب شده و این دعا هنگام بستن کستی و نیز اوقات دیگر خوانده میشود .

(بهره اول)

Kem na mazda mavaite payum dadao hyat ma dregva
didareshbata aenanhe anyem thwahmat athras-cha manan-
has cha/yaya shyaothenaish ashem thraosta ahura cam
moi dastvam daenayai fra-vaocha

یسنای ۴۶ -

یعنی : - که را ای مزدا بر شخصی مانند من حمایت کننده تعیین کرده ای
زمانیکه ناراستان آماده شده اند که مرا آزار رسانند
به جز آتش (مقدس) تو و وهومن
(تنها) از فعالیت این دو ای اهورا ! آئین (ایزدی) اشائی تکمیل خواهد شد
و این دستور (مقدس) را برای (تسکین) باطن من آشکار کن .

بهره دوم : -

Ke verethemja thwa poi sengha yoi henti

یعنی (او) که خواهد بود پیروز برورتره «اهریمن» به یاری سخنان تو که چون سپر
هستند .

آشکار دانای بخشنده روان که پیشوا گردد بر من پدید کن پس به او سروش و وهومن
نزدیک گردند .

و آنگاه ای مزدا هر که باشد او خواهد بود که تو او را دوست میداری .

بهره سوم از و ندید اد گرفته شده که به نشر است و در آخر فردی از یسنای ۴۹ قطعه
ده افزوده شده

مفهوم دو قطعه یسنای ۴۴ و ۴۶ را چنین به شعر درآوردم -

کیست مزدا که کند یاری بمن	وارهاند از دروغ اهرمن
مادرگوا ۱ که کنون ناراستی	کرده بیچاره مرا از هر سوئی
نیست جز تو آذر و وهمن بما	دستگیر و چاره ساز و رهنما
ده تو آن دانش که باشد ایزدی	تاکنم من پاک دنیا از بدی

Madregva - ۱

هست پیروز اورمزد مهربان	بر (ورتره) پیشوای ناکسان
سنگه ۲ یعنی واژه‌های ایزدی	شد سپر مارا ز هر گونه بدی
آن رتو که گفته‌اش بخشد روان	کن پدید اورا توای جان جهان
ات‌هوئی ۳ نزدیک ما گردد سروش	هم وهومن که فزاید عقل وهوش

دعای چهارم بنام دین‌هوهاتام : -

ازان مردان و زنان که نمازشان بوسیله اشا (یعنی راستی و درستی) به اهورمزدا

میرسد .

ما به چنین (نیکان) نماز میبریم .

اوکه مزدا از اشا آگه شود

زن بود یا مرد ما با صد نیاز

از ته دل میبریم اورا نماز

در دعای اهنوور چهار نام ذکر شده‌اند اولاً اهورمزدا (۲) اشا (۳) وهومنه (۴) خستر (ویریا) اینها اساس دین زرتشتی و سرودهای گاتا تفصیل مفهوم این نام‌هاست سرود وهشتااشتی در سپاس از کامیابی تبلیغ کیش زرتشتی است سرودهای گاتا در نماز به این سبب باید خوانده بشوند که فرموده خود زرتشت هستند یا احتمالاً یکی دوسرود از جانشینان ایشان است و دیگر بادعای اهنوور کاملاً موافق هستند گویا سرودهای گاتا تفصیل دعای اهنوور و اهنوور اختصار سرودهای گاتا است . پیش از خواندن سرود گاتائی ، دعای زیر که به نشر موزون گفته شده میخوانند میفرماید : -

لندیشه وسخن وکار زرتشت پاك وپر از سعادت است .

(امیدواریم) این گاتاها را امشاسپندان به‌پذیرند

نماز می‌بریم بشما ای گاتا‌های پاك

خلاصه سرود شماره ۲۹ (اهو ناوا بینی)

ملهم شدگان نوشته مقدس دینی بنابر اقتضای محیط و وضعیت جامعه که در آن زندگی میکردند الفاظ مخصوص استعمال کرده اند که با محیط مناسب و موزون بود مثلاً زمین را درویدا و اوستا به گاو تشبیه کرده اند و امنیت دهنده و رهبر جامعه را به شبان و این الفاظ را البته بمفهوم استعاره باید گرفت سرود ۲۹ گاتا تمثیل است یا به سبک نمایش نامه هست ولی نمایش نیست زیرا که به قصد نمایش نامه گفته نشده و در حسن بیان بی نظیر است .

خشمای بی یا گه یوش اروا گر زدا بشما روان گاو مینالد (و میگوید)
که مای ماتوارزانم که ما تشت برای چه مارا آفریدید که مراسخت
آما آیشمو هز ش چا رمه برمن از همه سو خشم و تباهی و سستم
آهی شایا در ش چا تهوش چا و آزار و کینه (تاخته زندگی را دشوار کرده)
نهات مه ای و استا مش مت ان به و جز شما کسی دیگر نیست که از من نگه داری کند
اتا مه ای ساستا هو و استریا پس برای این شبان خوب برگزینید
سرود ۲۹ در یازده و چس تشته (بند) گفته شده در بندهای دیگر اهوره زدا از اشا می پرسد
که در نظر او چه کسی برای نگهداری زمین و رهبری مردم آن موزون است . اشا میگوید
اهورمزدا داناست باید شخص توانائی باشد که چنین وظیفه را بجا آورد پس اهورمزدا به و
هومنه متوجه میشود و او به زرتشت اشاره مینماید ولی گاو زمین باز ناله میکند و میگوید
زرتشت شخص پارسا و سرودگو هست و برای اینکار مرد دلیر و مقتدر لازم است اهورمزدا
میفرماید اشا و هومنه و خشتی یاور او هستند مادر گیتی خوشنود میشود و مطمئن گشته میگوید
در چنین صورت ما یعنی او و مردم جامعه رهبری زرتشت را می پذیرند زرتشت نیز عرض میکند
در صورتیکه یاور من عقل کل (و هومنه) نفس کل (اشا) و اراده ایزدی خشتی و هر به باشند من
که فردی از تیره بزرگ ما گاه هستم برای بجا آوردن وظیفه ای که به من سپرده شده آماده هستم
(سرود به پایان میرسد)

سرود ۲۸ اهووايتی

این سرود در بحر ویدائی بنام گایتری یادر بحرانشتوب گفته شده در سه فرد و هر فرد در شانزده سیلاب . شت زرتشت پس از آنکه از دربار اهورمزد به رساندن پیام ایزدی مأمور گشت بدرگاه خداوند سپاس میگذارد و امشاسیندان بزرگ و هومنه را ستایش میکند عبارت منداول چنین است :

۱ - اهیا یاسا نهمن ها استانه زسته رفه درهیا

اکنون نماز میبرم دستها را بلند کرده و سعادت کامل میجویم .

۲ - ماین یوش مزدا پورویم سپنتاهیا اشاوس پنگ شیواتنا .

در نخستین ای مزدا به روان پاک سپس به همه اعمال اشائی .

۳ - وزمه یوش حزاتوم من ئنه یاخش نهویشا که یوش چاروانم

و خرد و هومنی تاروان مادر گیتی را از خودم خوشنود سازم .

این سرود سپاس به درگاه ایزدی و اشاره به برنامه آموزش مزدیستی است در بند دوم میفرماید :

تنها به اندیشه نیک و دل پاک و به پیروی از آئین اشا که آئین درستی و راستی است میتوان به برترین مقام روانی و معنوی رسیده به حضور اهور مزد نزدیک شوم .

در بند سیوم امیدوار است که به ارادت و ستایش از اهورمزد و سه صفات برجسته او یعنی اشا و هومنه و ارمایتی در کار نیک موفق گردد .

و در بند چهارم میفرماید با اندیشه نیک میتوان در بهشت برین که برترین مقام معنوی است به هومنه و اشا نزدیک گشت و از آن الهام یافت و با ضمیر روشن آنچه پسندیده ای اهور مزد است بجا آورده و در تربیت افراد جامعه موفق بشود .

و در بند پنجم آرزو می کند که به هومنه و اشا در بارگاه ایزدی نزدیک شود و به آنها معرفت یافته گمراهان را راهنمایی کند و رهنمائی باید به سخن پاک و کار نیک انجام گیرد . و در بند ششم از اهورمزد خواستار است که زندگی دراز و توانائی روانی او و پیروان نیک او بیاورد تا بیشتر وقت و فرصت داشته بتوانند فساد را از جامعه دور سازند و بر منویعت و عمل فاسد مفسدان چیره گردند .

در بند هفتم از اهور مزد التماس میکند که شاه گشتاسپ را در کار تبلیغ و انتشار دین بهی یاری کند .

و آرزومند است که به الهام ایزدی پی برد .

و در بند هشتم بهترین بخشش ایزدی که دانش درست باشد برای فر شاوشنرا و دیگر پیروان نیک از اهور مزدا و اشا خواستار است .

و در بند نهم به اهورمزدا عرض میکند که هرگز هیچ اندیشه و عمل او سبب خشم اهورمزدا و اشاو و هومن و خشتر نخواهد شد و همواره ارادت خود را به گفتن سرود ستایش به بارگاه ایزدی تقدیم خواهد کرد .

و در بند یازده عرایض خود را به دو آرزو ، به پایان میرساند .
۱ - اهورا مزدا آنانرا که دل پاک پر مهر و ارادت دارند در آرزوی نیک موفق کند .

۲ - آنچه به او از اهور مزدا الهام میشود به همه نوع اعلام کند و نشان دهد از کجا آمده اند و آفرینش چگونه آغاز شده .

سرود سی ۳۰ اهنویتی

در این سرود از دنیرو که علت تنوع و اختلاف در اندیشه و عمل میشوند اشاره شده در بند اول چنین میفرماید :

۱ - ائ تا و خشی یا اشتو یا مزدتا هییت چت ویدوشه .
اکنون از آن دو به آنانکه خواهشمند هستند خواهم گفت آنانکه آفریده از مزدا هستند همه این آموزش برای دانایان است .

۲ - ستاوتاچا اهورای یسینا چاون هیوش مه نن ه
اهورا را ستایش میکنم و وهوهنه را نیایش

۳ - هومزدر ااشایه جایا روچه بش درسه تا اوروازا .
آموزش مقدس اشائی را توضیح خواهم داد تا که کامل شده در جهان روشنائی درآیم .

مقصود ستایش به اهورا و نیایش به وهومنه و آموزش اشائی رهنما شده کامل خواهد کرد .

مقصود از « آن دو » خوب و بد ، سپنتا وانگرایا مزدیسنی و دیویسنی است تفکر و تجسس دانشمندان باستان از داد و بیداد و از خوبی و بدی و زیست و مرگ و روشنائی و تاریکی دو نوع قهرمانان پدید کرد یکی ستمکار و دیگر دادور و داستانهای فراوان از این دو گفته شدو حقیقت آموزش مزدیستی و دیویسنی نیز در همین سلسله درمی آید

زرتشت میفرماید من پیروانم را به معنویت میخوانم و مخالفان من به مادیت متوجه میسازند .

چنانچه سببنا به خوبی وانگرا به بدی رهنما میشود اراده شما آزاد است هر کدام که خواستید برگزینید .

و در بند هفتم این سرود به آهنگ گداخته اشاره شده و مقصود باید موانع و دشواریها باشند که در راه تکامل شدن پیش می آیند (هفت خوان قهرمانی و هفت وادی عرفانی به همین مفهوم است) .

در بند هشتم پیشگوئی می کند که ناراستان سر انجام شکست خواهند یافت و طنزاً میفرماید شکست آنان پیروزی آنهاست که انتظارش را دارند .

در بند نهم میفرماید از مزدا سه آرزو دارم .

اول - او را به وسیله اشا دوست دارم .

دوم - به مشیت او همساز کردم

سیوم - هرگاه به شك و تردید مبتلا گشتم بکوشم تا ذهنم یکسو شود و تردید دور گردد .

در بند یازدهم خطاب به پیروان میفرماید : آموزشی که به شما آشکار میکنم شما را به سعادت رهنماست و به پیروی از آن به جهان روشن راه خواهید یافت .

در بندهای میان دو وهفت اشاره شده که پیروانش دامن وهومن و اشا یعنی عقل با وجدان و زیست پاک و راست را بگیرند تا به جهان روشن درآیند و پیام زرتشتی را نیک بسنجند و اگر پذیرفتند دیگران را از آن آگاه سازند ، دانا خوب را برگزینند و نادان به کژی می گراید .

سرود سی و یکم آهنگروایی

در بیست و دو بند به پایان میرسد . سرود ۲۹ اعلام پیامبری و در سرود ۲۸ سپاس - گزارای بدرگاه ایزدی و در سرود ۳۰ سخن از دو نیرو که در جهان تن علت تنوع میشوند و ضمناً اشاره به دو نوع آموزش دینی یکی بنام دیویسنی و دیگری بنام مزدیسنی و در این سرود (۳) تشویق به مبارزه با دیویسینهاست . چنین آغاز میشود .
بند اول :

(۱) تاء ارواتا مرنته اگوشتا وچاوسنگ هامه‌هی .
این آئین شما، به‌خاطر سپرده سخن ناشنیده‌را برمی‌گویم .

(۲) آی بیو یوای ارواتایش دروجواشه یا‌گای تاو وی‌هرن چای‌ته .
آنانکه به آیین ناراستان گیتی اشائی .

(۳) آت چت آی بیووهشتایوای زرزداو ان‌هن مزدای .
به‌ویژه برای آنان بهترین است او‌که دلش‌را به‌مزد سپرده .
یعنی آئینی که به‌من الهام شده آشکار می‌کنم به‌شما و گوش‌به‌سخنان (دبویسنی) که
جهان آشائی‌را تباه می‌سازد نمیدهم آنانکه دلشان‌را به‌مزد سپرده‌اند .
این آئین‌را از همه (آئین‌ها) بهتر خواهند یافت .
در‌بند پنجم خواستاراست که اهورا‌مزد آئین‌اشارا به‌او الهام کند و به‌وهومن آشنا
سازد تا براندیشه خود اعتماد کند .
و در‌بند هفتم - دونکته مهم بیان شده‌اند : -
یکی - اندیشه باید براساس دانش باشد و دانش بر دونوع است : یکی تنی که از
نیازمندیهای تن آگاه می‌کند و دیگر روانی که از باطن خبر میدهد .

(۶) تاباطن پاک نباشد ظاهر پاک و روشن نمیشود .
د.بند هشتم خطاب به اهورا‌مزد عرض میکند که .
تو آغاز و انجام زتیوپدر معنوی و هومنه و آفریننده اشاوبرترین‌داد ورهستی تنها تورا
باید در نظر گرفت .
و در‌بند دهم می‌فرماید او‌که خود‌را پرهیزکار نشان میدهد ولی اندیشه او درست نیست
نمی‌تواند عمل درست بجا آورد .
و در‌بند دوازده می‌گوید فیض ایزدی به همه موجودات یکسان میرسد چه خوب باشند
و چه بد اگر امتیازی هست در این است که یکی از آن استفاده میکند و دیگری نمیکند .
سخن در این نیست که از پروردگار چه میرسد بلکه در این است که از آن چگونه
استفاده میکنیم و می‌پذیریم ارمایتی بمفهوم عفت .
و وجدان همواره در جنب ماست (به پرسش ما پاسخ میدهد و در بازگشت بسوی اهورا
مزد همواره باز و هرگاه آماده شویم که از نقص درآمده بی‌نقص گردیم مانعی در پیش نیست
و اگر باشد صمیمیت و عشق ما آنرا دور میکند ، اشا همواره یار ماست)
و در‌بند چهاردهم اشاره میکند که پیش از بجا آوردن عملی بیاندیشیم و از وجدان خود

بپرسیم که نیک است یا بد تادر آینده زمان گذشتن از این جهان از آن عمل بهره‌مند شده باشیم .

ودربند پانزدهم ازدوتن مخالفان سر سخت اشاره شده یکی از آن بنام Bendva بندوا و دیگر (Grehma) گرهما و هر دو از روساء فرقه دیویسنی بودند و ادعائی داشتند و در بند شانزدهم خطاب به اهور مزدا عرض میکند که انتشار دهنده فزونی اشائی یعنی راستی و نظم در عمل باید چگونه باشد .

و پاسخ این است که اولاً خود نیک گردد تا بتواند دیگران را به نیکی رهنما شود . و در بند هفدهم به همه افراد جامعه خطاب کرده میفرماید :

دو طریق در زندگی بشما پیش نهاد شده اند یکی بنام مزدیسنی و دیگر دیویسنی . اکنون بر شماست که یکی از آن دورا برگزینید پس بدرگاه ایزدی عرض میکند که و هو من یعنی دانش صحیح را بر مردم آشکار سازد تا حقیقت بر مردم روشن گردد . و در بند هجدهم پیروان خود را اندرز مینماید که به سخنان گمراه کننده آموزگاران دیویسنی گوش ندهند بلکه مبارزه کنند را برمی‌گزینند که در جامعه نظم و درستی افزوده گردد .

و در بند نوزدهم میفرماید که داد رسی در کشمکش دو گروه یعنی مزدیسنی و دیویسنی در انجام وابسته به مشیت ایزدی است که داد باید تعیین کند .

و در بند بیستم میفرماید او که از آموزش نیک پیروی میکند رستگار میشود و پس از پایان زیست تنی به جهان روشن راه می‌یابد و او که پیرو بدی است انجام او در تاریکی است و گویا در این بند اشاره به روایتی است که بعداً مفسرین گفته‌اند که پس از مرگ تن عمل یا به صورت دوشیزه زیبا یا زشت پدید میشود .

در بند ۲۱ میفرماید کسیکه در اندیشه و عمل به اهور مزدا مؤمن باشد از اسپاسپندان بخشش می‌یابد به این ترتیب :

(۱) از خرداد تندرستی :

(۲) از امرداد زیست جاوید .

(۳) از اشا خداوندی بر نفس .

(۴) از خشترویره نیروی اراده .

(۵) از وهومن دانش .

(۶) از ارمه‌متی عفت و وجدان پاک .

در بند ۲۲ میفرماید او که ذهنش بیاری وهومن روشن است ، مرا آشکار خواهد یافت

وخواهد کوشید که اراده خستر (مشیت ایزدی) اش را عملی سازد و مرد با اراده توانا و عمل درست گردد .

خلاصه سرود سی و دو ۳۲

این سرود در ۱۶ بند و هر بندی در ۶ افسمن گفته شده و در بند اول میفرماید :
چه سه گروه مزدایسنی یعنی خویوش و ورزنه و ایریمنایا و چه گروه دیویسنی اهور
مزدارا برای یافتن برترین سعادت نماز میبرند و میستایند . پس همه پیامبر او شده باید دشمنان
او را (یعنی فساد جامه) را پس برانند و از میان بردارند مقصود از گروه خویوش ، اشخاص
مومن به عقیده مزدایسنی و پاک در عمل و ورزنه . همکار با آموزش زردشت و ایریمنایا آنانکه مزدایسنی
نیودند ولی با آموزش زرتشت موافق و دوست بودند این تقسیم بندی جامعه زرتشتی غیر از آن
است که بعداً صورت گرفته و چهار فرقه پدید آمدند برخی از ایران شناسان سه بهره بالا را
چنین ترجمه کرده اند :

(۱) آیریمنایا طبقه روحانی .

(۲) خویوش - نظامی .

(۳) ورزنه - کشاورز .

این سرود آغاز میشود . از بند زیر - :

(۱) اهیاجا خویوش یاست اهیاورزنم مت آیریمنایا .

(۲) اهیادای و مه می مه نوای اهوره یا ارواز مامزدا .

(۳) تهوای دوتن هو آنهاما تنیک داریه یوای واوای بی شنتی ترجمه : -

به او (اهور مزدا) خویوش و ورزنم و ایریمنایا نماز میبرند و همچنین دیویسنی نیز
به همان نیت می ستایند تا برترین سعادت را بیابد پس ماهمه پیامبر او بشویم تا که هر که با
او دشمن است (و مایه فساد میگردد) او را پس برانیم .

(مقصود که دیویسنی و مزدیسنی هر دو باید در کار نیک متفق باشند)

از این بند پیداست که دیویسنی به اهور مزدا ایمان داشتند و اختلاف غالباً در برتری
امشا سپندان بر دیگر ایزدان آریائی بود کشمکش بسیار سخت بود و رهبر دیویسنی به پیروانش
وعده میداد که در انجام برتری با آنها خواهد شد .

دیویسناها عبادت در شب میکردند و مزدیسنی در روز . اینکه بسیاری از دانشمندان مغرب
زمین اختلاف کیش را میان آریای هند و ایران دانسته اند درست به نظر نمی رسد بلکه هر دو

گروه ایرانی بودند و ممکن است که عقیده دیویسنیه‌های ایران به آریای هند نزدیک باشد زیرا هردو به ایزدان دیگر نیز عقیده داشتند .

بنا بر آموزش زرتشت دوزخ و بهشت ذهنی هستند و بنا بر اعمال مجسم میشوند. اگر اعمال درست باشند بصورت زیبا و اگر بد باشند به شکل زشت .

بنابراین به اعمال اشائی دوزخ تنی بهشت میشود و به همه کارهای اهریمنی بهشت گیتی دوزخ میگردد .

از دیویسنیه‌ها سه تیره ذکر شده‌اند یکی بنام کریه و دوم کوی و سوم اوسک .
در بند آخر این سرودشت زرتشت از اهورمزدا یاری میخواهد تا بتواند ستم و آزار دیویسنیه‌ها را از جامعه دور کند. از مفسدین دیویسنی یکی بنام گرهما بود که خود را باز زرتشت هم سنگ میدانست و ادعای رهبری میکرد .

از افکار او اطلاعی در دست نیست زرتشت اهمیت زیاد به امشا سپندان میدهد و ممکن است در آموزش دیویسنی اینها مهم نبودند چنانچه میان دانشمندان ویدائی هند هم نبودند برخی از ایران شناسان اروپا اختلاف دینی را میان هند و ایران دانسته‌اند .

ولی میان دو گروه ایرانی بود و ممکن است که عقیده دیویسنیه‌ها به ویدائیها نزدیک باشد و اگر اختلافی میان هند و ایران بود در گاتا اشاره میشد .

خلاصه سرود می و سه ۳۳

(در چهار بند گفته شده)

وهر بندی شش سطر (افسمن) دارد

در بند نخستین میفرماید : -

دادور در قضاوت باید کاملاً بیطرف باشد و چه مزدیسنی و چه دیویسنی را در کارهای خوب یا بد آنان ، به راستی و درستی داوری کند .

و در بند دوم میفرماید او که راه حقیقت و راستی را یافته ؛ به اندیشه و سخن و عمل باید بکوشد که دیگران را راهنمایی بکند .

و اراده اهورمزدی را ، در افراد جامعه عملی سازد. افکار این سرود اخلاقی و عرفانی هستند و عارف کامل یا ادیب فاضل میتواند مختصر را به صورت مثنوی بسیار مفصل کند متأسفانه در ایران کسی پیدا نشد و این گنج گران بها هم چنانکه در این سرود زندانی بود تاکنون زندانی است :

در بند سیوم پند میدهد که باید از يك سو بافساد مبارزه کرد و از سوی دیگر به نيك همراهی نمود و در پرورش جانداران کوشید .

و در بند چهارم از اهورمزدا میخواهد که از پیروان او صفات ناپسندیده خودپسندی و مخالفت با خویشان و بدگوئی از افراد جامعه و بد رفتاری و بی اعتنائی به عموم مردم دور شوند .

و در بند پنجم زندگی در آرزو می کند نه برای هوس رانی و جاه طلبی و سود مادی بلکه تاوقت ییابد و کارهای نيك را بیشتر بجای آورد و از دانشیکه اهور مزدا بوسیله و هومنا یافته کاملاً استفاده نماید .

و در بند ششم دیدار ایزدی و پیوستگی یعنی معرفت را آرزو دارد .

و در بند هفتم نه تنها اهورمزدا بلکه میخواهد به اشا و هومنا معرفت یابد .

و در بند هشتم زیست جاوید معنوی را طالب است .

و در بند نهم بازیست جاوید تندرستی را نیز توأم میکند .

و در بند دهم میفرماید نیکان چه در گذشته و چه موجود و چه آنانکه در آینده وجود خواهند یافت، همه یکسان هستند و از اعمال و افکار آنان باید استفاده کرد .

و آرزو میکند که پروردگار بوسیله نیروی ایزدی یعنی خشترا و اشامارا روشنائی و خورسندی روانی به بخشد .

و در بند یازدهم به امشا سپندان خطاب میکند و از آنان التجا مینماید که هنگام سنجش اعمال در روز بازپسین براو بخشایش کنند .

و در بند دوازدهم بوسیله ارمایتی ایمان و گرویدگی به اهور مزدا و اطاعت به سپنتا ماین یو و نیاز و نماز بوسیله اشا و نیروی روانی توسط و هومنا و همدردی و مهر با همه زندگانرا آرزو دارد .

و در بند سیزدهم نام خشترا نیز می افزاید و از اهورا مزدا التجا میکند که به بخشش گران نیکی و پاکی و راستی و دانش عطا کند تا باطن مانند ظاهر از آلودگیها پاک گردد .

در بند چهاردهم همه اعمال خود چه اندیشه و چه سخن و چه عمل به اهور مزدا تقدیم میکند و این است مختصری از سرود سی و سه .

سرود سی و چهارم ۳۴ اهنویتی

این سرود درپانزده بند وهربندی درشش افسمن (مصرع) به پایان میرسد .
بند نخستین چنین است :

- (۱) (۲) یاشیاوتنایا وچسناها یایسنا امرتاتم .
(ای مزدا) توسط اعمال وسخنان وسرود وستایش ، امرداد و اشا .
(۳) (۴) اثم چاتای ییودانها امزدا خشترم چاهاورتاتا *haurvatata* .
سوی آدمیزاد) می آوردم ونیز خشتر را .

- (۶) (۵) ایشم توای اهورا اهmapوروتمایش دسته .
. ای اهورا ! توسط خرداد ازآنان واز تو نیاز (خودم را) .

تقدیم میکنم (امید که) باکمال صمیمیت بمانیم .

زرتشت بهاهورمزداعرض میکند که بهعمل سخن نیک وسرود ستایش خواهد کوشید
که امرداد اشا وخشتر را سوی آدمیزاد رهنما شود وامید وار است که او و پروان او همواره
بهتقدیم نیاز وصمیمیت به اهورا بمانند .

دربند دوم میفرماید وسیله قرب ایزدی درسه بخشش ایزدی است ؛ -

- (۱) توجه به پروردگار .

- (۲) دانش وهومنی .

- (۳) وپیروی از زندگی نیکان .

دربند سیوم میفرماید نماز وارادت ویژه باید به اهورا باشد ونیایش به اشا وزندگی
اساسی دانش وهومنی .

ودر بند چهارم ستایش ازآتش معنوی است که مظهر زیست ودانش است .

ودربند پنجم مناجات بدرگاه ایزدی وآرزوی پیوستن به اشا وهومنه ویاری نمودن
به آنانکه به یاری نیازمند هستند وآزادی ازآنچه مانع پاکی روان است . .

ودر بند هفتم شکایت ازپیشانی گرویدگان ودربند هفتم میفرماید که آموزش زرتشتی
براساس پیروی ازآشاهست وهرکه ازآن روی گردان شد ازدانش وهومنه محروم است وارمایتی
یعنی تسلیم ورضا نزد او گرامی نمیشود. تقرب ایزدی را نمی یابد .

ودر بند دهم اشاره میکند که گرچه دیویسنیها اکنون ازدانش وهومنه وتسلیم ارمایتی
بهره ندارند واز آموزش زرتشتی روی گردان هستند . ولی روزی خواهد رسید که همه

آریائی چه دیویسنی و چه مزدیسنی بسوی اهور مزداراه خواهند یافت .
 و در بند دوازدهم مناجات میکند و ازاهاور مزدا خواستار است که به او الهام فرماید و
 بنماید چگونه او را ستایش کند و سعادت معنوی درک نماید و بوسیله و هومن به راه راست اشا
 برسد که انجام آن پیوستن بدرگاه ایزدی است . .
 و البته چنین سعادت برای آنها است که در آنچه میکند از و هومنه الهام و به ارمایتی
 (گیتی) خدمت کنند و راستی اشائی را در جهان تن انتشار دهند .
 و در بند آخر به اهورا مزدا عرض میکند که به هوخت و هوورشت رهنما شود .
 در اینجا بهره اول گاتاها بنام اهنو وایتی که تفسیر دعای اهنو و راست به
 پایان میرسد .
 بهره دوم بنام اشتا (اشا) به زبان اوستائی اشته وایتی و به پهلوی اشثود در چهار
 سرود گفته شده .
 (سرود ۳ و ۴ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶) .

سرود چهل و سه ۴۳ اشثوبا اشثا وایتی بنام اشا

این سرود در بحر ترشثوب Trishtup گفته شده و در شانزده بند و هر بند در پنج
 افسمن یازده سیلاب و یکی دوبند را در دوازده سیلاب نیز میتوان خواند .
 افکار این سرود مرموز و عرفانی هستند . بند اول چنین است :
 (۱) اشتا اهای یه مای اشتاکه مای چت و سه خشپاس مزداو دایات اهورو .
 روشنائی به او میدهد که به وسیله او روشنائی به دیگران میرسد خداوند با اراده
 (مطلق) مزدا اهورا .
 (۳) اتایوای تی تهوی شیم گت توای و سه می اشم درد یای تت موای داو ارمایتی .
 زندگی دراز توانا از تو خواهش دارم برای نکه داشتن (آئین اشا) به من به بخش
 ای ارمایتی .
 (۳) رایو اشیس ون ه یوش که ئیم منن هو .
 و پرتوی ایزدی و زندگی و هومنی .
 در این بند میفرماید خداوند به او روشنائی و خورسندی روانی می بخشد که اونیز
 (این امانت را) به دیگران برساند .

پیش رفت تنی در امور تنی و پاکی روانی و پیروی از احکام اشائی هست که راستی و نظم و درستی است .

در بند دوم و سیم اشاره فرموده اعمال ما باید با مشیت ایزدی که به اشاره‌های طبیعت آگاه میشویم هم آهنگ باشد .

در قطعه چهارم میفرماید که دهنده آرزوهای ما ، اهورمزداست که بوسیله آتش مقدس و اشا و هومنه می‌یابیم .

در بند پنجم میفرماید اهورمزدا خیر محض است آغاز و انجام ندارد دهنده جزا و سزا است و همه سوی او رهسپارند و آن مقام که روان بشر در انجام به حضور ایزدی پذیرفته میشود مکان روشنائی و توانائی و دانش است و ارمایتی ما را رهنماست .

در بند هفتم که کاملاً عرفانی است میفرماید چون وجدان پاک باشد گوئی آئینه‌ای هست که و هومنه یعنی عقل کل در آن پرتوافکن شده پرسشهای ما را میشوند و پاسخ میدهد باید در رفتار با خویشان به او رجوع کنیم و از او فرمان بگیریم .

در قطعه نهم میفرماید من «زرتشت» بشری هستم که از اول که هنوز تن مستعار دنیوی نداشتم پیمان نهادم که نیکی را دوست بدارم و با آنچه بداست مبارزه کنم و در آن کار از خستریاری می‌جویم و به آتش پاک تو نماز میبرم .

در بند دهم میفرماید به اشا ارادت دارم و به ارمایتی وفا دارم سوی تو آمده‌ام مرا بیازما و آنچه خواستی بپرس که آزموده شدن نشان توانائی ماست و تنها تو ما را توانا خواهی کرد .

در بند یازدهم میفرماید ای مزدا تو را به پاکی میشناسم چون و هومنه مرا فراگرفت سخن شمارا آموختم و به آنچه آموختید ایمان دارم و عملش میکنم .

در بند دوازدهم میگوید فرمودی برای دانش از اشا پیروی کنم و فرمودی که چه نشنوم و نکنم و چگونه رفتار کنم تا سروش همراه روشنائی با برکت در من درآید (مقصود چون فرمودی به اشا فرمانبرم لازم نیست بفرمائی چه نکنم)

در بند سیزدهم عمر طولانی میخواهد تا هر چه بیشتر توفیق خدمت ایزدی را بیابد . در بند چهاردهم آنچه خداوند به دستش میدهد دانش است و همت به صف بندی و دفاع دیوان به یاری آنانکه به ماترا یعنی فرمان تو توجه میدهند و تسلیم شده‌اند .

در بند پانزدهم میفرماید «تشنا مای تش اخشایای و هشتا یعنی برای بالیدگی روان ، بهترین (وسیله) سکوت (مراقبه) هست و در آخر بند شانزدهم عرض میکنند ای اهورا !

زرتشت روانی را بر گزیده که از تو هست و آن پاکترین است آیا اشا برای ما بشود و ارمایتی و خشتی چون خورشید (در باطن ماجای گیرند) و ارمایتی از وهمنه ملهم شده به اعمال ما برکت دهد.

= سرود چهل و چهارم - اشناواینی

از سرودهای گاتا، هر سرودی يك فكر اساسی دارد که خواننده آنرا باید بسنجد از جمله این سرود شماره چهل و چهار هست که پرسشها دارد و پاسخ را به خواننده وامیگذارد که بسنجد و بداند مثلاً میپرسد این آسمان را که آفرید یا چگونه اهورمزد پدر معنوی اشاست یا روزها را چرا به سه بهره تقسیم میکند یا میفرماید چگونه بادلند میشود و ابرها را میراند تا بر جای معین برسند و زمین را سیراب کنند و گیاهها را خرم و شاداب سازند و شونده یا خواننده بگوید آهورمزد آفرید و هم چنین است پرسش از آفرینش خورشید و گردش سیارگان و بدر و هلال شدن ماه ظهور عقل کل یعنی وهمنه و نفس کل یعنی اشا. بنابراین این سرود و توحید نامه زرتشتی است. اینجا اثری نه از سپنتاماین یوهستونه از انگراماین یو میتوان گفت که هر چه هست از اهورمزدای یگانه هست.

در بند نخستین از اهورمزد یاری میجوید و میپرسد چگونه میتوان به او نزدیک شد و چگونه میتوان از اشا و وهمن بهره مند گشت.

در بند دوم میخواهد انجام يك زندگی پاک و سودمندی که از آن میتوان یافت بداند.

در بند سیم به مظاهر آسمان متوجه میسازد و اعتراف میکند که وجود موجودات از اهورمزد است چه خورشید باشد چه ماه چه آسمان باشد چه زمین و بشر باید بکوشد و به چگونگی آنها آگاه گردد عبارت بند سیم و چهارم چنین است:

Tat thwa peresa eresh moi vaoch ahura

Kasna Zatha pata Asaaya paouryo

Kasna khveng starem cha dat aduanem

Keya mao uksheiti nerefsaiti thwat

Tachit mazda vesemi anya cha viduye

یعنی آن از تو پرسم به راستی بفرما به من ای اهورا.

که آفریننده و نخستین پدر (معنوی) اشاست.

که برای خور و ستارگان راه (افلاك) ساخته (که بنظم در آن گردش کند) و که ماه را به نوبت هلال و بدر میسازد.

و دیگر چیزها (عجائب طبیعت) را ای مزدا میخواهم بدانم. در بند چهارم میفرماید: کیست که زمین را در فضای آسمانی نگه داشته و کیست که آبها را به گیاه نزدیک میکند تا سبز و خرم بمانند و ابرها را به هر جائیکه لازم است با باد جفت نموده تند میراند و کیست که وهومن را آفرید.

در بند پنجم در پاسخ پرسشهای بالا علت شب و روز، خواب و بیداری بامداد و نیمه روز را میفرماید بهتر کی عصر اهورامزدا ترتیب دهنده امور زندگی ماست و در بند ششم از اهورامزدا میپرسد آیا آموزش من به افراد جامعه بشر سودمند و راست است و آیا چنین نیست که اطاعت و نظم و راستی و دانش نیروی بشر کامل میگردد و کیست که این جهان تاریک را بارور و شادی دهنده نموده.

بنابر آموزش زرتشتی جهان تن جای مصیبت و آلام و درد نیست بلکه نعمت ایزدی و جای مبارزه هست که بشر باید کاملاً از آن استفاده کند. در این زندگی بشر موقع می یابد که غیر از خود را به بیند و به او آشنا شود تا هستی او کاملتر گردد.

در بند هفتم سلسله پرسش ادامه دارد و میفرماید کیست که پسر را به پدر فرمانبر میکند و که گرامی ارمایتی و خشن را آفرید.

در بند نهم میخواهد وجدانش پاك باشد تا برتری اراده در آن تجلی کند و با دانش وهومنی و هستی اش و اراده خشن در بهشت برین که مکان نغمه و سرور است جاوید بماند در این بند اشاره شده که رستگاری در نماز و نیاز نیست بلکه در عمل با وجدان است. البته همه پرسشها و آرزوها که گفته شده اند به خواننده و شنونده اشاره هایی هستند که در آنها تأمل بکند و بسنجد.

در بند دهم می پرسد بهترین دین کدام است.

و در پاسخ میفرماید آنکه به الهام ارمایتی و مشیت ایزدی صورت گیرد و بسوی اهورامزدا رهنما باشد.

در بند یازدهم میفرماید طبیعت هر فردی را استعداد ویژه بخشیده. او باید خود را نيك بشناسد و البته خلاف هر مصلح صالح يك گمراه کننده ی طالح پدید میشود که قصداً و اصلاح نیست بلکه خراب کاری و خنثی نمودن اصلاحات رهبر واقعی است.

و در بند دوازدهم سلسله فکر بند یازدهم ادامه دارد میفرماید چون دو تن ادعای رهبری میکنند امتیاز دادن میان آنها تنتها به عقل سلیم ممکن است باید کوشید تا راست از

نا راست ممتاز شود برخی ساده دل بدی را نمیخواهند ولی سخنان گمراه کنندگان را گوش میدهند که از راه راست منحرف گردند پس دانا اوست که از چنین بدان دوری کند در بند چهاردهم میپرسد چگونه ممکن است که ناراستان را هدایت کرد و در پاسخ میفرماید : سخنان مقدس «ماترا» را چندان باید تکرار کرد که دل سخت آنها نرم شود و از کینه و لجباجت و حسادت باز آیند .

در قطعه پانزدهم و شانزدهم مناجات می کند که اهورمزدا دین راست را نیروبخشد و تا مخالفین عاجز گردند و سرورش و وهومن را به یاری میخواهد ، و در بند هفدهم آرزو میکند که بوسیله اعمال نیک به دو آرزو برسد یکی سکون باطن و دیگر پیوستگی به پروردگار و در آخر میفرماید :

پاداش سرود گوی ممتاز از جامعه یک اسب و یک شتر و ده مادیان است ولی او (یعنی زرتشت) بجای ثروت مادی از اهورمزدا پاداش روانی میخواهد و آن پیوستگی به خرداد مایه تندرستی و امرداد یعنی زیست جاوید است و خطاب به پیروان خود میفرماید : او که به شما خدمت میکند ، مزد خدمت به او بدهید و از گروه مخالف یعنی کرپن ، و اوسگ و که وا (Cava) شکایت مینماید .

این سرود در شماره گرچه چهل و چهار است ولی احتمال دارد که در حقیقت نخستین فرموده‌ی حضرت زرتشت باشد و از بسکه پرمعنی است و به اختصار آموزش زرتشتی را کاملاً نشان داده ، با وجود نداشتن سرمایه شاعر نگارنده به شعر نیز ترجمه نموده است بند اول -

آن ز تو پرسم اهورا گو به من -

می سزد او رمزد بی نیاز	گر بیاموزد ره و رسم نیاز
که نه من هو آیه تاخش ماوته	یعنی اینکه چون نماز آرم به تو
ور اشای مهربان یاری کند	وهمن نیکو سوی ما آورد

۲ - آن ز تو پرسم اهورا ! گو به من : -

که چگونه نیستی انجام شد	وین بهین هستی ز که آغاز شد
از چه رو یاییم ما آسودگی	وزچه رو پاینده است این زندگی
از چه مردم روبه اهریمن روند	وزچه مزدا ! از اشا دوری کنند

(۳) آن ز تو پرسم اهورا ! گو به من

از نخستین کیست گوهر را گهر	که اشارا آفریدو شد پدر
که خورواستاران را راه ساخت	که نمود افزون و که مه را بکاست

این چنین و همچو دیگر رازها خواهم ای مزدا ! کنی آگه مرا

(۴) آن زتو پرسم اهورا ! گوبه من

آسمان که بر جهان افراشته	از فندان بر زمین واداشته
آفریده که گیاه و آب را	جفت کرده که هوا با ابرها
تیز راند تا به هرجائی رسد	گوبه من که وهمن نیکو دهد

(۵) آن زتو پرسم اهورا ! گوبه من

که نماید روشنی و تیرگی	خفتن و بیداری از کاریگری
که کند شبگیر و گاهی نیمه روز	روز را آرد به شب شب را به روز
تا که دانشمند هنگام نماز	داند و آرد به سوی تو نیاز

(۶) آن زتو پرسم اهورا ! گوبه من

«هیت یا» آيا که باشد راست آن	آنچه بر گویم ز دین و از روان
کی اشا ارمایتی یاری کنند	خوش بیایند و به ما شادی دهند
کی به فرمانت وهمن مهربان	سوی ما آرد خشترم جاودان
آفریدی بهر که گاو جهان	گوچنان خوش بخت ما گردیم از آن

(۷) آن زتو پرسم اهورا ! گو به من

ارمایتی را که میسازد بلند	که خشترم را نماید ارجمند
کیست دانائی که در چشم پدر	میکنند محبوب و فرمانبر پسر
ای تو داتارم سپنتا ماین یو	پرشش (این بنده ات را باز گو)

(۸) آن زتو پرسم اهورا ! گو به من

هم اراده گشته نزدت چون رسم	وانچنان باشم که میخواهی شوم
از و هومن وز اشا آئین نو	نیک دریابم چه پارینه چه نو
از جهان پست چون بالا روم	جز ره تو راه دیگر نسپریم
(گو چه گونه بهترین پاداش کار)	(میکنی بخشش به ما ای کردگار)

(۹) آن زتو پرسم اهورا ! گوبه من .

من بیابم ازچه رو آن دین راست که چوتو «هودانه اوس» هرمز دراست

Hudana aus

جاودان باشد در آن همه دمه ای

Hademoi

یعنی جای خوش که نیکان را دهی باو هومن باخسترا با اشا

من بمانم در بهشت جان فزا
پس بیاموزد به من آن راه پاک
زانکه می‌بالد خشترا تابناک

(۱۰) آن ز تو پرسم اهورا گو به من .

آن چه دینی هست کو باشد وهشت
زانکه اهریمن زما گردد جدا
کوچه سان روشن شود این تیره خاک
(این دل ناپاک مارا کن تو پاک

(۱۱) آن ز تو پرسم! اهورا گو به من .

او که مزددارا پرستش میکند
برگزیدی [تو مرا] ز آغاز کار
که پرستم بس ترا ای کردگار
غیر تو هر چه بود اهریمن است
درنگاهم بدترین دشمن است

(۱۲) آن ز تو پرسم اهورا ! گو به من .

گو که « اشوا » یعنی نیکان جهان
که به اهریمن گراید که به تو
کیستند و کیست از اهریمنان
چون بسازم با هوا خواه دروغ
که مرا داند فرستاده ز تو
تا نماند آن دروغش را فروغ
پیروی بد بد نداند خویش را
چون بدانم خوب و بد اندیش را

(۱۳) آن ز تو پرسم اهورا ! گو به من

میتوان آیا درج را باکسان
آنکه نی بهر اشا کوشش کند
دور رانم سوی دیگر سرکشان
من چه سان زین ناکسان دوری کنم
نی ز شیرین دانش وهمن چشد
پاک گشته زمره ی نیکان شوم

(۱۴) آن ز تو پرسم اهورا ! گو به من .

که چه گونه من به دست آدم دروغ
پس دهم دست اشای مهربان
او جهانی را نموده بی فروغ
اورمزد ! نیروی جاوید بخش
که نماید نام او گم در جهان
ما ترا یا واژه های ایزدی
همتم ده ایزدی تأیید بخش
گر بیاموزی تبه گردد بدی

(۱۵)

بر درج جز تو توانائی که راست
دور گردد از من و دیگر به من
بهر یاری گراشاهم سوی ماست
چون سپاه نیک و بد بی روی هم
رو نیارد از فریض اهرمن
صف کشند آماده در میدان رزم

که شود پیروز و که یابد زیان در میان شان اور مزد ! مهربان
(۱۶) آن ز تو پرسم اهورا ! گو به من .

Verethrem

برورت رم که میان قهرمان چیره گردد (آشکارا و نهان)
کن دلم روشن از آن دانای مه کو شود چوپان و سردار رمه
یاور او و همن و دیگر سروش پاسبان هر سه بهما چون چشم و گوش
آن رتو ، که آید از تو سوی ما هست بیشک بهترین رهنما
(۱۷) آن ز تو پرسم اهورا ! گو به من

چون توانم با شما یکجا شوم باطنم را از زرم خرم کنم

Zarem خورسندی - وجد

بادلی پر مهر و روئی پرنیاز رویارم سوی تو ای بی نیاز
«ماتره» گوئیم ستایم پس تورا رازها پرسم دهی پاسخ مرا
گراشای مهربان یاری کند آن دو پاکان را سوی ما آورد
یعنی خرداد و امرداد گزین تندرستی و خوشی ز آن دومهین
(۱۸) آن ز تو پرسم اهورا ! گو به من .

يك شتر يك اسب باده مادیان گریبایم مزد چامه از مهان
ای اشا ! بسیار خوشتر ز آن بود که دل من جای دو پاکان شود
ایزدی خرداد و مرداد بهین تندرستی و خوشی ز آن دومهین

(۱۹) آن ز تو پرسم اهورا ! گو به من

او که در پیمان نباشد استوار او که گیرد کار و ندهد مزد کار
پس سزای این چنین پیمان شکن چیست ؟ ای مزدا نما روشن به من
گرچه من آگه نباشم از نخست که چه بود و از چه گشته آنچه هست
ليك دانم آنچه آینده شود (چون بمیرد يك سرمه دوزخ رود)

(۲۰)

میشود آیا که از دیوان بد ؟ هوشترا (شاهی نیکو) شود
پرسش من بش یه ان تی ، دیدنی کار ایزدی چون شود اهریمنی ؟

pish ye in ti دیدنی

پس چگونه اوسيك و کربن همه دیو چا پان شان شده آنها رمه
میگذارند تا که بر گاو جهان دیو ار بیدار گردد پاسبان

نیزاو که خویش را خواند «کهوی»
 آن رهیکه میروند این ناکسان
 میفزاید در جهان خوش بدی
 آن نمیخواهد اشای مهربان
 بهر مردم میفزاید او خوشی
 وین فراوان میکند هر ناخوشی

سرود چهل و پنج ۴۵ اشتدوایتی

در بند اول و دوم این سرود فرموده که دو گروه مخالف يك ديگر مانند دونیرو که در جهان تن برضد یکدیگر فعالیت میکنند ازهم ممتاز و جدا هستند .

بند اول

(۱) ات فرا و خشیبا نو گوشه دم نو سراوتا .
 اکنون فرا گویم (به سخنانم) گوش دهید و بشنوید
 یا ی چا اشنا ت یای چا دوران ایشه تا
 چه آنانکه نزدیک هستند و چه آنانکه دور هستند
 نوام و سپا چتره ری مزدن هودم .
 اکنون این همه (اندیشه) آشکار میشوند شما بسنجید
 نهات وای بی تیم دش ساستش اهوم مرشیات
 هرگز بار دیگر (نباید) آموز گاران ناراست جان (شمارا تپاه سازند)
 اکاورنه درگوا هزوا آورته .
 به عقیده پیرو دروغ به سخنان (پریشان) فریبده .
 در بند دوم میفرماید اکنون فرا گویم ازدو گوهر ازلی اذ آنها او که سپنتا گوهر پاک
 است به او که انگرا . اهریمن است چنین گفت: - : نه در نفس و نه در آموزش و نه در خرد
 و نه در اندیشه و نه در سخن و نه در کار و نه در وجدان و نه در روان مایکسان نیستیم.
 در بند سیوم میفرماید آنچه به شما میگویم الهامی است و هر که به آن ایمان نیاورد
 و عمل نکرد در پایان عمر براو « وای » خواهد بود . بدترین هدف این زندگی بوسیله اش
 دانستم . اهورا پدیر معنوی و هومنای ورزنده و دخت او ارمایتی نیکو کار است .
 اهورا بر همه محیط است و کس نتواند او را بفربید . نزدیکی به او وابسته به اعمال
 و هومنی یعنی اعمالیکه از روی عقل و سنجش عملی گردند .
 در بند ششم میفرماید اشا و هومنه و خداوند دانش مارا سوی روشنائی ایزدی رهنا
 هستند و از اهورا رادان راه نجات میجویند و در انجام نیکان پیروز خواهند شد . به جامه

ستایش خواهم کوشید که اهورمزدار را به خود متوجه سازم و اینک او را با چشم روانی می بینم و نیاز و ارادت خود را در بهشت برین به او تقدیم میکنم .

و خواهم کوشید که او را و هومنه را از خود خوشنود سازم شادی و رنج بمشیت اوست او را باید خدمت کنیم و اعمال اشائی را میان افراد بشر بیافزائیم و به تسلیم و رضا او را بخوانیم تا ما را سرافراز کند و باید عظمت او را بسنجیم او به ما پیمان نمود که نیکان را درستی تن و نیرو و زندگی جاوید عطا فرماید .

این است خلاصه مفهوم سرود چهل و پنج -
که به شعر ترجمه نمودم .

(۱) فرا گویم اکنون شما بشنوید	ز نزدیک و ز دور گر خواستید
«سنجیده گفتار ، رازی بود	چو سنجیده شد آشکارا شود
(۲) مبادا که بار دگر بگروید	به گفت بد آموز بیجان شوید
(۳) کنون هر نهان آشکارا کنم	تأمل نمائید در گفته ام
(۴) سخن شان فریب و زبان شان دروغ	کنه هوششان تیره و بی فروغ

* ۲

فرا گویم اکنون ز دو گوهران	که در کار بینم ز پارین زمان
از آن دو سپنتا دولب برگشود	به دیگر که اهریمن انگره بود
چنین گفت یکسان نه هستم به تو	نه در نفس نه سنگه نه در خرته دو
نه ورنه نه اخدا نم هم در ورشت	(توئی هم چو دوزخ منم چون بهشت
به دین و روان نیز بیگانه ایم	ز روز نخستین جدا بوده ایم

* (۳)

بگویم کنون زندگی برترین	که فرمود مزدای دانا ترین
میان شما او که این گفته ام	چنانکه به الهام دانسته ام
و همچون که گویم نه ورزد اگر	نه ببند به جز «وای» دیگر ثمر

* (۴)

فرا گویم از زندگی و هشت	تو مزدا شناسی ز «ارته و هشت»
به «وهمن» اهورا بود چون پدر	پدر را تو دانی ز دانا پسر
لقب و رزیانته و معنای آن	بود عدل و رزنده این را بدان
و ارمایتی دخت تسلیم و بند	و این سه به هر مزد بس ارجمند
حیات است و علم است و پس بندگی	از این سه درست است این زندگی

اهورا محیط است بر هر چه هست

۵

※

فرا گویم اکنون به این انجمن
سخنهای بشنیدنی سودمند
دهم چون به این سر همه گوش و هوش
بیایند امرتات و خرتات پاك
شود نیز مزدا به نزدیک او

۶

※

کدون میستایم مه مهترین
خداوند دانا که دانش دهد
بکوشیم تا که وهومن بما
خرد ایزدی گر مرا یار شد

۷

※

چه بودند و هستند و خواهند بود
روانها که جوینده حق شوند
بمانند پیروز بافرهی
درگوت، همیشه در این روزگار
دماش، ۲ آفریننده مزدا بود

۸

※

ستایش کنان باسرود و نیاز
به چشم بصیرت توجان جهان
به نیکو سخن، کار، و اندیشه ام
بسویت بهشت برین چون شدم

۹

※

اهورا چو خوشنود گردد زما
چه در دوچه شادی ز تقدیر اوست
خسترا دهد تا توانا شویم
که دانش ز وهمن و نیکی اشاست
فزونی و جاه و مقام بلند

تتاند فریبد و را هر که هست

« سپنته تما » آنچه گفته به من
که میرند گان ز آن شوند ارجمند
بدانم همه رازهای سرش
شیوتن چو شد وهمنی تابناک
(چنین است انجام مرد نکو)

به یاری اشا (اور مزد) مهین
بیاری « سپنتا » دعا بشنود
به عشق و به ایمان شود رهنما
« نمان وهشتا » مرا جای شد

زمزدا اهورا بجویند سود
سوی راستی و حقیقت روند
به بینند جاوید روز بهی
نه بینند جز درد انجام کار
به نیرو دهد آنچه مارا سزد

و راستی خود آورم در نماز
پدیدار گشتی مرا این زمان
اشای خجسته شده رهبرم
ترا یافتم با نیاز آمدم

وهومن شود مهربان رهنما
همه هر چه باشد ز تقدیر اوست
بیاییم نیرو و خدمت کنیم
شود کامران او که ز آنها بخواست
زدانش بشر میشود ارجمند

1 - Dregvat

2 - Damish

نیازم به ارمایتی زآن سپس
 بخوایم از او تا بزرگی دهد
 هم آواز از مهر او دام ودد
 وسیله وهومن اشا رهنما
 خسترش امرتات و خرتات را
 توانائی نو دهد هر دمی
 روم سوی مزدای فریاد رس
 واین خاک تاریک روشن کند
 (نه بیند از هیچ موجود بد)
 چنین وعده فرمود مزدا بما
 (پیارد کند دور بیداد را)
 به نیکان که هستند ورا استوئی*

از آنجا که دیوان ابا پیروان
 در اندیشه وکار سرکش شوند
 همه مردم نیک برعکس آن
 شوند بنده اورا ستایش کنند
 چو سوشینت گردد به گیتی عیان
 اهورا ! همه مردم نیک را
 بتابند رخ ز ایزد مهربان
 به کژی گرایند و کمره شوند
 سزد که به پروردگار جهان
 نیاز و نماز و نیایش کنند
 کند دیو خود را ز مردم نهان
 برادر پدر دوست دانیم ما

خلاصه سرود چهل و هشتم ۴۶

این سرود زمانی گفته شده که دیویسینها زبردست و روساء آنان نیرومند بودند و هنوز شاه گشتاسپ کیش مزدیسنی نه پذیرفته بود و پیروان زرتشت ناتوان بودند . بنابراین در بند اول این سرود میفرماید : -

Kam Nemoi zam kathranemoi ayeni
 Pairi Khvaeteush airyamnas cha Dadaiti
 Noit ma Kshnaus ya verezena hacha
 Naeda dahyeus yo Sast aro dreg vanto
 Katha thwa masda Khshnaoshai Ahura!

یعنی: به کدام زمین گام بردارم به کجا رو آورم
 جدا از خویتوس و ایریمینه مرا نگه داشته اند
 نیست مرا خوشنودی که (شاید برسد) بوسیله ورزنه
 و نه هم (از اینها) که فرمانروایان کشور و پیروان ناراستان هستند .
 چگونه (پس) تور را خوشنود سازم ای مزدا اهورا

* stoi = زمین - اخلاق ستوده

و در پاسخ ، چنین پرسش ناراحت ، در بند چهاردهم اهور مزدا به زرتشت الهام میرسد
میفرماید :

ای زرتشت ! (میدانی) کیست دوست تو . پیرو نیکوئی که فرقه مکای بزرگ (یعنی
مزدیسنی) را پرآوازه کند او کوی و ستاسپ، پذیرنده (کیش تو) دانسته شده . زرتشت در پاسخ
این الهام عرض میکند .

ای اهورامزدا ! آنرا که در جای خودجا داده ای و در زمهری نیکان و راستان نموده ای
پیام وهومنی (پراز راستی و دانش) خواهم گفت و این بند تسلسل فکری است که در بند
سیزدهم فرموده .

و در بند دوم نیز شکایت از بیچارگی خود دارد میفرماید پیروان او معدودی چند
هستند و آرزو دارد که اهورا مزدا در وظیفه تبلیغ او را راستی اش و عزم وهومنی بیاموزد و
چون دوستی به دوست (یامعشوق به عاشق) یاری نماید .

سپس میفرماید : بنیان آموزش من بر یکتائی اهور مزداست و از او که گمراه است و در
پیام من مانع و شکستگی فراهم میسازد ، امید یاری ندارم . و با او مبارزه میکنم زیرا
رهبریکه بابدان مبارزه میکند شایسته رهبری است .

و او که پیشواست باید نه تنها به پیروان خود بپردازد بلکه چون افرادی از مخالفان به او
روی آورند از آنها روگردان نشود و آنرا به مهر و مودت به پذیرد و حقیقت را بر آنان آشکار
کند و بگذارد که بسجند و بدانند و اگر خواستند راه راست را برگزینند و اگر بآنان همراهی
نکرد و از خود دور نمود ناراستان گمان خواهند کرد که او یکی از خودشان است .

در بند هفتم مکرر از اهورا مزدا آرزوی یاری میکند . این بند نزد زرتشتیها بسیار
مقدس شمرده میشود و هنگام بستن کستی روزانه میخوانند و در جای دیگر این نامه با ترجمه
ذکر شده است .

در بند هشتم میفرماید که کینه و آزار مخالفان به خود آنان باز خواهند گشت و چاه کن
را چاه در پیش است .

تنها اهورا سزاوار ستایش و پاکترین خداوند راستی و داور بر اعمال ماهست و او
میداند آنچه برای ما خوب است .

من مردم را به پرستش اود دعوت میکنم تا از روی پل چنود به همراهی سروش و مهر
ورشنو بگذریم . تیره های کرپن و و که واء که از مخالفان ماهستند از روی آن سرنگون گردند
و آن زمان وجدان نشان آنها را سرزنش خواهد کرد .

در بند دوازدهم پیشگوئی میکند که از تیره تورانی مردی پدید خواهد شد بنام فریان (دوست) و او توانا و به ارمایتی ارادت مند و مردم را بسوی دانش و مودت و هومن دعوت خواهد کرد.

و اهورا یار او خواهد بود و خطاب به پیروان خود میفرماید با او همراهی کنند و هر کس او را یاری کرد زندگی جاوید یافته به بهشت اهور مزدی خواهد رسید.

و خطاب به پیوستگان و خویشان خود میفرماید که بین پیمان دانا و نادان و راست و دروغ امتیاز دهند و آئین اهورائی به پذیرند.

به فروشا شترا میفرماید با گرویدگان کیش مزدیسنی همراهی کند و آنان را بسوی روشنائی رهنمائی نماید. آنجائیکه ارمایتی به اشاپیوسته و خشر ایزدی با و هومن شاهی میکند و اهور مزد با فرو بزرگی میماند.

در بند هفدهم خطاب به جاماسب میفرماید :

ای دانشمند شمارا عمل می آموزم، عملیکه سروش را در باطن خود جا داده بجا آورید و تنها اهورا مزدارا به پرستید به او که در عمل مخلص است، پیمان میکنم که از و هومن برگزیده ترین خوش بختی را خواهد یافت و در پایان این سرود میفرماید :

اکنون اعلام میکنم که عمل شما باید بر پایه ی راستی و درستی باشد تا در پاداش سزاوار زندگی جاوید گردید.

خلاصه سرود چهل و هفتم ۴۷

این سرود بنام سپنتا ماین یو که باید لقب و هومن باشد در بحر ترشتوب گفته شده و چونکه واژه نخستین این سرود سپنتا ماین یوست به آن نام نامیده شده است.

بندها در چهار افسمن (سطر) گفته شده اند.

در بند اول چنین میفرماید :

Spenta mainyu vahishta cha mananha
Hacha ashat Shyaothana cha vachanha cha
Ahmai dan Haurvata Ameretata
Mazdao Khshathra Armaiti Ahuro

یعنی : - از سپنتا ماین یو (روان پاک رهنمائی یافته) و از اشابه بهترین عمل و بهترین سخن ، ملهم ، گردد .

(تا) مزدا اهورا بوسیله خشر و ارمایتی او را (یعنی زرتشت یا هرمومنی) خورتات

(تندرستی کامل) و امرتات (زیست جاوید) بدهد . مقصود هر که بر راستی و صمیمیت بهترین اندیشه و کار و سخن اختیار کرد از مزدا اهورا بخشش تندرستی کامل و زندگی جاوید می یابد .

در بند دوم میفرماید او که از سپنتا ماین یو رهنمائی شده از زبانش سخن و هومنی یعنی مهر و مودت شنیده میشوند و زندگی او بر اساس يك اندیشه هست که تنها مزدا آفریننده اش یعنی راستی و درستی است .

و در بند سیوم خطاب به اهور مزدا میفرماید که او آفریننده سپنتا ماین یو و ارمایتی هست و اوست که ارمایتی (مادر گیتی) را رامش دهنده و نگه دارنده بشر ساخت .

و در بند ششم که پایان این سرود هست میفرماید :

ای مزدا ! این بخششها که توسط سپنتا ماین یو و آتش (مقدس) به هر دو گروه میدهی مشخص خواهد شد که قابل هدایت کیست و به یاری ارمایتی و اشا آنانکه تا کنون آموزش مزدیسنی را نه پذیرفته اند خواهند پذیرفت .

خواننده این سرودها باید در مفهوم سپنتا ماین یو که در همه بند ذکر شده تأمل نماید بسنجد که چگونه از این بخشش اهور مزدی میتوان استفاده کرد . و گویا عمداً نام اهریمن ذکر نشد تا در ذهن خواننده یکسوئی باشد .

خلاصه سرود چهل و هشتم ۴۸

در دوازده بند و هر بند در چهار افسمن (مصرع) گفته شده و در آغاز میفرماید که روز پاداش پیرو اشا بر درج (ناراستی) پیروز میگردد و آن زمان که (رستاخیز است) سخنان دیویسنی و اشخاصیکه با آنها هم اندیشه هستند ، آشکارا خواهد شد که و هم و فریب بود و نیکان از اهور مزدا سعادت خواهند یافت و ارادت آنها به مزدا افزون خواهد شد .

و در بند دوم میگوید : -

vaocha moi ya tvem vidva ahura

بفرما به من چه تو دانا هستی ای اهورا .

para hyat ma , ya meng Peretha

پیش از آنکه شکوک در ذهن من راه یابند (بیایند)

jimiti:

Kat ashava mazda venghet dreg vantem

که ای مزدا ! نیکان بر پیروان دروغ پیروز خواهند شد و در بند سیوم میفرماید :

بهترین آموزش آن است که برای دانشمندان از اشا برسد . واز وهومن الهام گردد
 دربند چهارم نشان میدهد که آدمیزاد نفس خود را بهتر یا بدتر در نتیجه عمل نیک
 و بد می نماید واز این پند آشکار است که درآموزش زرتشتی بشر درآراده اش تا اندازه ای
 آزاد است و بنا برین به اعمالش مسئول است .
 دربند پنجم خطاب به ارمایتی میگوید که (آرزو دارم) فرمانروایان نیک برما
 فرمانروائی کنند و فرمانده بد نباشد .
 مقصود از اینکه از فرمانروایان نیک ، نیکی در جامعه افزون میگردد واز بد بدی
 انتشار می یابد .

(از این است که شاید گفته اند الناس علی دین ملوکهم) فرمانده بد همه چیز را بدتر
 خواهد ساخت چون آب که اگر از سر چشمه گل آلود باشد آب جوی سرتاسر گل
 آلود میشود .

دربند ششم ارمایتی (مادرگیتی) پناهگاه برای ما هست واز او زندگی ما تامین
 میگردد و به ما نیروی روانی میرسد میفرماید :

Atahyai Asha mazda urvarao Vakhshat

و مزدا توسط اشا برای او (مادرگیتی) جامه سبز و خرم گیاه آفریده .

و دربند هفتم میفرماید خشم و حسد را از خود دور دارید .

و میفرماید برای افزونی عمل اشائی آموزگار (نیک و دانا) چون پلی هست (که
 شاگردانش را از عالم تنی به معنوی برده) به مکان اهور مزدی رهنما میشود . در این بند سه
 اندرز فرموده :

(۱) دوری از خشم و حسد و نفرت .

(۲) در هر حال به زور و ستم نباید تسلیم شد .

(۳) وابستگی به وهومن .

و در بند هشتم خطاب به اهور مزدا عرض میکند چه شدید است اشتیاق به دانش و
 اراده تو و چه شدیدتر است عنایت و بخشش تو و چه سعادت بزرگ است معرفت به تو از
 گرویدگان من مقصود بیش از اشتیاق بشر به مشیت ایزدی ، بخشش ایزدی است .

در بند نهم آرزو میکند بداند که در چه زمان شما (مزدا) بر همه شاهی میکند چه
 بر پیروان و چه بر مخالفان من و چه در زمان اراده و هومنی بر من درست آشکار خواهد شد
 و چگونه کوشش سوشنیت برای بشر عملی خواهد گشت و در چه زمان یاوران من برای انتشار
 آموزش مزدیسنی خواهند آمد و کی دسیسه کرپن و شاهان بد که توجه مردم را به دروغ جلب

میکند به پایان خواهد رسید .
 ودرجامعه ارمایتی و اشا یا خشتر ایزدی پدید خواهد شد و دانش وهومنی تجلی خواهد
 کرد و کوششهای سوشینت عملی خواهد شد در آخر میفرماید :
 سوشینتها و آنانکه به رهنمائی وهومن وظیفه خود را بجا می آورند و اعمالشان به الهام
 اشا بفرمان تو (مزدا) عملی میگردند یقیناً به زبون کردن نفرت برگزیده شده اند

خلاصه سرود چهل و نهم ۴۹

آغاز میشود از شکایت از يك تن به نام بندویه Bendva واو یکی از پیشوایان گروه
 دیویسنی و از مخالفان سرسخت زرتشت بود و آرزو میکند او را توسط اشا از راه بدباز دارد
 و بدرگاه ایزدی التجا میکند که بخشش خوب بیابد تا بدخواه را شکست بدهد .
 بندوبزبان سنسکرت Bhindu از ریشه Bbid یا Bandh بمفهوم تباه کردن یا
 بستن و از هم جدا کردن است .
 و در بند دوم میفرماید مرا این بندونگران نموده زیرا در پرده ریا مردم را از روش
 راست اشائی دور میسازد .
 در بند سیوم اظهار میکند که در پذیرفتن آموزش مزدائی ، مردم آزاد هستند بسنجند
 و اگر خواستند بپذیرند ولی من از مزدا میخواهم که مرا به وهومن پیوستگی بخشد و از
 صحبت ناجنس بدان دور دارد .
 اینها که نفرت را میان مردم می افزایند و با قساوت قلب شایعات بی اساس پراکنده
 میکنند گوئی ناشبانان (یا گرگ) هستند که به جامعه شبانان درآمده اند .
 در صورتیکه باطن آنان بسوی فساد و نراستی میگرداند و جوشش روانی برای او
 هست که وجدان دارد و به وهومن می پیوندد و به نیروی ایزدی متکی است .
 در بند ششم که مشیت اهور مزدی و اراده اشائی را دانسته بعد آموزش خود را
 آشکار سازد .
 در بند هفتم (خطاب به مزدا) عرض میکند وهومن و اشا گواه باشند که هر سه طبقه
 مزدیسنی یعنی خویوش و ایریما و ورزنه به آئین ایزدی زندگی میکنند .
 و در بند هشتم میگوید :
 (ای مزدا) به فرشاوسترا بهترین سعادت اشائی عطا کن .

Frashaostra urvazishtam Ashahya dao

واین آرزو ای مزدا اهورا از تو دارم .

Sarem tat thwa mazda Yasa Ahura !

در بند نه خطاب به جاماسپ دانا میفرماید :

بشنوید سوشینتها (یاوران) که برای نجات بشر ظهور کرده اند آموزش مزدیسنی هرگز اجازه نمیدهد که گوینده راستی ، به پیروان ناراستی نزدیک گردد و مجالست کند تا وجدان عالی او در این نهضت نو ، به دانش اشائی پیوسته ، پاداش بزرگوار بیابد .
ای جاماسپ دانا ! در برآمدن رستاخیز (نهضت زرتشتی) باید هر یک به اشابه پیوندند .
در بند دهم اشاره به آینده بشر میکند که در انجام هر کس بنا به اعمالش نتیجه خواهد یافت : میفرماید :

ای مزدا در مکان تو و هومن روان نیکان و ارمایتی ، باروی خندان ، فرومی آیند ، که نیکان را یاری کنند .

و در بند یازدهم میگوید ولی بد فرمانروایان و بد کاران و بد سخنان و بد نفسان و بد اندیشه کنندگان ، آنانکه روشنائی روانی ضعیف دارند و (همه چیز را سطحی می بینند) و حقیقت را نمی یابند . به مکان رهبران دروغ و نفسهای دروغ و اندیشه کنندگان بد و بد سخنان باز خواهد گشت .

ممکن است در این بند یازدهم و بند ده اشاره به گذشتن روانها از روی پل جنود است که بعداً مفسرین آنرا مجسم کرده گفته اند که روان نیک چون به پل میرسد دو شیزه زیبائی از او پذیرائی میکند و روان بد به چهره زشتی روبه رو میگردد .
و در آخر سرود خطاب به اهور مزدا عرض میکند چگونه یاری از تو واز و هومن خواهد رسید تا سرود ستایش تو را بگویم و تو را خوشنود سازم و مشیت تو را خواستار گردم .

خلاصه سرود پنجاهم ۵۰

در برخی از سرودهای گاتا ، پیمبر آرزوی خود را از پرسش یا از پرسشیکه خود پاسخ نیز میدهد یا در بعضی گفتن پاسخ را به شنونده وا گذار . مینماید خطاب در بعضی بند به اهور مزدا و در برخی به نفس خود یا به یکی از اشاسپندان است در آغاز این سرود در بند نخستین خطاب به نفس خود میپرسد یاری او که باید بجوید و در پاسخ خود میگوید یاری از اهورا مزدا و هومنه باید خواست زیرا آنها هستند که میتوانند او را یاری دهند میفرماید .

1 - Kat m oi urva !

نفوذی دارد بر یکی که یاری بخواهد .

ishe Chahyo avanho .

آیا روان من

2-Ke Moi paseus, Ke me thrata visto.

کدام (شخص) ، مه من ، که پدید خواهد شد که یاور من گردد .

3 - Anyo Ashat Thavat chamazda Ahura

4 - azda zata Vahishtat cha mananho.

خود پاسخ میدهد : - به جز اشای تو ای مزدا اهورا .

(و به جز) وهومن (بهترین منش) هر گاه به صمیمیت خوانده شود .

دربند دوم میپرسد گیتی چگونه جای امن و محیط راستی و درستی خواهد شد .

پاسخ را به خواننده واگذار میکند جائی میخواهد که بر آن خور بتابد و افراد جامعه

به امن و آسودگی زندگی کنند و به وظائف روزانه برسند .

جهان تن که در دیگر ادیان جای درد ورنج است برای زرتشت آورنده شادی است و

پیامبر امیدوار است که ارمایتی با اشا و خسترا و وهومن بسوی او خواهند آمد و جهانی را که

از ناراستان فاسد گشته ، آباد و مترقی خواهند کرد .

دربند چهارم میفرماید ای مزدا باستایش (ونغمه) ترا خواهم پرستید .

و نیز اشا و وهومن و خسترا و آرزومندم که جوینده تو براه راست گام بردارد .

بر آنچه بر من ارادتمند تو ، پدید شده ، گوش دهد .

ای مزدا ! تواز جهان بلند برای ماشادی می آوری و یاری تو آشکار و اشاره تو مارا بسوی

روشنائی رهنماست .

(پیامبر ایران تمنا میکند ، که آنچه میگوید به الهام ایزدی باشد) میفرماید :

ای مزدا توانا ! ترا به دلکش ترین عبارت ستایش میکنم و هر دو دست را به نیاز و نماز

بلند کرده ، امیدوارم که به وسیله اشا و دانش شگفت و هومن بشما نزدیک شوم و به سرود

ستایش بسوی تو باز گشته ، هر گاه کاملاً به مرام خود رسیدم ، آرزومندم که دارای دانش

عالی گردم .

و دربند دهم آنچه در گذشته گفته ام در آینده نیز خواهم گفت امید که به الهام و هومن

باشد در بر آمدن روز و تجلی اشعه لطیف خور عظمت و فر شمارا ستایش میکنم .

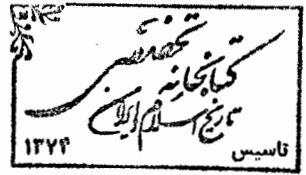
و در پایان دربند یازدهم عرض میکند که همواره اهور مزدارا خواهد ستود و تازمانیکه

اشا و خسترا اراده مرانیرو میدهند، در تبلیغ آئین های ایزدی که بوسیله وهومن پدید شده اند

خواهم کوشید که عملی شوند و تکمیل گردند و کامیابی البته به مشیت ایزدی است .

در این سرود بهره سیوم گاتا بنام سپنتا ماین یو به پایان میرسد .

این سرود یازده بند و هر بند چهار افسمن گفته شده .



خلاصه سرود پنجاه و یکم ۵۱

بنام وهو خشته

این بهره که بهره چهارم گاتاست در يك سرود به پایان میرسد .
و این سرود در بیست و دو بند و هر بند درش افسمن و هرافسمن در هفت سیلاب گفته شده .
آغاز میشود از اینکه نیرو یا اراده ایزدی نعمت گران بهاست که بر جهان پرتوافکن شده میفرماید .

وهو خشته گران بهاست و سعادتى است که از جهان عالى (معنوى) پرتوافکن شده (و به اومیرسد) که ذوق باطن دارد و خود را بر آن کاملاً تقدیم کند و در باطن او فعالیت اشائی هست . و کارهایش از مزدا ! بهترین هستند . و آنها را اکنون و همواره خواهم ورزید . مقصود خشته ایزدی سعادت گران بهاست به هر که رسید باطن او توانا شده خوشبخت میشود تنها از عمل بشر به مدارج عالى میرسد و من (زرتشت) نیز با عزم ثابت به خدمت نوع خود خواهم کوشید .

بند دوم تسلسل اندیشه بند اول است آرزو دارد که در بجا آوردن کار نيك ارمایتی اراده او را نیرو دهد و هومن سعادت پرستش بخشد .
برای آبادی گیتی بشر باید بامشیت ایزدی همراهی کند اشا زبان اهوراست که سخنان دینی به دانش و هومنی بر میگردد و از ازل اهورا آموزنده حقیقی هست .
در بند چهارم پیامبر ایران پرسشهایی دارد میفرماید .
ای مزدا ! کجاست محبت صمیمی به پرستنده تو و کجا مهربانی روانی است و کجا اشارا خواهند یافت .

و کجا ارمایتی پاک را و هومن را و خشته ، اراده توانای تو را .
و در بند پنجم می پرسد چگونه میتوان در زندگی اشائی یافت و پاسخ میدهد .
تنها به نماز و فروتنی و دانش و بندگی به دانشمندان که آموزنده راستی هستند میفرماید : - (بند ششم) .
او که خود را بهتر از به میکند هدف زندگی را ایفا مینماید و او که از بد خود را بدتر میسازد وظیفه زندگی را بجا نیاورده .
در بند هشتم میفرماید ای مزدا ! تو که سازنده گیتی و آب و سبزه هستی بوسیله سپنتا ماین یو ، خورنات و امرتات را بما عطا کن .

و نیز بوسیله وهومن نیروی روانی و زیست جاوید .

و در بند هشتم میگوید که از جانب اهور مزدا ! اعلام میکنم که :

(۱) ناراست را بخت بد تهدید میکند و به راست روشنائی وجدانی میبخشد .

(۲) تنها مردیکه واژه پاک را به مردم دانا برمیگوید شاد خواهد بود .

در بند نهم اشاره به فلز گداخته یعنی آزمایش سخت معنوی است که میفرماید :

چنین آزمایش از هر دو گروه یعنی مزدیسنی و دیسنی میشود هر کدام از آنها که

شکبیائی ورزید و تحمل کرد کامران و سعادت مند میشود و هر که نتوانست تباہ خواهد شد .

در بند دهم میفرماید مردمی هستند که جامعه را فاسد میکنند ولی من خواهم کوشید

که اشا سوی ما بیاید و مهر و خوشبختی بیاورد .

در بند یازده اشاره شده به اینکه مزدیسنی که دوست زرتشت است باید اشائی باشد

و به ارمایتی تسلیم گردد و به وهومن و نیکان ارادت مند باشد و خود را از برادری مکا بداند

در بند یازدهم میفرماید به عقیده گروه « که وی » ثروت و خوش گذرانی مادی بهترین

راه زندگی است در صورتیکه اعمال باید وجدانی و ذوقی و روانی باشند .

(زرتشت جنبه معنوی را میخواست و « که وی » یکپارچه مادی بود) .

در بند سیزده تسلسل مگر دوازده هست آنچه دیویسنی راه راست پنداشته پرجلطاست

و این حقیقت را چون برپل چنود رسید خواهد دانست و او در عمل و سخن اراده اش منحرف

گشته و راه کج را اختیار کرده .

و در بند چهاردهم میفرماید گروه کرپن و نیز به آئین روانی احترام نمیگذارند و

مادر گیتی را شبانی نمیکند و پرستنده او را میفریبند آموزش آنان در انجام آنان را به مکان

دروج میبرد .

در بند پانزدهم میفرماید من (زرتشت) به یاران مگا وعده میکنم گروندان را که

مکان نغمه و سرود است و وهومن و اشا برای نیکان طرح کرده اند .

از بند شانزده تا نوزده سخن از شه گشتاسب و سه یاران دیگر یعنی فروشاوشر و جاماسب

و میدیه ماه است میفرماید :

پاداش گروندان ، مکان اهور مزدی . برای شاه گشتاسب است ، او که از نیروی برادری

مگائی یافت و ستون و نغمه سرائی به وهومن و این دانش که اهور مزدا بوسیله اش مقرر

داشت و سوی روشنائی ما را رهنماست .

و سپس در بند هفده فرشاوشر (هو که وا) نفس گران بهای خود را با اشتیاق به من تقدیم

کرد (که به دین مزدیسنی خدمت کند) .
 دعا میکنم که اهور مزدا اورا در این خدمت موفق کند و به اشا برساند .
 (در بند هجده) و این دانش دین را که جاماسب دانا به آرزوی رسیدن به روشنایی
 از اشا برگزید به آرزوی نیکش برسد .
 (در بند نوزده) از میدیه ماه اشاره شده که به زندگی راست گام زن است و نیکی را
 نه تنها به سخن بلکه به عمل ثابت میکند .
 و در آخر خطاب به مشا سپندان و اهور مزد عرض میکند که به پروانش خوش بختی و
 راستی اشائی و دانش و هومنی به بخشد و می افزاید که ارادت مند ارمایتی باید پاک باشد و
 اندیشه و سخن و عمل راست را در (جامعه) بیافزاید .
 آنانکه بوسیله اشا اهور مزدا راستایش میکنند چنین نیکان چه از آنها که اکنون وجود
 دارند و چه آنانکه در گذشته اند گرامی هستند و با ارادت به آنها پیوست خواهیم شد .

سرود پنجاه و سیوم

بنام وهشتا اشتی

یعنی بهترین آرزو در نه ۹ بند گفته شد ، ظاهراً گوینده این سرود کسی غیر از
 زرتشت است .
 به گمان برخی از مفسرین جاماسب است زیرا که نام زرتشت را به صیغه غایب گفته ولی
 این دلیل قوی نیست باید خود زرتشت فرموده باشد که رهبران دیویسی تسلیم شده اند و
 آموزش زرتشتی را ملت آریا پذیرفته و رسمی شده . از نکات مهم این سرود :
 (۱) اشاره به اینکه وظیفه تبلیغ به کامیابی به انجام رسیده .
 (۲) مردمی که سخت مخالفت میکردند به درستی آموزش زرتشتی پی برده تسلیم شدند
 (۳) خطاب به بهدینان به ویژه به گشتاسپ و فروشاستره و میدیه ماه که در اندیشه و سخن
 و کار نیک بکوشند .
 (۴) اینکه در کیش زرتشتی وظیفه صاحب خانه و نگهدارنده جامعه و بزرگان
 معین شده .
 (۵) خطاب به دوشیزه گان که صاحب شوهر خواهند شد و جوانانیکه داماد خواهند
 گشت که با هم عشق پاک و هومنی ورزند و در نیکی از هم پیشی جویند .

و اشاره میکند که کشش‌های هوای وهوس حیوانی که بر غلط در آن خورسندی تصور میکنند روشنائی باطن را تیره می‌سازد و زیست روانی را تباه میکند :

(۶) چه پاداش معنوی و چه لذت مادی ، از هر دو در آخر از مگه اشاره شده .

پایان نامه

این است مختصری از زبان و ادبیات ایران در عصر اوستا و منحصر است به نامه مقدس اوستا گویندگان این نامه چندین دانشمند بودند ولی به نام معدودی در اوستا اشاره شده بدون اینکه از زندگی و استعداد علمی آنها آگاهی بدهد .

زبان اوستائی بیشتر به لهجه خاور ایران است حروفی استعمال شده‌اند که امروز به شکل دیگر تلفظ میشود .

مثلاً د، د، به و د، که در جنوب ایران دال ولی در برخی لهجه‌ها ذ گفته میشود چون:

اوستا	جنوب ایران	کردی
ازم	آدم	* ذانم بجای دانم .
فروشی	فرورتنی	
مشیا	مرتیا .	
اشا	ارتا (سنسکرت رتا)	
اهورا	آورا	

داریاوهوش داریا واوش .

لهجه جنوب به زبان سنسکرت نزدیکتر است .

افکار دینی دیویسنیها ممکن است به افکار دینی ویدائیها هم مانند باشد ولی افکار کاتائی از افکار دانشمندان هند مستقل است .

اختلاف مهم درامشا سپندان است که ویدائی و دیویسنی به آنها چندان اهمیت نمیدادند و اگر میدادند به شکل زرتشتی نبود .

در آموزش زرتشت امشا سپندان هم از ذات اهورا ذکر میشوند و هم به مفهوم صفت اهورمزدی درمی آیند .

سرودهای گاتارا اگر یکی به دقت مطالعه کند گوئی همه اوستارا مطالعه کرد. گفته میشود که دوبهره از اوستا از میان رفته و یک بهره بما رسید . اگر این یک بهره هم به از میان میرفت تنها سرودهای گاتا برای پی بردن به آموزش زرتشت کافی بود .

رقابت و مخالفت رهبران دیویسنی به اندازه‌ایکه از قدامت پرستی و برای نگه داشتن

مقام ریاست بود برای دین نبود اثری از افکار آنها در پشته‌ها می‌یابیم از انتشار دهندگان نهضت زرتشتی نام چهار تن صریحاً در گاتا ذکر شده .

و اینها وستاسپ شاه و دانشمند جاماسپ و برادرش فرشاوسترا و میدیه ماه (پسرعم) زرتشت .

مبارزه مزدیسنی زبان و دینی بود در گاتاها اشاره‌ای از جنگ یا سلاحه نشده ، چنانچه مکرر اشاره شد مترجمین سروده‌های گاتا چه در آسیا و چه در مغرب زمین باهم اختلاف دارند و شخصی نمیدانند دست بیعت و تقلید به کدام يك از آنها بدهد و علت بزرگ در اختلاف یکی قدامت زمان است .

و دیگر بیگانه بودن مترجمین به روحیه ایرانی است حتی پارسیهای هند چونکه دیر زمانی است از ایران دور شده‌اند به روحیه ایران زیاد آشنا نیستند .

بلکه گرایش آنها به سلیقه هندوان یا عقیده دانشمندان مغرب است و هر يك از آنها تیر به تاریکی زده .

زرتشتی متدین گذشته بر نماز روزانه ، از جشن گاهنبار نیز غافل نباید گردد زیرا که دینی هستند و به ترتیب منعقد می‌گردند .

این است مختصری از مفصل فرهنگ ایران باستان که به يك نقطه نظر تاریخ ادبیات از عصر اوستائی و به مفهوم دیگر تاریخ فرهنگ باستان است و این جلد جلد آخر است . در این جلدها برخی مطالب تکرار شده‌اند و بعضی ادعیه و سرود گذشته به نثر به شعر نیز ترجمه شده‌اند .

مقصود شاعری نیست زیرا که گوینده شاعر نیست و بنا برین به ردیف و قافیه توجهی نشده و مقصود توضیح برخی از مشکلات دینی است :

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم میندیش جز دیدار من
زندگی بسته به امید است و اگر امید نباشد زندگی نیست بنا برین با امید بهتری برای ایران و برای مردم این جهان پر آشوب این نامه را به پایان میرسانم .

هان مشو نومید چون واقف نه‌ای ز اسرار غیب
باشد اندر پرده بازیه‌های پنهان غم مخور
نوشتن نامه در تهران آسان‌تر از طبع کردن آن است به‌ویژه برای سالخورده فرتوتی مانند نگارنده .

ولی از خوش بختی سروش به یاری رسید و فرزندم آقا محمد علی (مهرداد مهر بن) یاورم شد . اگر همراهی او نبود این نامه هم نبود .
وله الحمد والشکر

عباس مهر بن (شوشتری)

فہرست نامہ

صفحہ	ستار	غلط	صحیح
۴	۱	دقیقاً	یقیناً
۶	۱	بہ آسانترین	بآسانترین
۱۰	۶	St	rt
۱۰	۹	Mastyasba	Martyasya
۱۲	۱۲	Rana	Rama
۱۲	۱۲	Raneshwaram	Ramaeshwaram
۱۴	۱۸	yujem	yuzem
۱۴	۲۰	yushmooyo	yushmaoyo
۳۰	۱۷	Stasthwa	Staothwa
۳۱	۱۹	Arenah	Parenah
۳۲	۲۳	Givya	jivya
۳۲	۲۴	Pnairya	Mairya
۳۲	۲۶	Maishya	Maidhya
۴۴	۱۹	ربح	بج
۴۵	۶	سنسکرن	سنسکرت
۴۶	۱۲	تن روہ	تن ورہ
۴۶	۲	Kaveta	Kareta
۴۸	۴	لیظ	لفظ
۴۹	۱۳	فراہیج	فرا ہج
۴۹	۱۳	Hieh	Hich
۵۰	۶	Aisryema	Airyema
۵۳	۱۰	ہپستا	ہپتا
۵۶	۲۵	یخدی	بخدی
۵۶	۲۶	ینسا	نيسا
۵۸	۳	سعدا	سفدا
۵۸	۹	روی ہو	روی ہم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۰	۱۲	قابل	قاتل
۶۱	۱۳	دارگر	دادگر
۶۱	۱۷	مر	مرد
۶۳	۲۷	توش	توس
۸۳	۱۵	خدیتوس	خویتوس
۸۳	۱۵	ایرنا	ایرینا
۹۲	۱۴	Frevshi	Fravashi
۹۹	۵	آسانترین	باساترین
۱۰۰	۱۱	چه	چو
۱۰۰	۱۸	دوازه	ووازه
۱۰۶	۱۸	اسیم	اشم
۱۰۶	۲۰	ushtm	ushta
۱۰۷	۶	eam	Tam
۱۰۸	۲۱	Sahgha	Sengha
۱۰۹	۲۰	وهربه	ویریه
۱۱۳	۳	هرن	مرن
۱۱۴	۱۴	افزوده	افزون
۱۱۵	۱۷	مزدا	مزد او
۱۱۵	۱۸	تنیک	تنک
۱۱۵	۱۸	داوای	وادای
۱۱۸	۴	وچسن	وچن
۱۲۱	۲۰	Vaoch	Vaocha
۱۲۱	۲۱	Asaya	Ashahya
۱۲۴	۲۱	نو	تو
۱۲۶	۲۶	ایزدی	ایزد
۱۲۸	۱۷	خرته دو	خرته و

